[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقشر بریده دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ
سردی نابودن تشنگی و سوزش و سپیدی یا سیاهی بدن اگر سبب
سردی زیادتی بلغم باشد سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف
هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آبی
رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب سردی غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی
بدن و غلظت خون و زیادتی فکر و خلاء سر معده و اشتهای کاذب دلیل
آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضویت و هر آنچه ضد یبوست
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود
خواه از مادهٔ خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت
فقط یعنی ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغری
و بی رونقی و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد
و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است
خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث
اکثر امراض از زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و تر است و صفرا گرم و خشک و بلغم
سرد و تر و سودا سرد و خشک اما بادها نیست سر که از اخلاط متولد می شود
و بیشتر از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی ندارد و بجای ارواح اگرچه آن نیز
از اخلاط بسبیل بخار می شود اما بقای حیات بدن موقوف بر آنست و مربی
بدن است **مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه حسب
حاجت و اغذیه مناسب حال و درین مقاله چند فصل است **فصل اول** در
معتدلات یعنی ادویه که خلط را اگر از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی
باز آرد و معتدل هر خلط جدا جدا گفته شود ان شاء الله تعالی باید دانست که نیز خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود
سیوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل
تغیر باید و هر یک ازان گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوشش خون را بنشاند
اینست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب
شربت صندل شربت گدرو مانند آن و هرچه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را
اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل و هرچه مخرج
سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر آمیختن سودا
بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم
بود مسهل بلغم دهد و جهت قطع غلظت ترشیها دهد و پس از پختن ماده
بلغم و سودا ادرار باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی
زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را
اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند
و تدبیر وی برآوردن بلغم است بمسهل وی و هلیله کابلی درین باب اثر تمام دارد و برای
خشک کردن رطوبت بالنگو و ریحان و پر سیاوشان و مانند آن هرچه خشک مایل بگرمی
باشد و مالیدن بدن و ریاضت نمودن نافع است و اگر بسبب رقت آمیزش صفرا
بود رنگهای زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلات
و هلیله زرد درین باب اثر تمام دارد و شربت عناب و آب عدس
و همه آنچه سرد است و در جوشش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و هر
خلط که گنده شود تباه و رد از مست و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده در آن
پیدا نیز و یعنی سبب عفونت حرارت است پس درین حالت اصلاح

[illegible]

اصلاح وی باید کرد بانچه سرد وخشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از جوش
خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خونست بی آنکه گندیده شود وحاصل آنکه گندیده شدن [illegible]
حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنج گونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق با وی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه سودا
بالطبع قدری با صفرا آمیزد اول را مره صفرا گویند دوم را صفرای مخیه سوم را صفرای
محترقه چهارم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه باهم مرکب شده باشند و این را
صفرای کراثی گویند پنجم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه که کثیر الحراره
بوده باشند باهم مرکب شوند و این را صفرای زنگاری گویند و فرق در کراثی
و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است و درین بیشتر و الا فی الحقیقه
هر دو واحدند و معالجات صفرا نوشته میشود حسب حاجت توان داد اینجا که حرارت
بیشتر است دوائی که بسیار سرد است باید داد و روزی دو یا سه بار [illegible]
باید نمود یا در [illegible] باید افزود

ادویه مفرده معدل صفرا

اسپغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو [illegible]
حسب حاجت توان داد بطریقی که برای هر یک مخصوص است مثلا اگر اسپغول
و بهدانه لعاب از آن بگیرند با [illegible] تخم بنوشند اما هرگز نباید که وقت [illegible]
اسپغول [illegible] در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد
بهدانه که از به ترش گرفته باشند نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم
آنها را بگیرند [illegible] الا از سبزی آنها آب فشرده بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید
[illegible] که اثر دوا [illegible] و اگر آب آنرا دو سه جوش دهند تا پاره شده آب رقیق
جدا شود پس آن آب رقیق بدهند تنها یا با نبات یا ترشی [illegible] تمام می کنند
و در [illegible] خون [illegible] است و از خرفه و تخم کاسنی و تخم خیارین شیره باید گرفت

[illegible]

وانچه درد و ر کردن سیاهی خرفه مبالغه میکند بجز ضیاف طبیعی فاما دندار دو کشنیز خشک در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است

و صندل با آب سود ه مید هند حرارت قوی فرو مینشاند و سپید از سرخ بهتر ست و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد ست جز مرد جوان گرم مزاج را نتوان داد و فواکه سرد چون تربز و امثال آن و ترشیها همه معدل صفرا اند و باید که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد

ادویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا مخصوصند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن

و بوئیدن و طلا کردن ادویه سرد نیز معدل مرصفرا را و مسکن حرارت را

اما تغیر بلغم نیز بر پنجگونه ست یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاج حسن بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع وی نزد یک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بران غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند و دو ی تحریر و تفرش اقسام بلغم ست از غیر طبیعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت دهند ادویه

مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی قاقله برنجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد برای طبیب ست مطبوخ در بلغم بهتر ست و هر گاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم شور بود و تخم گذشت در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص ست و هر گاه که ماده بلغم

شود حست [illegible] انچه در صفرا گفته شد قدرسے گرفته باین چیز با مرکب
باید ساخت **ادویه مرکبه معدل بلغم** معجون فلاسفه معجون زنجبیل
معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی ست که بی عفونت
یعنی بی تپ باشد اما اگر تپ بود قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری
معتدل و عنار و گلقند و شربت بزور موافق ست اما تعفن سودا نیز بچند وجه
ست یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر مقدار طبعی شود دوم آنکه از احتراق
یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق خون چهارم آنکه از
احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته
میشود سودای غیر طبعی همانست و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف
و رقیق از خلط به تحلیل رود و باقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید
نه آنکه سوخته خاکستر گردد و قید تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سردی
کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای وی ویرا در عرف عام سودا نگویند
چنانچه در بلغم جصی وبدانند که اگر چه در جصی وجه تسمیه وی بجص یعنی گچ باعتبار
رنگست نزد اکثر اما بعضے باعتبار قوام نیز جائز داشته اند **ادویه مفرده معدل**
سودا اسپستان گاوزبان تخم خربزه نیم مهک تخم مرو انجیر مویز و مانند آن هر چه
گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد چنانچه خرفه
و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تر باید تری که معتدل در حرارت
و برودت باشد **ادویه مرکبه معدل سودا** سکنجبین فتیمونی
انوشدارو معجون بقراط یاقوتی بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و
امثال آن و مکرر گفته شد که در هر باب رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا
عفن شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم نیم مهک

ترياق ناسك هر يك دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند يا سكنجبين بدهند و پيش از اين
بايد كه نضج و تنقيه شده باشد تا زود اثر كند و در امراض سوداوي بيشتر روزها
دهند و در صحبت تنها تدبير ازاله عفونت گفته آيد تمام شد بعنايت الله تعالى **فايده**

در بيان چيزهايي كه تعديل و اصلاح اخلاط نمايند از همه بدن يا از عضوي
واحد بي وارد شدن در معده و آن اقسام هست شموم لخلخه لفوخ سعوط
وجور سنون قطور نطول سكوب انكباب كماد تدهين تمريخ نجل برد (?)
دردور تبخير طلاء ضماد حقنه فتيله شافه حمول فرزجه آبزن يا توبه (?)
در اينجا معني هر يك گفته آيد شموم آنچه بويند خشك يا تر لخلخه آنكه چيزي
رقيق خوشبو در شيشه نهند و بويند سعوط آنچه در بيني چكانند لفوخ آنچه
در بيني دمند وجور آنچه در حلق چكانند سنون آنچه ادويه سائيده بر دندان
مالند قطور آنچه در گوش و ديگر شكافها چكانند نطول آنچه از لعابات بر ظاهر بدن ريزند
از فاصله بي توقف و گاهي بر آبزن و انكباب نيز اطلاق كنند سكوب آنكه چيزي سايل از فاصله
بر بدن ريزند بتوقف يعني اندك ريزند و بايستند و باز ريزند انكباب بخار آب گرم بر بدن رسانند
نه در اينجا پيچيده و سرنگون ساخته چنانچه متعارف است كه براي آوردن عرق ميكنند
يا بخار ادويه بگوشت رسانيدن كماد آنكه چيزي گرم بر عضو نهند و چون سرد
شود باز گرم نموده بگذارند خواه آن چيز خشك بود خواه رطوبت تاك (?) تمريخ آنكه
چيزي تر بر بدن بمالند تدهين آنكه روغن بمالند حقنه آنكه چيزي سايل در محقنه انداخته
در روده برسانند از راه دبر يا در مثانه يا در رحم رسانند از راه قبل و طريقش معروف
است شافه آنچه دراز ساخته در دبر يا در قبل بردارند يا با آب سائيده در چشم كشند
فتيله آنچه دراز ساخته در دبر يا در قبل نهند يا در گوش يا در بيني يا در جراحت در
آرند حمول آنكه لته را بادويه آلوده در قبل يا در دبر دارند فرزجه حمولي

[illegible]

حمولی که مخصوص لفرج زن باشند کحل [illegible] در چشم کشند سرد و [illegible] که
اینها از ترتیب کرده باشند و بحسب هم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک [illegible]
دور چشم یا بر جراحت باشند بخور آنکه ادویه را البته سوزانند تا بوی آن به دماغ رسد
یا دود آن بمقصود رسد لطوخ مخصوص ضماد آنکه چیزی تر که سیال باشد بر بدن گذارند
طلا آنکه چیزی تر که تنک باشد بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه
پخته باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند پاشویه آنکه در آب گرم یا
در آبی که در وی سبوس و گل خطمی و گل بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها
تنها یا مرکب جوشانیده باشند پاهای بیمار بگذارند بوجهیکه تا زانو در آب بود
و در تپهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را طرف
پشت مائل دارند تکیه داده و بجای درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل در دماغ و خفقان عارض شد
شموم چنانکه بیمار تپهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده سرکه و آب گشنیز تر
و گلاب با هم آمیخته ببویند و اگر نخلخه سازند بهتر است و انجا که بیخوابی باشد سرکه
نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار
پاره کرده و میوهای دیگر و گلهای سرد اثر تمام دارد و آنرا که بوئی گشنیز تر
خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب کدوی پخته کنند شمومی که بیمار تپهای سرد را
نفع دارد مشک عنبر دارچینی جندبیدستر قرنفل زعفران شونیز است
حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوطی بارد که امراض گرم و خشک
دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو و شیر دختران
دو جزو و اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند میشاید
و انجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

[illegible]

از امراض سرد تر دماغ را سود دارد و صبر مرکنند رجحفش جند بیدستر زعفران
با آب ریحان یا با آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند لخلخه که مسکوت را
بهوش آرد و سده دماغ را بگشاید کندس خربق سپید کوفته و بیخته اندکی در
بینی دمند و جور کرام الصبیان را نافع است صعتر جند بیدستر زیره کرمانی مساوی در شیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند و جور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جند بیدستر
در سکنجبین عنصلی حل کرده بکار برند سعوط که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان
قرنفل شعد کرمازج پوست بلیله زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و
بکار برند و اگر حرارت باشد قرنفل داخل ننمایند قطور که درد گوش را که از گرمی
باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری
ده درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه رود و روغن ماند قدری در گوش
چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب
و سوزش بول را مفید است شیاف کندر انزروت صمغ عربی نشاسته دم
الاخوین حنا مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در احلیل چکانند نطول که خواب
آورد و درد سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم پوست خشخاش
گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک ده درم کشک جو
پنجاه درم در یک من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سرد
سر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش برنجاسف
صعتر ورق الغار جمله برابر بجوشانند و بر سر ریزند و
انکباب سازند فائده در امراض گرم دماغی مهما امکن بنطول
نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل برد
بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیره کرمانی

بلدر است تخم بابونه الحجود بادیان

[illegible]

و زنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر این
ادویه انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو تحلیل
برد گاورس و نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم
کرده و سبوس گرم کرده و خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را
نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه یا بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صافی در مثانه
گوسفند یا گاو اندازند گرما گرم بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل
آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل و برود و ذرور حسب احتیاج از آنچه
در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار برند [?] بخور که مقوی ذهن و دماغ
است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است عود قسط شیرین صندل
سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیمدرم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند
و کلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بیشتر میکرده باشند
عنب غیر خالص و تبهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن ماده پوست بیخ بادیان
و تخم آن بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد
حقنه فتیله شافه حمول فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج
مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل لایق گفته آید ان شاء الله تعالی
آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد کدو و خیار خرفه کاهو تربز
گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله یا هر چه از آنها بهم رسد در آب بجوشانند و در
ظرفی که چون بیمار در آن نشیند آب او [illegible] برسد انداخته بیمار را بنشانند و
ساعتی باند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که
برای هر مرض مخصوص است در همانجا گفته شود ان شاء الله تعالی یا شوبه که در جذب ماده
از سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها در آن داشتن نیز سود دارد فائده

[illegible]

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب ماده از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم
و هنگام کشادن پای را در آب گرم نهد تا بخارات به باز صعود نکند **فصل** در فصد
بدانند که فصد استفراغ کلی است یعنی هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون مرکب
از دیگر اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز
میباشد با خون مختلط شده پس هرگاه رگ زنند هر چه در رگهاست باخون
مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه
دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند
برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است هرگاه رگ زنند
و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن
اگرچه ماده غیر مقصود بر آید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا و اگر کند ضرر رسد
سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در ان شرط است
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر
مجوز است طرا ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند **فائده**
گاه باشد که غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب
ماده در حرکت آید و تب آرد و درین وقت زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند
و ضرری بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر
داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره
که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میرود و از خواص او ست
که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد
و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما بتجربه رسیده اگر ماده کثیر باشد و سبعیت

[illegible]

سمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف غشی و امثال آن هویداست و بیان
اوقات فصد آنکه کرا کنند و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد
کرده اند مردود نباشد و اکنون آنچه لابدی است مذکور میشود کسی را که از فصد غشی
افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته
و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود
را راحت داده قدری حرکت فرموده باز دیگر همچنین سیلان و سه بار وقفه کرده بگیرند غالب که
غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه قی کنانیدن است پر مرغ
در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دادن مشک را در آب حل کرده در حلق چکانیدن
نافع و آنروز که فصد کنند غذاء غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است که حریره
و تنبول بعد فصد بهر کس می دهند و بیجا آنچه در بعضی اطبای جاهل رواج
یافته که البته سردی نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا
صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشانند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد و توت
را هم دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در [illegible] که [illegible] مرقوم میگردد
قیفال اکحل باسلیق حبل الذراع اسیلم ابطی صافن عرق النسا
نا[illegible] یا چهار رگ. قیفال را سر رگ گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت
است و علتهای سر را نافع اکحل را هفت اندام گویند و نهر البدن
خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای همه بدن را مفید باسلیق
برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند سودمند
و امراض جگر و طحال را مفید و بدانند که زیر این شریان است و چه بسیار [illegible]
[illegible] باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی [illegible]

[illegible]

باسلیق است و در بعضی با رگ الکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال است اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته ابطی برابر
خنصر است و آنرا اسلم نیز گویند بر دو زن افضل و وی علتهای احشا و امراض
سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم است و از ابطی متصل است گویا شعبه است
و آنرا مابین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست در آب گرم میگذارند
و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل را نافع است
و ششش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
می برآید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر پشت انگشت
واقع است برابر نر انگشت حیض بگشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و
قضیب را سود دهد و ماده را از سر فرود آرد و مابض زیر زانو است و نافع
تر از صافن است و درد حشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را
نافع عرق النسا رگیست گره دار که از بستن پای معلوم میشود و اگر بر ساق پای یابند
بهتر و الا ما بین بنصر و خنصر پشت پای بگشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع
دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که دو بر لب
زیر و دو بر لب بالا واقعند در باطن لبها میگشایند از نشتر گرد امراض دهان
و لثه را نافع است و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم
واقعند چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد
نشانش آنست که خون سرخ خالص برآید و بدفع خارج شود و ضعف دل انا فانا
ترقی کند چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازوق بر آن گذارند و رفاده نهاده
محکم بندند و دست را بالش بر رگ بست بدارند و تا ده روز نگشایند تا وقتی که بسته دارند و پس از ده روز
برفق باید گشود باز باید بست و همچنان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

و درین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین
انزروت نشاستهٔ بامی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یکدرم صمغ عربی
دو درم همه را بکوبند و بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و با پشم خرگوش
یا با خانهٔ عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان
با میل فرو برده و بالای پوست نیز بگذارند گرد اگرد وی ببندند بعصابه و پایها و دو
دوم را بسته دارند تا خون بدانجانب مائل باشد **فصل سوم در حجامت**
تا از سال علق بداهند که حجامت و علق کودکان را بجای فصد است و بی ضرورت
نشاید کرد و بالاگفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از دو
سالگی نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند
و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی تا یک پاس
روز برآمده و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید
یکساعت بیاساید باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد
تا که فصد نکرده باشند تنقیه نفس عضو نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و نقره
گردن خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد و بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانها
خلیفه باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق
خلیفه صافن بود و حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید و اما ماده نیز نماید اما علق
آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل در منضجات**
بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا نزد
تنقیه و بی بدوا با سانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلاظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلاظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که در آن محسوس نشود بعد خروج آن بسبب
کثافت لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی
هوائی بخاریست مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب
کثافت است اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج منضج نیست لهذا
در تب خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر
درو می بوده باشد احتیاط است که موافق غلبه خلط منضج داده بعده فصد نمایند
تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآید بی تصدیع و ضرری برسانند خصوص آنجا
که سودا مرکب شود با خون تقدیم نضج ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا عناب
هفت دانه تخم گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی نیمکوفته
سه درم بیخ کاسنی نیمکوفته دو درم گلسرخ از دست سبز که زیر گل میباشد و از تخم
پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه را در
آبی که موافق نوشیدن او بیشتر نمایند یکشبانروز پس مالیده و صاف کرده بنوشانند
فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معتدل است منضج
است و ذکر منضج جدا بنابر فوائد چندست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست
که ادویه را در القدر آب بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان
خورد بماند و هرجاکه خواهند قوت دوا تمام تر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند
لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج
بیشتر بود در بهار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شربتها و تخمهای سرد که مذکور شد بسند
باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و انچه صفرا اقسام است در
نضج دهی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و انچه از اوزان ادویه نوشته شده
نظر بر شخص معتدل العمر و معتدل القامت است پس اگر مریض طفل باشد

[illegible]

باشند موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشند حسب آن
تکثیر فرمایند و این تصرفات بر عقل طبیب است **فائده** صفرا در سه روز پخته
میشود اگر منضج داده شود بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرای غیر خالص
باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه بر آورده
یازده دانه بادیان نیم کوفته دو درم و اگر بادیان رومی بجای بادیان کنند
قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست که بالائی است خراشیده چوب
نموده سه درم شکاعی نیم کوفته دو درم پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد
گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده
شادل کنند و اگر سکنجبین بزوری هم کنند بالقدر دو تولا عانت تمام کند در نضج اما
آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از
آمیختن صفرا است و لهذا بعضی آنرا صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع
مرکبات یاد دارند و نخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما انجا که تب باشد
نتوان داد مگر آنگاه که تپ کهنه شود و هرچه معدل است منضج است **فائده** بلغم
در سه چند ایام نضج صفرا نضج مییابد یعنی در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه
از جمله اقسام غیر غلیظه و غیر رقیقه باشد والا ممکن است که در بیست روز پخته شود یا زیاده
از آن و نضج باید حسب ماده و کم و زیاده کردن ادویه برای طبیب است
منضج سودا سپستان بیست دانه عناب ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو
درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان دو درم
بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته و این دوا منضج سودای خالص است

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری از این ادویه بگیرند و با ادویه که برای نضج آن خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد بعضی اجزای رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود بیرون آید این سودا را غیر طبیعی میگویند و مراد از سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین است و سودای طبیعی که سودا آن نیز مسمی بسودای غیر طبیعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجب است فایده ماده سودای خالص در پانزده روز نضج می‌یابد و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده مذکور نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که آنچه از تعین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای منضج پخته نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است و وی همیشه در کار خود است لهذا می‌بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زایل می‌شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین **فصل** در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضای دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعاء و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا اکثر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی اما اگر در تلیین دادن هم تعاقب

منضج خورانیدن نماید بهترست ملین مبارک که اکثر امراض باطنیه و ظاهریه را
مفیدست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز میدهند و
طفلان و پیران را مسهل و تنها و در ورمهای احشا را بغایت نافع و با همه مواد موافق
بود نسخه آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم
بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیره
تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا
که شاید نفخ بود شیره بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیز با دفع بوی خیارشنبر
بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند که ملین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل و ترنجبین
اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال
آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده دهند اولی است و گفته
شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و باید دانست که
کسی را که روده وی ضعیف باشد و مهیا به پیچش بود مغز فلوس را بی روغن بادام
زنهار ندهند کذلک زنان حامله و پیران را بی روغن بادام نباید داد تا ایمن
باشند از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن
بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملایمت دارد و مغز
فلوس کشیده در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج به روغن باشد و مقدار مغز فلوس
در حق مرد کلان که طبیعتش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری است و هر فلوس
چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر
دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت
قوی دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا بنفع حاجت نیست و [illegible]

[illegible]

مانع نه و هر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالائی وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر شکم بپیچاند کمی آب گرم باید داد و بالائی دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم ست که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد ممنوع ست اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و همچنان در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هرچه در وی حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن بهتر ست زیرا که آب گرم منتطل عمل میگردد درین ترکیب چنانچه قرشی نوشته و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هردو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند و بعد جرعه دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهترین اشیاست و خوردن چیزی بواید ستود هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و بداند که مسهل بالقی خواهد برتافت باید که نخستین قصد اگی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آنست که بدین حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بمجلس محفوظ باید نشست و استنجا بطبیخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند که بالائی وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشافه مدد کنند اما اگر چیزی قرص چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بنهند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس نیز خورند و مصطگی کوفته بیخته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد قی فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده باشد و حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

[illegible]

دهند و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتی برود
غذای ملائم نوش کنند و بداند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد چون فصد ناقص لیکن
اگر قوت کفایت کند یکی هم مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد
بتفاریق باید داد یکروز در روز در میان و دو سه [illegible] باید داد تا از کثرت اسهال بد
حال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند قبض مطلوب شود و حرارت و تب نباشد
ماست و برنج نیکو چیز است و اگر تب باشد تخم ریحان بریان ساخته و تخم خرفه بریان
و بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکور است بعمل آرند مسهلات
صفرا این ادویه اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین
سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گلسرخ شیرخشت بعضی قوی
العمل اند و بعضی ضعیف هر کدام ازینها که خواهند تنها یا مرکب نموده حسب
حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی نسازند بعمل نیارند مسهل
مرکب که باخراج صفرا مخصوص است پوست هلیله زرد [illegible] ده درم
آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی
هر یک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک
نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر واحد از ده
درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه برای طبیب
ست و آنجا که طبع باین دوا نیک نباید مغز فلوس باید آمیخت خواه
مطبوخ سازند خواه نقوع مختار اند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر
یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد
فائده هیچ دوائی نیست که [illegible] یک خلط خاصه دیگر از اخلاط ثلثه برون نیارد و آنچه مخصوص
کرده اند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آنست که وی بیشتر آن خلط را برمی آرد اشتباه

[illegible]

دوقرص بنوبتی قبل از دو هفته بلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد
پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست
که بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع شیلم که مزلق و مقوی
جگر باشد بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم**
شحم حنظل قنطوریون یا ایرج غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانه
بسفایج شیطرج شکاعی **مسهل مرکب** که اخراج بلغم نماید ایارج فیقرا
تربد سفید حب النیل هریک درمی غاریقون انیسون هریک نیم درم شحم
حنظل نمک هندی هریک دانگی و نیم بکوبند و آب بادیان آمیخته بدهند
و جمله نمک شربت است مرد کلان را و بدانند که غاریقون نباید کوفت زیرا که
در وی چیزی درشت مانند ناخن باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر
میرساند لهذا آنرا بغربال مویین می مالند تا اجزای صغیر غاریقون مستخرج
شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالای غربال و در استعمال نباید
نقوع دیگر که بلغم بیرون آرد و در تبها نیز میتوان داد و دیرینه که نفع دهد
عناب سپستان هریک بیست دانه زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان
رازیانه نیم کوفته هریک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک
هفت عدد اصل السوس خراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند
چون بیک رطل باز آید صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هریک ده درم در آن
بمالند و دیگر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند نقوع که
بلغم برآرد و تربد سفید بروغن بادام چرب کرده و کوفته بیخته سه درم زنجبیل مسحوق
یک درم نمک سپید نیم درم با آب سرد بخورند و اگر بجای نمک شکر سپید آمیز بدهند
هم عیب ندارد اختیار اند و اگر مصطکی افزایند نیز روا است اما آنجا که نمک یا تربد

[illegible]

مزوج نباشد بآب گرم دهند مسهلات سودا اهلیلهٔ کابلی
بلیلهٔ سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر
ارمنی آمله مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنجدرم
افتیمون ده درم لاجورد مغسول هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا ششم
حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سنبل الطیب انیسون هر یک یکدرم
کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم نوع دیگر
که بازاله امراض سوداوی مخصوص است بلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج
نیکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس
هر یک هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان گل بادرنجبویه هر یک
سه درم انیسون بادیان هر یک دو درم عرق سوس [illegible] دو
دانگ تربد سپید خراشیده یکدرم زنجبیل نیم درم چنانچه
رسم است بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی
و حجر لاجورد و ملح نفطی هر یک دو دانگ نرم کوفته بیخته
در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل و صبر
سقوطری قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخی که افتیمون افتد باید
که افتیمون را در لته بسته بدارند و ادویه بجوشانند و چون خواهند که
فرود آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند
و دران بمالند و پوشیده نماند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر
تمام دارد اما ازانکه عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق ماموره واقع
نشود ضرر رسد درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست
اختصار کردیم هرگاه مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و گاه که

[illegible]

هرگاه قولنج رفته تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و بعضی جایها هر وقت که
اندک قبض محسوس شود و تدبیر ملین و مسهل خود مهلت نمیخواهد و در آنجا نیکو
ترین تدبیر شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت
استعمال شیاف احداث بواسیر میکند و در اینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود
شافه که قولنج را بگشاید و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست گل بنفشه
دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی پنج درم نمک هندی یکدرم حنظل
خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند و هر شافه در طول
انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد شافه
که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق است ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک
دو درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون
بمثل خستهٔ خرما بتراشند و بر آرند و اگر بر روغن گل چرب ساخته بر آرند انسب
باشد شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب ندیده دو درم نمک و بوره
ارمنی هر یک نیم درم هر دو را گوفته در موم آمیزند و شافها سازند و بر روغن
گل چرب نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود بر آید اعاده نمایند
فصل ۶ در مقیات چون ادویه قی آور را مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش
از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هرگاه که خواهند قی کنند باید که یک
روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مالیخولیا نباشد روغن
بر بدن بمالند و در روز قی چیزهای نرم چون ماش و برنج بنوشند و بعد از آن
مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما صاحب مزاج را حاجت بنوشانیدن
او نیست بلکه آنرا قی تنها بشربت و گرمی آب قی باسانی نیاید بحمام در

[illegible]

زود و تدبیر نماید شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف نخورد و بعد
در حمام یا در خانه گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم
نهاده بعصابه بر بندند و دست نشسته (?) شکم و کمر بگیرند بلایم و مدد کنند و بعضی
گفته‌اند که قی استاده فسرده (?) وسته کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد بدین جهت
قی بآسانی می آید و باید که مضمضه کنند با آب صاف (?) تا تنقیه معده تمام شود اما بعد از
اگر وقت گرما باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشویند و دهان
با آب گرم و سکنجبین [illegible] بغرغره نمایند تا حلق را پاک کنند از مواد [illegible] اما در وقت
سرد و هر دو مرد سرد مزاج چشم و روی را نیز با آب گرم باید شست و غرغره سکنجبین عسلی با
ما و اگر آب گرم بسند کنند کافی است و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود عود
بقدر یک مثقال یا مصطکی یکدرم باریک ساخته با شکر آمیخته یا بی شکر بخورند
در آب سیب آشامند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر دهند رواست
و هرگاه از مقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه از آن زایل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و [illegible]
او رید و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه
و مانند آن بمالند و آب گرم تکمید نمایند و منافع و مضار قی و آنکه شایسته [illegible]
ست یا نیست در کتب مبسوط الست و در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و در اینجا نیز
قدر اکتفا کرده پوشیده نماند که آنچه از املای قی در ماتقدم گفته شد بر تقدیر آنست
که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد بی آنکه چیزی نرم خورند
یا نه پس اگر قی بنا بر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود و از طعام خالی گردد و اگر [illegible]
بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای مناسب چون شیر و
روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است نوشند و قی همیکنند

[illegible]

بدفعات و اکنون بحسب هر خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا را بقی دفع کند

سکنجبین قندی ده مثقال در چهل مثقال آب سفاناخ یا آب کشک جو یا آب نان

کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشامد و بدستور قی کند مقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم

تخم شبت یکدرم بوره نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل سرشند و بدهند اگر

خود بخود آید فبها والا با آب نیم گرم مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب

و خربق سیاه در روی پیاز ندلیس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب بعد آن

ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی

شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب

چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن

تراشیده و نیم کوفته و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو

هر یک سه مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده

مثقال شربت افتیمون شیرین نمایند و آبکه انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند

و بدستور قی کنند **فائده** تا ضرورت قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید

کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد و ایضا بی ضرورت قوی غیر معتاد قی را

قی نباید فرمود **فصل در مدرات** بدانکه مدر آنست که ماده را از راه

بول دفع کند و برای برآوردن ماده عروق ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که خلط

بیشتر باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر

ماده در جگر باشد ببینند که مائل بحدبه است یا بمقعر اگر بحدبه مائل باشد ادرار

بهتر است والا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و ورود در

عرق باز میدارد و کذلک اسهال یا درور عرق مانع ادرار بول میشود برای توجه

ماده بطرف مخالف و شک نیست که ادرار آنچه رقیق است مندفع میگردد و لیس تام مرض

رطوبی نبود مدرات نه بند ازانست که در استسقا و فالج و وجع المفاصل و ملاک
امر ادرار بول دانسته اند و ایضا قبل از نضج شرب مدرات نیز منع فرموده
اند و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت خون مفصل مرقوم
میگردد و حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارد اینست تخم کاسنی
تخم خیارین سکنجبین ماء القرع تخم خرفه خشک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن مدرات
حار اینست تخم کرفس بادیان انیسون بیخ کاسنی زوفای خشک
کبابه نانخواه سداب تخم گزر و امثال آن مدرات معتدل
پرسیاوشان تخم خربزه است و انگاه که بارد و حار با هم ضم کنند چنانچه
کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل گردد ادرار بول کند انیسون
بادیان هر یک دو درم نیم کوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر
خوردن باند صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هر یک سه درم کوفته
در طبخ مذکور شیره از انها بستانند و بقند سفید شیرین سازند و بنوشانند
ماده بادرار برآرد و بول بسته بگشاید و اگر انیسون و بادیان کوفته بیخته
سفوف سازند و عقب آن شیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه مدد کنند همان
عمل کند دوائی که حیض را بگشاید سلیخه شونیز هر یک دو مثقال جند بیدستر
ابهل هر یک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل کف گرفته سرشته و بر
صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل درم
عرق بادیان بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد و طبیخ
سبب احتباس حرارت و قلت خون نبود و الا مضر است طبخ که حیض براند و منی
مردان که از جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود یا در رگهای خود فسرده منجمد
شده باشد بیرون آرد افسنتین درمنه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس
تخم اسپاناخ گرم و خشک است در آخر درجه دوم

هر یک دو درم تخم ریحان عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور سحق نمایند و گلقند آمیزند و بدهند و سه روز پی هم و سه روز حبلت دهند و بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و مدارت حیض در ایام حیض باید داد تا موثرتر باشند

فصل

در مقویات اعضای اربعه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود تا حسب حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آمله مربا بهی مربا سیب مربا امرود گلسرخ ماء الورد نارنج بلادر بندق بالنگو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عنبر دماغ حیوانات گوشت ماکیان و دراج و تیهو مقویات دل و مفرحات امرود انار شیرین آمله تمرهندی سیب صندل طباشیر گل مختوم ریباس تخم کاهو کافور گاوزبان کشنیز خشک گلسرخ مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو درونج جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک قاقله انیسون قاقله لاجورد نعناع مقویات جگر کاسنی انار افسنتین اظفار الطیب جوز بوا حماما حب بلسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث مصطگی روحی ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حارند مقویات معده آمله انار دانه هلیله سماق سفرجل طباشیر گلسرخ هلیله خصوص مربا از خرپوست ترنج بالنگو جوذبویه دارچینی زرنباد سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل قاقله کندر کرویا مصطگی مشکطرا مشیع نعناع عود و بدانند که هرچه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز نماید و هرچه مسهل است مضعف معده است مگر هلیله و در سنا مکی اختلاف است بعضی بر آنند که

براند که سنای مکی نیز مقوی ست فائده ادویه مقویه سر در اکثر مرقوم شده اند و عقب آن گرم و جهت امتیاز دوای گرم از آنجا که شروع شده اند تحریر در دو السنگرف مسطور شده ست

فصل ۹ در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت اسفیدباج طعامی ست که بمحرور مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شوربای آن بکار برند ماء الشعیر غذا بسیار موافق ست در امراض حاره توان داد که هم دواست و هم غذا طریق آنست که آب چار چند جو باشد و طبخش معروف ست و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر محمص گویند و اگر در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهای حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند آنجا که تقویت مطلوب باشد پاره گوشت در ماء الشعیر توان پخت و فطعا ماء الشعیر با سکنجبین جمع نمایند در معده قریص گوشت که بهمراه سرکه و بقول و ابازیر پزند قریب باعتدال ست مقوض قریبی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای و گوشت که از سرکه و از فواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین آمیزند امراض مرکبه را سود دارد

مقاله سوم در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل ست بر چند باب هر باب متضمن ست بر چند فصل

باب ۱ در امراض راس یعنی بیماریهای سر

فصل ۱ در صداع یعنی درد سر وی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس حجامت نمایند و شربت لیمو نوشانند و بعد بر آوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع تمر هندی حامض یا بلیله [illegible] طبع بکشایند و معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند و منضجات و داد بمسهلات و تنقیه کنند و صندل سفید با شیر [illegible] طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند با دیان بقدر حاجت بنوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن [illegible] بر سر مالند و [illegible]

مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن با آب سائیده سود مند است
و اگر از سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه
و بادام طلا نمایند **فائده** یاشوبه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین
چیزها ست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگر چه فی الفور سود میدهد اما آخر
ضرر میرساند بلکه پا نها را باید کوفت و کف پا مالند که نافع ست و اگر سر را بگیرند بدست
بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه باهستگی مالیدن نیز مضائقه ندارد
فائده صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض شود
بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی است اگر از گرمی
سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با
تب باشد بعلاج تب متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد
بتدبیر آن مرض کوشند و قسمی است از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد
و در بیماریست طریق علاجش بحسب سبب همان است که در صداع مطلق گذشت
و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم باریک
ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر بناگوش چسپانند
خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد تحکم
بتصدیع تمام دور شود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند
چون افیون و مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع می دهد اما بدانند که حکما منع کرده اند
که گاهی بهلاک می انجامد و عند الضرورت اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران
که مصلح افیونست و آنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و
نه چنان کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع بر آید بند نکنند که علامت نیکست اگر
صداع خونی باشد و خون بسیار بر آید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

[illegible marginal notes]

و برآمدن رحم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود است فصل [illegible] در سرسام یعنی
آماس که در زیر دماغ [illegible] در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار
خندان بود و اگر از صفرا باشد بدخو و ترش رو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود
و اگر از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که به اخلاط مخصوص است
شاهد بر آنست و دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس
گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تب سخت گرم میباشد و در بلغمی
و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در همه لازم و علاج از جهت صداع ذکر
شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین
با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر است و استعمال [illegible]
در [illegible] و مالیدن و بستن پاها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض دماغیه
پاشویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار
روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسامی مرکب
با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر بلغمی
قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده هذیان و یاوه گوئی
و جز آن که از لوازم سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تبهای
نوبت و جز آن مشهور میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ حس افتد و هنگام [illegible] میباشد
و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا
انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض اوست و تقویت
دماغ کوشیدن فصل [illegible] در جمود و این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آدمی
بی حس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت
حدوث علت و سبب این ماده سودا است که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

[illegible marginal notes]

علاج در حالت بیشعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و بلغم
عنبری و روغن بادام زنجبیل دران آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیز بهتر
باشد هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و بر
سر ابوم روغن چرب دارند و هرگاه خون نیز غالب باشد رگ زنند و حجامت بساقین
نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برارند و جمود از شخوص و الحذه و مدرکه نیز
تا مند فصل در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده
بود و بمرده ماند اگر نفس آمدن محسوس نباشد سبب نیست تامه ست که سائر البطون
دماغ هند علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم
برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشند و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر
قی توانند اورد و اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد
و اگر برتارگ نشتر و ط زنند و سیماب ان مالند یا پیش که مستعمل میشود
و باریک ساخته بر آن مالند خوب است و بعد افاقت بتعدیل و نضج و تنقیه
اخلاط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی
ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق
در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده
میشود و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد ساعت که شصت و دو روز
میشود و کسی کم دفن نکند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت در زندگانی
زنده میباشد گاهی می تواند که بفضل الهی بهوش آید اگر بدان گمان شود و نفخ کند
یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد فصل در سبات و آن
خوابیست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت است
بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند بحسب

[illegible]

دو سرکه بویانند و هرچه مجفف باشد خورانند و طریفلات سریع الاثر است و اینجا که
سبب سبات بخار معده باشد بشوق تخمه و خفت در حالت جوع پدید بود و تدبیر
تنقیه معده است و اطریفل کشنیزی نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفته بیخته بالای
طعام سود مند بود **فصل** در سهر یعنی بیخوابی سبب آن غلبه یبوست بر دماغ
یا فج بود یا مادی و ماده سهر در سوداست و صفرا الاحاله و بلغم شور نیز علاج
در سادج ترطیب دماغ کوشند باشربه و اغذیه و نطول و سعوط و بعد معدل مرطبه و اگر
حسب ماده تنقیه نمایند و سرکه نشاید که بو کنند که سهر افزاست و ادویه خواب آور نیست
بنفشه ترو زیر بالین نهند و [illegible] بویند و ریحان بگلاب افشانده [illegible]
و تلخه بینی تر بکار برند و افیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند **فایده**
فایده بسیار باعث سهر تب باشد یا بخارهای گرم بهترین تدابیر پاشویه است و
دلک اطراف و از مالیدن روغنهای سرد [illegible] و در قطع سبب کوشیدن **فصل**
در سبات سهری و سهر سباتی و این مرض از اجتماع اسباب سبات و سهر
حادث شود و بعضی بر آنند که [illegible] دماغی مرکب از صفرا و بلغم بالجمله نشان علت
مذکور است که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری مفرط بود
و [illegible] و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر
اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری
غالب باشد سهر سباتی نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت
خواب مساوی بود و جهت بیداری و اگر یافته شود [illegible] که سبات را مقدم دارند
یا سهر را از برای که در چه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر و سبات مذکور شد
سبب اجتماع ماده تین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت غلبه
بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند و [illegible]

[illegible]

دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی یا بلغمی نماید و حق
آنست که ورم لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع
شود فصل ۸ در کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی
گران بران افتاده یا کسی آنرا بخشش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز نگردد
علاج اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نماید و اگر بلغم
یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع میانجامد
فصل ۹ در صرع و این مرضی است که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست و
پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان
لازم وی ست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید مهلکست
مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع
شود و باز زائل گردد چنانچه دیگر عود نکند علاج وی در وقت صرع آنچه در غشی
گفته اند بکار برند و گره به در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند
تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه ماده نماید حسب الخلط و از میوهای
تر و گوشت بره و شیر و امثال آن پرهیز نمود و عود صلیب در گلو آویزند و جدوار بکار برند
فائده صرع که اطفال را افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان
نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و از افراط در تسخین یا در تبرید تحقیق
سبب نباید شود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع دایه فساد
شیرست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد تنقیه قبض شود
اسرع النفع است در دفع این حالت فصل ۱۰ در مالیخولیا و این مرضی ست که آدمی را از فکر
سلیم و ظن سالم باز دارد و بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی امور

وازین قبیل است حمق و رعونت و عشق فساق علاج حسب الحال تنقیه نمایند و
مفرحات خورانند و لو شد ارد نفع تام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند و تنقیه مکرر نمایند و مهلت داده تا ماده برآید و وقت نگاه دارد
اثر تنقیه و تعدیل مزاج ظاهر شود در امراض سوداویه طول از تدبیر نشوند و بعد تحقیق سبب
بتدبیر یکه در خور آن باشد لازم شمارند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی و در عشق بهترین
تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد و الا بطریقی که باز دارند و اندیشه آن باشد
متوجه باید بود و چاره از ازاله عشق اثر تام است خاصه اگر با محبت بود فصل ۱۲
در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام است اگر با غضب و ایذا بود انرا
گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود داء الکلب و اگر با ترس و فرار از مردم بود
قطرب و هر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه مالیخولیاست و بعضی در اقسام
مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقة وی غیر است زیرا که در اسباب جنون احتراق خلط
غیر طبیعی شرط است چه خلط طبیعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج آنچه در مالیخولیا
گفته شد بکار برند و در سر طیب شیر گوسفند و بکوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن
در بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام بر سر و بدن و استحمام و تطویل ساختن آب گرم به
شکم نفع دارد و همچون سنجاح اکثر سود میدهد بعد از نضج تام فصل ۱۳ در سدر و دوار
هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آن را سدر گویند و چون اشتداد
کند و سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ
باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان
دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات در معده
مهیا بود و همچنان هر عضویکه مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت
و تنقیه عضو مذکور در حسب باید داشت و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

[illegible]

کذا از لقابت میشود اغذیه لطیفه ومفرحات مناسبه قریب است وهر وارید صلاح
کرده با شربت لیمو وصندل یا شربت انار بین وامثال آن مفید واگر رسید [illegible]
بر سر باعث دوار بود تکمید وتضمید باشیای گرم نمایند واغذیه که در ان توابل گرم باشد
بخوراند فصل ۱۲ در نسیان یعنی فراموشی واین بیشتر از غلبه بلغم برد ماغ
سبب سودا وبواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض می شود وعلاج در بلغمی
و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج خصوص بحب [illegible] توقایا وامثال آن که در تنقیه
سهل است ومعجون فلاسفه و [illegible] مربا و زنجبیل مربا وکندر با شکر مفید است
واز آب سرد اجتناب لازم وترطیب یاد ماغ در سوداوی واجب ودر سوء
مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات ومرطبات کافی است فصل ۱۳ در فالج
واین مرضی است که نصف بدن در طول بی حس وحرکت شود واین بیشتر
از رطوبت بلغم افتد وگاه باشد که از خون حادث شود بواسطه تورم او در مبادی
اعصاب را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند واز غذا باز دارند
واگر ممکن نباشد اندکی آب گوشت با زیره ودارچینی توان داد وبجای آب
بماء العسل اکتفا باید نمود وبعد روز چهارم منضج بلغم دهند ونخود آب گوشت کبوتر [illegible]
با دارچینی وفلفل غذا نمایند وبسیار نه [illegible] تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد
مسهل قوی دهند بعد از تنقیه بروغن قسط ومانند آن تدهین نمایند وجوارش
بلادری وتریاق کبیر ومثرودیطوس نافع ترین ادویه است ومشک وکندش و
فلفل ونوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است واب گرم بر بدن نریزند
که مضرتر از آب سرد نیست واگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جایز است ودر آنجا
که فالج الحرارت باشد ادویه گرم نشاید داد ونخستین ازاله حرارت باید کرد بعده
بمعالجه فالج باید پرداخت وانجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبداء اعصاب از ماده

اده خون تنقیه دم نمایند و بمعالجه ورم توجه فرمایند فایده بطلان حس و حرکت اگر عضو

افتد یا تنفیس و وقوع آن در نصف طولانی بدن استرخا گویند بلفظ مطلق و فالج یا جانی

نصف بدن مخصوص است نزد جمهور فصل ۱۲ در خدر و این مرضی است که حس عضو باطل یا

ناقص شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبه

بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس

جویند و اگر بسبب ضغط ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید کرد فصل ۱۳

در لقوه یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک

شق وجه افتد نشانش استرخا کدورت حواس است و نقصان ذایقه و فرو هشتن

پلک زیرین و کام و لبان تشنج تمدد پوست پیشانی است و قلت آب دهن علاج

در استرخا علاج فالج و در تشنج علاج تشنج کوشند فایده تا چهار روز ملیّنه

ندهند و علاج بهیچ نکنند و از غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن باشد و در

خانه تاریک نشانند و آینه چینی پیش نظر باشد تا بتکلیف در ان بنگرند و همی

بنفشه و جوز بویه در دهن دارد و پوست بیخ کبر در ماء العسل جوشانیده غرغره کنند

و اگر غلبه خون بود فصد مجوز است و در تدبیر مهم نمایند که چون شش ماه بگذرد و کجی دور

نمیشود و آینه چینی عبارت است از آینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند

چون روی دران بتکلیف دیده میشود کثرت نظر دران باعث استقامت معوج

میگردد فصل ۱۴ در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد

تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یکبارگی افتد و علامات

بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان

وی آنست که بتدریج افتد بعد از استفراغ مفرط یا حمیات حاره پدید آید

علم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج

کوشند و در بیسی بتر طیب ظاهریه و باطنیه از انچه بهر سوء مزاج یابس در معدلات ذکر یافته و موم روغن و روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند فائده تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم امعا حادث میشود تدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود کشودن صرع تشنج باند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فاژه دهن کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدبیر کافی نیست و اگر کفایت نکند لعلاج امتلائی باید پرداخت

فصل ۱۹ در کزاز یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو جانب کشیده شود فصل ۲۰ در کزاز یعنی تشنجی که در چنبر گردن افتد و علاج تامل شود علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه مبادرت نمایند که اینها قویتر از تشنجند

فصل ۲۱ در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه نیم برشت خوردن مفید است

فصل ۲۲ در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجع منذر بلقوه و در شکم منذر بمقدمه صرع و در پهلو بورم پرده سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله شکم مقدمه مالیخولیا گفته اند علاجش نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه بلغم فرمایند و انجا که احتباس طمث و نابرآمدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد فوراً

فصل ۲۳ در لوی که وی را فلج نیز گویند و این حالی باشد که اعضا گران و رنگ روی و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمی خود را همی پیچد گویا مقدمه حمی است و حال آنکه تب

نباید و بعد از چندی آن حالت رفع گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر [illegible]
ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون و صفرا باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج
را بآب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فجاجه نفع میدهد و تخم کشنیز [illegible]
ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سودمند است فصل ۲۴ در حس و این مرضی است
که دماغ خارش کند و علاج در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این
بخار صفرا است و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون
غالب باشد فصد نمایند فصل ۲۵ در عطاسه و این دردیست که در ابرو
پیدا آید و سببش اگرچه ساذج بود که در آن محل افتد بهمه طلوع آفتاب شروع کند
و غلبه می کند تا دو پهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری از آن نباشد
باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
خارج بتفتیح مسام کوشند و اگر بتصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده
باشد و پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن است و بخار ریدن [illegible] در بینی از چیزی
عطسه و اگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بو یانند و اطراف بمالند
فصل ۲۶ در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی برآید بر طرف [illegible]
مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت
رقت و حرقت ماده است و نشان برودت غلظت یا رقت بی حرقت
علاج بتعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام
قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از برآمدن باز دارد نباید داد
و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده چه در حار و چه در بارد و از خواب [illegible]
بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سرنگون کردن و حرکت
عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود رعایت سرفه نیز نمایند

فایده ماشری و باد شنام کورردی می‌افتد به تنقیه فرج میگردد و دیگر کتابت
در امراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** در امراض عین روشن
باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور است
در وسط آمده و تا جلیدیه رسیده و اشباح که در این رطوبت منطبع میگردد به مدد
عصبه متادی میشود به باصره و درک آن می‌نماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات
و رطوبات که در پیش اینها بنا و مانند و اقصد اکنون بدانکه آنچه
مماس هوا است و ملمس بحر می‌آید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است تا آنجا که سپید
است ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد ازآن طبقه
عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است و تلون حدقه از وست و الا قرنیه شفاف
و سپید و آن صاف شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و
پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او
رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه
چشم است هر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مخصوص است آنچه نام دارد در اینجا
مذکور میشود **فصل** در رمد و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد
چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش
بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند
و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و
منتفخ نباشد و چرک و سیلان نیاید اما پلک برهم نرسد و چشم گران باشد و با صداع
بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود و علاج تنقیه حسب آن ماده نمایند
و منع از فصد و مسهل و دوا بچشم نرسانند اما آنجا که سبب خفیف

[illegible]

خفیف باشد دو سه روز و بعد از دوا مالیدن فی تنقیه مجوز است و بهترین اطلیه در
رمد گرم حضض مکی است با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند
و آنجا که درد شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و در حمام در همه اقسام
رمد نفع تمام دارد و پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و برنج پیاز
بکنند و لازم دانند صفت درور حمام که بهندی جاکسو گویند مقشر کنند و سفید کرده
خیسانیده باید و آن را حصه بگیرند و از نبات مصری دو حصه از مامیران چینی یک حصه
چون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور و اثر رود وقت مدبر با شیر خر اگر بدل
مامیران کنند می شاید **فائده** رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مسمی است بود دیخج
پس سرو اوجسانیدن برنبا گوشت اثر کلی دارد و رمد مذکور سودمند **فصل ۲**
در طرفه و آن نقطه خون است که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون بال کبوتر یا
یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کنید بسوزند و دود آن برسانند اما اگر سبب قوی بود
بسخت رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳** در ظفره یعنی ناخنه علاج از
نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهور است میل سازند فقط تا آنرا در چشم روز
چند بار می گردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود قیفال کشایند و بحب ایارج
تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیز کنند و اگر ظفره غلیظ باشد بسنکاری بردارند
بعد این کار دست نگاه دارند تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل ۴**
در بیاض و آن سپیدی است که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب قرحه
علاج کف دریا بسایند و در چشم رسانند و چند کرت
و دوا اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض بزبان ناشتا
اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضی است که رگهای چشم سرخ و
[illegible] و چشم بخارد و پس اشک اگر سیلان کند و [illegible]

باشد سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند بمسهلات
منقیات فصد رگ قیفال است بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که سبل
رقیق بود شیاف و ینار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون و دیگر
یابس قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر رمد با سبل لاحق شود
به ادویه گرم استعمال ننمایند نه ادویه سرد و بر استفراغ و جذب ماده قناعت
کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بدوا زائل نشود
قطع نمایند یعنی بردارند و ببرند بطریقی که معروف است نزد کحالان **فصل ۶**
در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده
ورم در جرم عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو پیدا آید و بسی بعضی
بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعة پدید آید و سخت در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گرد رسیده
باشد و یا عکس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و درد چندان نکند
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر
غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و تدبیر رمد بارد رجوع نمایند و در ریحی
سر و تریح دوا کنند که در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمه یعنی
خاریدن ملتحمه و این بسیار باشد که ملک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج
از طعام شور و تیز پرهیزند و تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جهت تبرید قصب نمایند
و سیاهی او در چشم بمانند و چشم روی به آب گرم میشسته باشند **فصل ۸**
در توته ملتحمه و آن گوشتی نرم است که اکثر در موق اکبر پیدا افتد علاج تنقیه فرمایند
بدغات پس دیگر تی نمایند **فصل ۹** در ورده ملتحمه و آن توت صلب است سرخ یا سیاه
که در چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و برانند بسیار باشد که عود

[illegible]

ودو قه سنگ بود و چون [illegible] بگلاب تر کنند و بر نهند زائل شود و این تدبیر دیگر
فصل ۱۰ در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود [illegible] بکشند و اگر از سردی
باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی عضله چشم بود خسته بلیله زرد سوخته بنگ هندی
و بازو هر سه مساوی کوفته بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک
بر آید منقطع گردد آنرا ابو التین نامند تدبیر او تنقیه بدان است پس ادویه [illegible]
آور و محلل چون باسلیقون گشادن فصل ۱۱ در حرقت عین سبب سوزش
چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر نی ماده باشد توتیا در غوره پرورده
بکشند و کاسنی تر بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور اندر چشم اثر تمام
دارد فصل ۱۲ در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی
در چشم افتاده قطعا چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد و از
مالیدن تدبیر آنست که چشم را بآب گرم بشویند و شیر زنان بچکانند و آنچه مرئی باشد
به پنبه یا لته بر دارند و اگر غائب بود و بدیدن نیاید [illegible] نشاسته باریک سازند
و در چشم پر کنند و زمانی بدارند تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم [illegible] بگذارد
و پس پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه
می آویزد باید که طین فارسی سرخ که بفارسی آنرا گل سرشوی میگویند
باریک سازند و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون
آرند یا با انبوبه که سرش [illegible] بود بدمند در چشم [illegible] چشم
بآب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از [illegible] انبوبی بچکانند تا
تشبث اصلا نماند پس بر دارند و اگر ریزه شیشه باشد آن
تشبث کرده باشد در چشم بآلتی که مخصوص باین کار ست [illegible]

[illegible]

برا و برده بر آرند پس از آن شیر زنان با سپیده بیضه مرغ چکانند تا از سعفت
تشتبث ایمن باز **فصل ۳** در ضربه که بر چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج
رگ زنند و طبع نرم دارند بنقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیده
و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند
کشنیز و خود و بنج و سنگ پلپل یعنی سنگی که در خریطه پلپل باشد و زرنیخ طلا نمایند
تا کبودی او دور شود و اگر چیزی یا از سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد
ملتحمه تدبیرش بر فصد تلیین است و بر اندک مدت و زرده تخم مرغ نهادن و
باصلاح جراحت کوشیدن بنوعی که در قرحه اند **فصل ۴** در قرحه عین بدانکه ریش
در سائر طبقات ممکن الحدوث است و سالمترین قرحی آنست که در ملتحمه بود و کم
درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات
که بجز در شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود مگر بعد [illegible] علاج تردد
رگ قیفال زنند و سر سفته چون قادری می گیرند و طبع نرم دارند اگر درد
کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را
در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بسته چند باشد
و چون نصف بماند بپالایند غسل او این باشد و بعد از پختن و شگافتن شیر
با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر
اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوص
بکار برند و استخوان بوسیده بگلاب سائیده در ازاله اثر مجرب است **فصل ۵**
در کمنه بدانند که این لفظ مشترک است زیرا که گرانی پلک را که از بار
باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ
افتاده است و ریم را که پس قرینه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

نسف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم برین نام میخوانند علاج آنچه در تحجر
سبل گفته آید جدا الا آنچه بقرینه محقق است تدبیرش نفع است باستعمال
لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف با رقشینای قصی
باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید
کرد و الا تعرض نکنند تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بعلتچه خصوصیت دارد بمعالجه
رمد سوداوی دور شود و بطبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن
نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری علاج شهد باب بادیان
در چشم کشند و دارفلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو برند و در رطوبتی
که از آنجا برآید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر است و اگر ماده کثیر بود
تسهیل و فصد بر آرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روزکوری علاج سر سیه
و کله پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و
یعنی بچکانند و در آب سرد چشم بگشایند غوطه زده و شربت عناب
نوشند **فصل ۱۸** در صداع حادثه و شقیقه عین و این مرضیست که در چشم
ضربان شود و وجع مسلی یا ضاغط بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند
شقیقه سر باز عود کند و اثار ریح نباشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد
بعینه تدبیر باید و در تبر شریان صدغ مبادرت کنند تا آفتی دیگر نیارد **فصل ۱۹**
در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده
بلیله در چشم کشند و تقلیل غذا انافع ترین چیزهاست **فصل ۲۰**
در نتو القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از اخلاط غلیظ و بعده
ذرور اصفر کشیدن و بابهای گرم روشستن و بر بخاران انکباب نمودن
و خاصه نتو النست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معرا از دو

و ضماد آن مویز و سنجاب شتر که در قرنیه افتد نزد ری بخمر و یا در رومی باشد

فصل ۱۳ در نتو القرنیه بدانکه قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در جمله آنها نتو حادث میشود و گاهی در بعضی بالجمله در بعضی قرنیه شبیه بحباب جانب موضع و در بعضی و حبش و مطولات گفته ایم علاج فصد و اسهال بالمنضج کنند و اجتناب از رواج و انتها شیاف ابیض کندری و انحطاط شیاف احمر لین کشند

فصل ۱۴ در نتو سرج هرگاه قرنیه بشگافد و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموما خواه آن بقدر سر موری بود یا زیاده باشد و اگر بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه رأس النملی و رأس الذبابی یعنی و تفاحی و مسماری و تولولی و فلکی نیز خوانند علاج پیش از آنکه کناره های شق قرنیه سطبر شود در مراجعت نتو کوشند و محافظت نمایند از کثرت حرق و این چنان باشد که شادنه مغسول و اقلیمیا نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیرین اندازند بهتر باشد و بالای آن رفاده مدور بقدر خانه چشم بر چشم گذارند و قطعه اسرب سوراخ کرده در خریطه نهاده در بندند و اگر مرمر سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم بربندند و هرگاه کناره های قرنیه منشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندارد لهذا امر مبادرت کرده اند در تدبیرش

فصل ۱۵ در حول یعنی برخیره نمودن از دو چشم این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد و اگر غیر مولودی آنچه با اطفال افتد از صرع یا از خواباندن دایه ایشان را بر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبارگی طفل را بجنبش آرد علاجش آنست که چیزی سرخ بدان جانب که خواهند چشم را بگردانند آویزند تا طفل نظر سوی آن دارد و ... بدانچه بزرگان را افتد اگر از تشنج عضله مقله ... بود ... یا امتلا ... تشنج علم مرض حادث و علاجش بسبب چنانچه ... و شیر خر و شیر دختر و ...

ونشان امتلا تقدم صرع است و جز آن که به تشنج امتلائی لازم است و علاج
تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقابل بود علامت و علاج استرخا رجوع نمایند
چنانچه در امراض راس گذشت و اگر زوال طبقات و رطوبات بود چشم متحرک
باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیه دماغ است با یارجات و تنقیه معده نمایند
و اگر از معده ماده داند تجوید هضم فرمایند فصل ۲۴ در اتساع و
انتشار بدانند که اتساع گشاده شدن است خواه عصبه مجوفه گشاده شود
خواه ثقبه عنبیه و انتشار پراگنده شدن نور است در اجزای چشم و این لازمه
اتساع عصبیه است و در اتساع ثقبه عنبیه پیدا باشد و در اکثر با اتساع عصبه اتساع
در ثقبه نیز پیدا باشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البرء است اما اتساع ثقبه را
حسب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند مثلاً
اگر از ضربه افتد امالت ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی
رطوبت بیضیه افتد و این اصیبان بیشتر افتد یا از تورم طبقه عنبیه افتد ایضا
تنقیه نمایند و اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاجش از ضعف بصر یبسی جویند
فصل ۲۵ در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی است محمود باشد و
باعث قوت بصر و اگر عارضی است ضعف بصر می آرد نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه
است یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت و یبوست
از اسباب ما تقدم پوشیده نیست و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم است و مضرات
تشخیص نمودن و علامت کیموس صلب فقدان ثقبه است یعنی مردمک نماید علاج در
یبوست عنبیه و قلت بیضیه ترطیب و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در رداءت
کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را قابل بر آمدن
سازد باید کرد فصل ۲۶ در تخیلات یعنی شکلها

وخیالها در چشم اید چون پشه و مگس و جز آن بدانکه این سه گونه است یکی
مقدمه نزول الما دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکا
حس بصر نشان نزول الما بقای آفت دائم و بر روز افزون اکثر در یک
چشم بودن علاجش فوائد دیگر در نزول الما گفته اید و نشان بخار معده از
قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن علامت فساد طبقات و رطوبات
از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده تنقیه
اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکائی دماغ
ست و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده ست و بخارهای
بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث ست می بیند فی الواقع اما چون نسبت رویت
مو ز غیر معتاد تشویش می شود جهت تکدر بر سیه و کله پاچه دهند مخصوص
در نزول الما یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک
یا یکبار که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد
تمام ثقبه را درگیرد و بصارت بالکل باطل گردد و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود بمقدار
دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگر چه همه ثقبه را درگیرد لیکن منع رویت تمامه
نمی کند بنابر رقت و این قسم اکثر رقیق گویند و علامت نزول الما بعد نزول
تام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست و ابتدا از خیالات راسخ
روز افزون توان یافت علاج در ابتدا بی توقف
داغ کنند بر شیریان بناگوش و داغ پخته باید تا رگ بسوزد
و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند
هر چند که داغ تبرآید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیزند و بعد نزول
چون یک سال بگذرد و آب زایل از چشم منسح همی شود و دست کاری

[illegible]

دستکاری باید کرد و اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فایده خیالات بود ...
شش ماه در گذرد و نزول پیدا شود آن خیالات نزول الماء نمیگردد و بدانند که
تخم پیل یا زنگبار ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکنند و رگ پس گوش
گشادن نیز نافع می شود اما داغ نشتر طبکه بر شریانی افتد و بجنبد بود و البته منع نزول
الماء نماید بامر الله تعالی و بعد نزول شده اسود و سپید شده داغ مگر قدح یعنی
دستکاری و طریقش معروفست و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول الماء را صدمه
قویه بر سر افتاد و دفعتا باصره بگشاد و اقسام این مرض بسیار است عمامی زیتقی
حبی اسمانجونی ملشتر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی اصفر احمر
ذهبی ازرق اسود و از آنها هیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و آنچه
قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم متسع گردد فصل ۲۸
در سده عصبه مجوفه که بی نزول الماء بود نشان وی سالم بودن مردمک است و
مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه نامودن علاج تنقیه ... نما
کنند و رگ گوشه چشم زنند و دلوچه بر صدغ چسپانند و قدم بمالند و حجامت ساری بر
ساق زنند فصل ۲۹ در زرقه یعنی کربه چشمی آنچه اصلی بود اصلاح نگردد
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض باشد خواه بعد آن حسب سبب تدارک
توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست
بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان ابصار است و فرق درین و
نزول الماء زرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در یبسی لاغری ...
چشم پیدا شود و قدح سود ندهد فایده زرقه که در صبی شده باشد بعد ...
بلوغ زایل شود و این زرقه را برص العین گویند فصل ۳۰ در ضعف البصر اگر ...
غلبه خون بود رگ زنند و تنقیه دم نمایند و توتیا بعوره برورده بکشند و اگر از بلغم بود

[illegible]

تنقیه و تنقیه بلغم نمایند و باسلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب
آن تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیران است
علاج نپذیرد اما جهت حفظ مابقی در ازاله رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند
فصل ۱۳ در ذهاب بصر و رطوبس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب نشستن
در جای تاریک علاج اگر نور مکدر شده باشد یا بیضه سیاه گشته باسلیقون
بکشند و ادویه و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر دفعة برآمدن از ظلمت باعث بود
رقعه آسمانی گون بر روی آویزند و گاه گاهی آفتاب نگرند و تجویز غذا نمایند فصل ۱۴
در خفش یعنی اگر روزانه بصارت ضعیف شود و اگر این مولودیست علاج پذیر نیست
اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد دخان روغن بنفشه میکشند
فصل ۱۵ در تمویه یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن ببرف یا بشناوی
علاج خرقه سیاه بر چهره آویزند و لباس و فراش همه سیاه سازند و تیر در چشم کشیدن
و با دام خاصه بلغ کوفته بر چشم نهادن و در تمویه بردی اشد تمامتر وارد فصل ۱۶
در سبل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه ایست علاج در ترطیب کوشند و اگر سده
باشد تنقیه و تفتیح نیز بعمل آرند فصل ۱۷ در نفض العین یعنی دیدن بجانب شعاع
خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است و اگر بخار صعود
نمود و جز آن افتد بازاله سبب کوشند فائده در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه
مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر است و گرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان
گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و حمرت لون او است و نشان
سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک است و بزرگی چشم و نشان
خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه افزون از همه لونهاست لهذا نزول الماء
و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد باب ۳ در امراض جفن چشم

بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک است یعنی مژه
فصل ۱ در گمنه پلک و نشان آن است که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم است
و پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک شیافات در چشم کشند چون
احمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند فصل ۲ در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تضمید
صبر و اقاقیا و حرم پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاج [illegible] یعنی
بریدن پلک بوجهی که معروف است و رگهای درون بینی کشادن کفه داغ
فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد
یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند میل و آن
بخرقه پیچیده باشد با احتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده
آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه
در روغن گل بر پشت چشم نهند فصل ۴ در شتره یعنی کوتاه شدن پلک
و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد
و جز آن افتد علاج در بادی تنقیه کنند پس حسب سبب تشنج یبسی باشد یا
امتلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند
فصل ۵ در شیرناق [illegible] نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان
سبب پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده
مدمعات کشند و اگر نفع نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری
نمایند و ناخن چیز باید [illegible] است که خنازیر و سرطان
از پیه نیز واقعی تحلیل میرود فصل ۶ در عقده که [illegible]
سخت به پلک بالا پدید آید علاج تنقیه و طلی نرم کنند پس جهت تحلیل
مرهم داخلیون نهند و آنچه قابل دستکاری باشد بعد تنقیه بود بدان توجه نماید

[illegible]

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائده موی مژه که وارگون شده در چشم خلد انرا شعر منقلب گویند و انرا که در غیر منبت روید شعر زاید نامند علاج لعد تنقیه موی زاید بکنند و انجا را بنوشادر نجارند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب اسبغول مالیدن بمنبت مانع رستن گردد و اگر موی منقلب باشد بعسل یا بو باموهای برآمده انرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن مویها را بآتش سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج ست و خیاطه و تشمیر شیر تدبیر ولیست

فصل ۸ در انتشار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر فساد غذا باشد بواسطه غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر ضعف جاذبه ان موضع بود و ان تعب بود تلطیف تنها بی گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سلیقون در روشنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن کنند و در تخفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود و ازاله کنند

فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج لعد تنقیه بلغم برگ الاد و تخم بید در روغن زیت بمالند و روشنائی بمیل بر مژه کشند

فصل ۱۰ در جرب الاجفان یعنی قروحهای خرد یا خارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب ماده تنقیه نمایند و برود و تنقیه کشند

فصل ۱۱ در بردة یعنی رطوبت غلیظ ترا لیا شد که اکثر بر ظاهر پلک افتد علاج تنقیه و در تحلیل بلیغ و تحلیل آن نمایند و الابه نشتر ان بیرون برآرند

فصل ۱۲ در صلابت جفن غلظت آن سختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار میشود و علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند با کمپاب آب گرم و این را جسا العین نیز خوانند و انجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود مسمی میشود بیبوسة العین

فصل ۱۳ در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک مخصوص

[illegible]

خصوص که کناره مبتر سطبر شود علاج در ابتدا بار النواکه کافی است و سماق [illegible] در
گلاب خیسانیده آب او چکانیدن و شب خرفه و برگ کاسنی بر روغن گل
ضماد کردن وافی و بعد از آن و غلظت تنقیه کنند و مسهل قوی لازم و بعد
شیاف احمر لین کشند فصل ۱۴ در قمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد
اگر بسیار خرد بود [illegible] وان را که بزرگ بود قمقام گویند و اگر اکنده بود
قرده خوانند علاج بعد تنقیه پلک را پاک سازند از قمل اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] که نسبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل در زیبق گذارند تا بوی
سیماب [illegible] اثر کند پس [illegible] در میل دست کرد [illegible] تا جزوی از سیماب
بان نماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیه قمل بکشد فصل ۱۵ در
شعیره که دمیست بشکل جو در کنار پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا
بروادع و بعده [illegible] نهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند [illegible]
[illegible]
با [illegible] برآمدن دهند [illegible] و بعده [illegible] اصفر
باشند فصل ۱۶ در توته الاجفان و آن [illegible] است بر شکل توت اکثر
در باطن پلک زبرین میشود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک [illegible] و آب او بچکانند فصل ۱۷ در تحجر جفن و این
از [illegible] غلیظ [illegible] علاج تنقیه کنند [illegible] و طلی نرم نمایند و اگر تحجر [illegible]
[illegible] فصل ۱۸ در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد [illegible] زرد بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود فصل ۱۹ در [illegible] اجفان یعنی انتفاخ
پلک علاج اگر بسبب [illegible] افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت
[illegible] کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند فصل ۲۰ در [illegible]

[illegible]

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر بزود زود
بموچینه گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک پاشند
تا خون باستد فصل ۲۱ در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک بخارد
و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند و بشاف
عدسی مغسول اکتحال نمایند فصل ۲۲ در نمله پلک و آن بثور خرد سوزانست که اندک
ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مرطلا نمایند فصل ۲۳
در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رنگ او اگر اغبر بود مسهل
سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه شده
باشد شرط زنند و با شکر بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند فصل ۲۴
در سلعه پلک و آن جسمیست فزونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری
کنند فصل ۲۵ در زرقت و خضرت چشم یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید
آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ
بگلاب طلا نمایند و الا سفال نو بر هم سودن آب انداخته طلا کردن ازاله کبودی نماید
فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی است علاج بعد فصد و مسهل
شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه را از پنبه پاک نمایند
و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود ورم
کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر بزنند و زعفران قدری آمیزند و گذارند تا سر وا کند
فصل ۲۷ در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلا بثور که در گوشه چشم و در
پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند
و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد با سلیقون و کحل

[illegible]

در تحلیل عزیزی گشته فصل ۳ در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم
از طرف بینی است علاج بعد تنقیه جهت افنای الحشیات زنگار را با مرهم او بندند و اگر
نشود به نیشتر قطع نمایند چون ظفره و بعد قطع ذرور اصفر پاشند تا مالکی را بخورد
و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه به روغن گل طلا نمایند و مرهم صندل باید کرد
بعون الله تعالی باب ۴ در امراض اذن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی
شریف است زیرا که آلت شنوائی است و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد
کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا در گوش در امراض مادی
بکار نبرند و هرچه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل عصب سمع
را ضرر دارد فصل ۱ در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد
بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده میکنیم و اگر بسبب سوء مزاج حار
یا بارد بود تنقیه در مادی و ایضا در ساذج حار باید کرد و تعدیل در
ساذج بارد کافی است و در مادی بعد تنقیه نیز و اگر بسبب دخول کرم یا آب
بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود و [illegible] بر یک پای
دست بر گوش [illegible] نهاده سر بدان طرف نگون ساخته آب را
و دیگر اشیای سیاله را که درآمده باشند بیرون می آرد اگر اسفنج فتیله
سازند و در گوش مریض نهند بدان طرف غلطانند زمانی دراز
تمام آب را نشف کند و اگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخار [illegible]
کنند و احیانا برآید علاج برگ شفتالو را جوشیده یا آب تازه او گرفته
بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرد فتیل از صوف فتیله سازند و [illegible]
آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد بیرون آرند و آنجا که قرحه باعث
کرم بود تدبیر قرحه کوشند فصل ۲ در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

[illegible]

کرا ماس درون تنقیه است یا آدن اگر در وقت فتور در سمع و شدت درد و
لزوم تب بیا باشند نزد که دوائی مرکب است با آب کشنیز طلا نمایند در وقت
بردن گوش و شیر از پستان دوشند تا درد بایستد و اگر بایستد لعاب حلبه با تخم
کتان بچکانند تا ریم کند و بیالا یا پخته شده و اگر بیرون تنقیه است و ورم ظاهر
می آید و تب لازم نمی باشد و درد شدید نمی بود و در این استعمال روادعات منهی
و عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید تواز کرد و نمک گرم نیز بعید
دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر ورم نهند تا تحلیل یابد و کند
فایده آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد درون صلاح بود یا بیرون
سیطل سامعه میشود و در قوی دتب بادی نمی باشد یا ثقل و تمدد لازم است و روغن
تربچه چکانیدن بعد تنقیه نفع تمام دارد و در باره فصل ۳۳ در قرحه گوش و
لشا انتشر تقدم ورم است در بر آمدن ریم علاج نهند انزروت مسحوق در فتیله
آلوده بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر در روغن نماید
یا بروغن گل آمیزند و فتیله بر دارند و اگر درد شدید بود دخا کستر افیون و
قدری جند بیدستر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته و در روغن بسازند یا بخیری
آمیخته بچکانند فصل ۳۴ و طرش و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان
او را وقر و فقدان سماع را صمم گویند و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج حسب
سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بغاریقون نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد آنچه از بحران
می افتد محتاج علاج نیست و آنچه از کبر سن افتد یا مولودی بود علاج
نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بخایند و یکقطره در گوش چکانند
نفع دهد فصل ۳۵ در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانندان در
گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خواهند باید دهن و

گیرند تا بقوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب درآید چوب
بادیان قدری و چوب گرفته بر یکطرف او پنبه بندند و بروغن آلوده برافروزند و طرف
دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در ورود گوش گذشت و
دخول حیوان صغیر را نیز در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج
تدبیر نمایند فصل ۶ در طنین و دوی آواز که در درون گوش می شود اگر سخت و
باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و
ازاله آن فرمایند و اگر از ذکای حس بود که لابد بچه و هر لیسه خورانند فصل ۷ در
انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون
بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند و برخی نمک
باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در بحرانی ناله خوف
غشی نشود بند نکنند و اگر از لسع حیه زراقه افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند
و صبر و مغاث و اقاقیا و رانیج و حنا ضماد سازند بجانب مائل کسر تا عضو را
بهیأت اصلی آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ علاج
بعد فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده بر فادو و عصابه محکم بندند
و اگر درد باقی باشد پنبه لطیف آغشته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو لیپا
بمالند فصل ۱۰ در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این اطفال
را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و بر بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند
و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ و قبیل نرم سائیده بپاشند
فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در سرکه
بجوشانند و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

در ضرب الاذن یعنی گرنجیدن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ
گوش کنند با غذیه و ادویه مقویه و شموم **باب ۵** در امراض الف یعنی بینی
بدانکه در بیخ بینی دو راه است یکی به دماغ میرود و یکی بحلق **فصل ۱** در خشم یعنی
بطلان شامه و سببش اگر از برآمدن گوشت زائد بود در مجری آنرا بواسیر
الالف گویند و جدا بیاید و اگر حدوث ورم یا وقوع سده بود از خلط
از انچه لازم هر خلط است معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشانش
حار و بارد ظاهر است و با برآمدن ماده ضرور علاج حسب تدارک نمایند و انچه
بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج لمبیر علاج پذیر **فصل ۲**
در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوی و این سه
گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوی کند دوم انکه از یک چیز بوهای
مختلف شمیده شود سوم انکه بعضی بوها شمیده شوند و بعضی نه و این از دو وجه
خالی نباشد یا انکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بد بو نه یا برعکس علاج تنقیه
دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس
میشود فقط چند تسعیط کنند و انجا که بدبوی مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر
بیماری در ابتدا بود و بعد از زمان دراز اول مشک و در ثانی چند **فصل ۳**
در بواسیر الالف یعنی گوشت زائده که در بینی بر آید علاج رگ زنند و زلو
نهند و مسهل دهند پس از زنگار و شنادن قصارین و مرهم برابر
مرهم ساخته و فتیله بدان آلوده بران گذارند تا برد آید و اگر سود ندهد قطع
نمایند باهن یا بر رشته موئین گره دار که از بینی بسوی حلق در مجری آرند و آنرا
می کشند تا فرو بی زدوده شود بعده مرهم اسفیداج استعمال نمایند **فصل ۴**
در شور الالف علاج تنقیه نمایند و انجا که صلابت داشته باشد موم روغن نرم

[illegible]

سازند و اگر تحلیل نیابد شرط زنند و مرهم اکال بر دانند پس مرهم [illegible]
مندمل گردانند فصل ۵ در قروح الانف علاج ریش بینی اگر تر بود در رگ
زنند و مسهل دهند پس مرداسنگ با روغن گل مالند و اگر خشک بود موم
روغن مالیدن کافیست فصل ۶ در رعاف یعنی برآمدن خون از بینی علاج
بازو و ران و انثیین و اذنین و ثدیین بستن و پس حجامت کردن
و همچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ
آید و سرگین تازه خر افشرده دو سه قطره چکانند و خانه عنکبوت در سیاهی
تر کرده و بغبار آرحی آلوده در بینی در آوردن و سرش با گل ملتانی بر چسبانند تا
حبس خون بنماید و اگر خون غالب بود در رگ زنند و حسب حال خون بر آرند اندک
اندک یا یک دفعه و به تغلیظ خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و عدس
و برنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است فائده اگر رعاف در تب
یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی است یا نه اگر بحرانی باشد زنهار
بند نکنند که فساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتی که خوف غشی باشد و اگر بحرانی
نیست حسب حاجت تدارک باید کرد انتباه هرگاه در امراض دماغی
بترعیف حاجت شود آلتی که باین کار مخصوص است درون بینی بخراشند
و اگر کندش و مویزج و فرفیون کوفته و بزهره گاو سرشته فتیله سازند و
در بینی در آرند خون روان کند فصل ۷ در بخر الانف یعنی بوی بد
از بینی آمدن علاج اگر سبب وی بثره یا قرحه بود تدبیر وی
کنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن اخلاط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد و اگر از تعفن اخلاط معده بود که بخار از آن بالا آید تباهی معده شاهد بود تدبیر
وی تنقیه دماغ و معده بود و سکنجبین و غرغره خردل غرغره کردن

[illegible]

و چیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ۸** دررض الانف یعنی کوفته شدن
بینی علاج اگر خوف ورم بود رگ زنند و در جمله باصلاح هیأت الانف کوشند
بنوعیکه مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم می آید
و بعد اصلاح صورت او بسحق صبر و مغاث و اقاقیا و مر باریک ساخته و با
لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ۹**
در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبوئی در بینی کشند و
آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم
و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند و آب چکیده او
در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت است و افراط باعث آفت
فصل ۱۰ در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار
برند و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد
و اگر از تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان و جز آن **فصل ۱۱**
در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن بخاری
سر بخیشوم تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله
یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که
عرض است **فائده** اگر چیزی از خارج در بینی در آید و بند شود روغن چکانند
و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار باشد که از راه حلق بر آید [illegible]

باب ۱۱ در امراض لسان و دهان

فصل ۱ در ورم
لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند
و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد بشیره کاهو و کاسنی و خرفه
و عنب الثعلب و بعد سه روز به آب کرنب و عنب الثعلب

عنب الثعلب و لعاب بحم کتان بهم آمیخته و در انحطاط طبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی العسل تنها یا صعتر و ایارج آمیخته و در سوداوی طبیخ افتیمون [illegible]
و جمله روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز تر اگر در دهن [illegible]
تا سرطان نگردد از استعمال ادویه حاره و غرغره که در بلغمی و سوداوی است
منقیه بود قبل از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره ورم گرم و اگر سبب
ورم سرسام بود علاج سرسام نمایند **فصل** [illegible] در ثقل اللسان یعنی زبان
گرانی کند و ادای حروف چنانچه باید بظهور نیاید و اگر سبب قوی بود و اصلا
بر تلفظ نتواند علاج تفحص سبب نمایند و تدارک آن فرمایند و آنجا که اثر [illegible]
بود بنگرند که فتور در حس و فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیه دماغ باید
کرد و بعده [illegible] ذخیره آن زبان را مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج ذکر رفت
بعمل نمایند و آنچه از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغی افتد علاج ندارد
و آنکه عقب سرسام افتد و مزمن شود بدشواری قبول [illegible] از مان ملح اندرانی
و نوشادر مالیدن تا لعاب آرد شفا می بخشد و [illegible] زیر زنخ نهادن
در بیشتر جای نفع تمام دارد **فصل** [illegible] در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان
و این را [illegible] اللسان نیز گویند اگر از کثرت عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر
[illegible] بود [illegible] تا لعاب آید [illegible] یعنی [illegible] تنقیه بلغم [illegible] سرکه
مالند [illegible] و در [illegible] اللسان علاج وی در ثقل گذشت **فصل** [illegible]
در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر سبب غلبه خشکی دماغ باشد
مرطبات [illegible] و روغن بنفشه بمالند و تعدیل دماغ کوشند و کف خیار [illegible]
که [illegible] بهم [illegible] آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده [illegible] دماغ و بی خوابی بود تدبیری تنقیه معده است
آنچه مناسب آن [illegible]

[illegible]

وسپستان در دهن داشتن وانچه در یبس است بکار بستن فصل ۶ در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی وخشکی بود مرطبات دهند ومالند ولعاب بهدانه
باب نیلوفر وشکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد اگر خلط لزج بر سطح زبان
گراید وخشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضیه
زدوده شود واین قسم فی الحقیقه یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم است
ولزوجت آب دهن خاصه آنست وهیجان از مبردات افزودن زیرا که سردی
مزید غلظت میکرد فصل ۷ در حرقة اللسان یعنی سوزش زبان علاج
در تبرید کوشند واگر مادی بود مسهل دهند وکافور بر جای مالیدن اثر تمام
دارد واز العبه مبرده هرچه در دهن گیرند زود تحلیل کنند وبدان ملازم
باشند فصل ۸ در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه
کنند باب گرم وبعده بشیر شکر آمیخته وبعده بسرکه وروغن گل وبدانند که
بلیله زرد خائیدن وبر زبان مالیدن تا استفراغ ماده کرم زبان اثر تمام
دارد فصل ۹ در ضفدع اللسان یعنی فزونی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا
شود واین از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد ریختن در ینجا اجزای لطیفه [illegible]
تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر وزاج سوخته وزنگار هر با سرکه آمیخته
بمالند واگر دفع نشود دستکاری نمایند وهنگام قطع احتیاط نمایند تا آن
دو شریان که زیر زبانست بریده نشود فائده گاه باشد که ماده ضفدع
بغایت متحجر شود وچون پوست بالا بشگافند بمشابه پاره سنگ بر آید ودفع
گردد وگاه باشد که فزونی نرم زیر زبان پدید آید وچون بشگافند رطوبت غلیظ
بر آید وباز جمع آید وتدبیرش آنست که بشگافند وپوست آنرا بمقراض تمام
بر دارند باحتیاط تا بشریان آسیبی نرسد فصل ۱۰ در فساد ذوق و [illegible]

آنست که طعمی ناطبیعی همی آید در ذایقه وقت تناول یا بدون آن و سبب این
غلبهٔ خلطی از اخلاط است و طعم بران دال علاج تنقیهٔ خلط غالب نمایند بفصد یا اسهال
و بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق یعنی هیچ مزه
محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت
منفعل نگردد زبان و سبب این علت نفوذ ماده رطبیست در جرم عصب
علاج بعد نضج و تنقیهٔ دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر
حرارت نباشد و الا گل سرخ و سماق بجوشانند و در طعم او سکنجبین یا مری
آمیزند و تغرغر کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهای باریک جدا
شود از دهن و زبان چون بخرقه بشیر جدا میگردد علاج بعد فصد و اسهال
صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳**
در بثور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن برآید علاج رگ زنند و مسهل دهند و [illegible]
که در و کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند **فصل ۱۴**
در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه
کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در بثور گفتیم و طباشیر
و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه بغایت بد بود
باسرکه و نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر از لذع سرکه بترسند
بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود مامیران و بلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه
کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز ساق گاو بمالند و گاهی جهت تقویت محل
مازو و کشنیز و پوست انار بر در سرکه بجوشند و مضمضه کنند **فائده** شیرخشت در
آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد و بسفوف گاوزبان
سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در اکلة الفم و آن قلاع خبیثه است که زود

پراگنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زرور و شیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و
بعد باز استادن قرحه از اقاقیا قاقیون بگذارند یا سوتیجان پاک کنند و سنگاه
از بین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا انیسر تازه شکر آمیخته فصل ۱۴
در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت
و رطوبت فاسده بود و یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارت است در خلو معده
زیاده شود و آنچه از برد است در پری معده و ایضا ضعف هضم و ترشی
دهن و فزونی لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب
و در حار کاسنی تازه با قدری نمک نمکوب بخایند و آب او بلع نمایند و در
بارد کندر و مصطکی مضغ فرمایند فصل ۱۷ در بخر الفم یعنی بد بوئی دهن
علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ می آید یا از
معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر
مسواک کردن ملازم باشند و مضمضه بروغن گل یا کنجد گاه گاهی صبحگاهی
و ازالة البخر غیر قوی مجرب است فصل ۱۸ در ورم الحنک یعنی اماس کام و
این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و بادرد باشد و بلغمی سفید و بی درد
علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غرغره که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند
باب ۴ در امراض شفتین یعنی لب فصل ۱
در بیاض الشفة یعنی سپیدی لب و این غیر برص است علاج تنقیه
بلغم نمایند و غرغره بحنظل بگذارند و روغن یاسمین یا خیری بر لب چکانند
زیرا که سبب این مرض فساد خونست برطوبت بلغمیه خام
فصل ۲ در شقوق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در
باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل آرند
و محل الشقوق از پیه مخلوط دارند و بازو ... ولش شده و کثیرا

[illegible]

كثير الوقوع و بجهة دربيه باكيان [illegible] ضماد نمايند كه مجرب است و سردوائي كه
برلب نهند بالا وي پوست درون تخم مرغ بچسبانند **فصل ۳**
در اختلاج الشفة يعني پريدن لب علاج اگر سببش درآمدن خون بود و در رگهاي
لب متخلخل پرباد شدن رگ قيفال زنند و غذا كم خورند و تفتيح مسام نمايند
و اگر باد غليظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بكار برند و آنچه از مشاركت
معده بود يا غثيان و فواق باشد و مقارنه قي بود دفع شود و آنچه از دماغ
بود مقدمه لقوه و صرع باشد تدبير وي پرهيز است [illegible] امراض متفرقه [illegible]
فصل ۴ در تقلص الشفة يعني خورد شدن و كشيده شدن لب علاج آنچه
از تشنج امتلائي بود تنقيه كنند و روغنهاي گرم مالند و آنچه از تشنج يابس افتد
تدارك نپذيرد و در اطفال آنچه مولودي بود در ايام طفوليت باشد درست
بستن باشد كه صلاح گيرد **فصل ۵** در بواسير الشفة يعني فزوني كه در لب
زيرين پديد آيد علاج تنقيه خون و سودا نمايند و مراهم اصلاح فرمايند
فصل ۶ در ورم الشفة يعني آماس لب علاج حسب اخلاط تنقيه نمايند
و اضمده مناسبه بكار برند و مضمضه با شيره عنب الثعلب طلا كردن اثر
دارد خصوص در حار اما در ابتدا **فصل ۷** در شقوق [illegible] علاجش [illegible] تنقيه
است **فصل ۸** در قروح لب علاج مراهم سرد زنند **فصل ۹** در اكلة لب
علاج آنچه در اكلة الفم گذشت بكار برند فائده هرگاه سوء مزاج بر لب افتد
علامات وي دريافته تدارك نمايند **باب ۸** در امراض اسنان و لثه
يعني دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع الاسنان يعني درد دندان آنچه از گرمي
بود [illegible] ساكن شود در اكثر و آنچه از سردي بود [illegible] گرم
[illegible] البته [illegible] علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار [illegible]

[illegible]

باکلاب و در باره طبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و در مادی بسبب ماده متعفنه باشد
پس تعدیل و آنچه در ریح معده بود از فساد ماده معده بود تنقیه معده
و تجوید هضم فرمایند و کشنیز در طعام بیشتر اندازند و هی منفخ است و درین قسم
آنچه منتقل بود از باد باشد تنقیه باد نمودن و طبیخ بادیان و افسنتین و
زیره مضمضه کردن نیم گرم سود دهد و آنچه از تولید کرم باشد
گواهی دهد تخم گندنا و بزر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش سوزند و دود
آن در دهان بدندان رسانند فائده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن فوراً
دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کلیه در باره
و کبد الکب میل زرین یا آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید
کرد تا پخته شود و باحتیاط کنند تا داغ بدیگر مواضع نرسد و آنچه از جنبیدن
بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند و اگر بیشتر بود بدانه
کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند پس
بر کنند تا به چشم ضرر ندهد و دوائی که تسکین درد کند عاقر قرحا افیون و شنار
کنند در بایه ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند فصل ۲ در ضرس
کند شدن دندان بسبب اگر تناول چیزی ترش باشد یا بسیار ترش بود علاج
در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه یا تخم او و کباب گرم با نان گرم
گر عفص بسته در باره مزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز هندی خائیدن
بود و وقوع ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد علاجش تنقیه بلغم یا سودا
خاص بقی زیرا که چون وجع ندارد کثرت ریزش ماده مقصود نیست و برآمدن
معده بقی اسهل است فصل ۳ در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان و مراد
آنست که دندان از ملاقات اطعمه ابا نماید و بر مضغ اشیا قادر نبود علاج تنقیه و تعدیل

وطحال بریان ساخته بر دندان نهادن و در باز زدن و روغن گل و کافور مضمضه کردن

نفع بسیار دارد و این نیز قسمی از ضرس ست و تدبیر او تدبیر اینست فصل ۴ در تآکل

و تفتت و تثقب اسنان یعنی خورده شدن و پوسیدن و سوراخ داشتن دندان علاج

تنقیه دماغ کنند و مضمضه به مازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه از افنای رطوبت اصلی

باشد مثل زوال دندان پیران باید بدل ما یتحلل شود و این زوال نیکی و اما جهت اطبوا اثر ذبول

ترطیب باید کرد فصل ۵ در حفر یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود

و زرد و سیاه گردد و آتش را قطع نیز نماید علاج تنقیه ماده غالبه نمایند پس بالت آهنی آنرا

بتراشند و بعده سنون مرکب از زبد البحر و شیخ سوخته بمالند تا بقیه را دور کنند و دیگر

متکون شدن ندهد فصل ۶ در تغیر رنگ دندان و صفرت اسنان چه صفرت است و سیاهی

و یا سبزی نشان سودا و سپیدی نشان بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت

آرد عدس با سرکه و در سودا شیخ ابر و روغن گل و در بیاض روغن ... باید مالید

فصل ۷ در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان علاج آنچه در صبیان و شیخان افتد باقتضاء

طبیعت مزاحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب وقت

از غلبه رطوبت و جوشش خون و فساد لثه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت

نقره و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و شستن با دهان متعوق نافع است و هرگاه دوا

سود ندهد و حاجت بکندن آید بجهت آنرا ابیح سنت کنند بدین طریق که

بن دندان را بمبضع بیار زند پس برگ انجیر تر باریک کوفته با شیر انجیر خام بمالند

دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد فصل ۸

در ... یعنی کند شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر از غلبه خون

بود رگ زنند و مسهل دهند و این با درد می باشد و اگر بلغمی بود

بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقی باشد بلکه دندانی

صلب بود چون دندانهای دیگر سائیده شوند وی را زنهایند بدبیر او قطع آن است بآلت مخصوص باین کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان

و درین حالت بار نمی تواند بجا رود در برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا علاج تنقیه بدن و دماغ کنند و از تیز و ترش و شور پرهیز ند و لیسر که در وی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰** در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان در خواب علاج اگر امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر کردن مالند والا تحلیل کافی ست **فصل ۱۱** در بیان تدبیر نبات دندان کودکان با ساقی برای سکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند و مالیدن شیر سگ مجرب است بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محلل ماده تکونست و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیم گرم بمالند و بانگشت آلوده برین دندان مالند دردی که در وقت روئیدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه یعنی اماس گوشت بن دندان علاج حسب ماده تنقیه نمایند و مضمضه فرمایند **فصل ۱۲** در لثه دامیه یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو و عدس سوخته بلیا شیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و بمبردات تمضمض نمایند **فصل ۱۳** در قرحه و ناصور لثه هر گاه جراحت کهنه گردد قرحه گویند و بعد چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الفم گفته بعمل آرند و در ناصور داغ دهند بمیل باریک **فصل ۱۴** در نقصان و کم خوردگی لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان میشود علاج گلسرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الاس چهار درم خرنوب نبطی و سماق و ماقرقرحا هر یک پنج درم باریک ترمو ده بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت زائد که بر لثه برآید و بیشتر در ضرس اخیر افتد و ورم علاج هر و زاج سبز سوده باریک بیاشیده

بالسیر دندان

نسائیده بسرکه بشست نا بگذارند تا بزود آید **باب ۹** در امراض حلق و لهات و مری و قصبه ریه حلق مشهور است لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجرای آب و طعام و قصبه ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی اماس ملازه علاج حسب ماده تنقیه نمایند و بعده غرغره نمایند در صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی بمری و سکنجبین خردل آمیخته و در سوداوی بمغلوس در شیر تازه حل نموده **فصل ۲** در استرخاء اللهات یعنی ملازه سست شود و فرود آید و این را سقوط اللهات نیز گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گلسرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته و نوشادر باریک سائیده بکفچه میل نهاده ملازه را بر دارند و بر تارک سر ریش گداخته در سرکه و سنبل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازو بسرکه سائیده بر تارک طفل نهادن مثل ملازه افتاده است و همچنین گل سر شوی سوخته و با سرکه سرشته و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه بآهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد که ابطال بعض مخارج حروف نماید نوعی بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیزی فرو بردن یا در سر دو فرو رفتن بسبب صدمه آفتی در حلق علاج در دموی فصد و تخته رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست و باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر امتلای خون بسیار و ضعف نباشد بیکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعد اگر آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبیعت قبض بود و پس از تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید و ماش جو قیصا باید و در ولد اگر سر خفته بود و حوضاً بکار توان بست شربا و غرغره و سر کاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و وضع محاجم و ارسال علق بران سود دارد تا ماده از نفس عضو بر آید و در
دموی حجامت ساقین مفیدست و چون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در
شیرگاو حل کرده و صاف نموده غرغره نمایند که نافع ست و هرگاه مریض ضعیف شده
باشد و طبیب بر سر او رسد تا ضرورت نبیند فصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق
پخته شده در تعجیل انشگافد از بوره و حلتیت و خرء خطاطیف که در شیر تازه و روغنهای
گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا انشگافد و بعد انشگافتن شیری که با شهد ممزوج بود غرغره
فرمایند تا زخم پاک شود و درین هنگام تجربه که از آب سبوس گندم و روغن بادام
و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند فایده در درد گلو دوای سرد بر ظاهر گلو
ننهایند بلکه چون تنقیه شده باشد زفت و نطرون و خردل با آب سائیده بر گلو
طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و مری و قصبه ریه نریزد و وضع محاجم زیر
زنخ لهذا ستوده اند و در بلغمی نیز بعد پخته شدن طبع بگشایند یا بادویه مشروبه و با آب ترب
و سکنجبین عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ
محاجم نهند و در سوداوی رگ باسلیق زنند و شگاف کم نمایند و حسب حاجت خون بگیرند
و بدانچه در بلغمی گذشت طبع ملایم کنند و بشیر و مغز فلوس غرغره نمایند و حلبه و بابونه و برگ
کرنب کوفته پخته بروغن نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند فایده نوعی ست
از خناق که آنرا خناق کلبی گویند و این سخت‌ترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن فراخ
میکشاید و زبان می برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه
نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لایق
بود و نوعی ست از خناق مسمی به ذبحه و صعب‌ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم
و بلع و برآمدن آنچه نوشند بتکلف از راه بینی خاصه اینست و هرگاه زیر گلو سرخی پدید
آید نشان محمودست و تدبیر همان ست که گذشت فایده آنجا که بلع متعذر بود

بر مهره دو بعین کردن محجمه نهاده بمکند که مری قدری میگشاید و بلع چیزی
رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت لیطر [illegible]
در مطولات مذکور است **فصل ۴** در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه
پدید آید علامت بثور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه
که طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ریه از دیاد وجع است [illegible]
و خائیدن و از دود و غبار رسیدن به وقت مرور غذا علاج فصد کنند و باتجه
تلیین کنند و از آب سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند
و هرگاه بدانند بثور ریخته خواهد شد به تفتیح و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گفته
و در بثور حلق غرغره خناقی بیشتر میکرده باشند **فصل ۵** در تعلق علق بحلق [illegible]
در آویختن دیوچه بدانند که بسا آبها است که در روی دیوچهای خرد میباشد و
چون آنرا کسی بنوشد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام
برآید سوی بینی و در آنجا آویزد بالجمله آنچه درون سو بود و منظور نشود از خم و
بیقراری توان یافت که غیر از ین مکروهی نباشد و گاه گاه خون قی انداز
انداز دی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد دیگر هم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجری
بینی آویخته باشد بکام برآید تشنگی و دماغ پیدا بود علاج آنرا که بتوان دید بمنقاش
گرفته برآرند چنانچه سر او در آنجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن علق بحذر
کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق است سست شود و جدا گردد
پس بیرون آرند و اگر با آلت نتوان گرفت یعنی درون باشد کل بیاه در خریطه انداز
و دهن بیمار بران بر نهایند تا از و جدا شود و بکل درآویزد زیرا که با او وفا دوست [illegible]
ارند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار و خربق در سرکه بیخته و در بینی چکانند
و هرگاه دیوچه چنین جدا کردن معده افتد زعوقی کنانند و الا مسهل دهند تا برآید فائده [illegible]

فصل ۶ از آب احتیاط لازمست بی دیدن فرو بردن با لا نیزدن ننوشند

در بلع الابره یعنی فرو بردن سوزن ایذای این ظاهرست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت ... دهند و بعد خروج جهت اصلاح معده تدبیری که لایق بود توان کرد

فصل ۷ در تشبث شوک یعنی تعلق خار ماهی و جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن در آن علاج اگر بر آمدن ممکن بود به بیرون آرند و الا اگر چیزی خزنده بود چون تخم نهد دست برگردن و بین الکتفین همی زنند تا بر آید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو رود و گرنه انجیر خشک را در رشته محکم بسته و اندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند پس بیکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار بر آرد و اگر خراش در گلو شده باشد بعد بر آمدن آن لعابها و حسوها اصلاح کنند

فصل ۸ در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورده شود و بی درد علاج تنقیه بلغم نمایند و بطبیخ افسنتین و کندر و سنبل و بهمن و مصطگی تجرع نمایند نیم گرم و ضماد مجمره تازی نهند یا پاکی زده جنبند و سکنجبین ... نالند

فصل ۹ در استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی تنفس نمایدن ...

فصل ۱۰ علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن احد است در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند و بسر که کهنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند

فصل ۱۱ در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن است و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دایم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران مشهورست علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عامست تدارک کنند و غیره

وغرغره دریجا نفع کلی دارد فصل ۱۲ در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند
و بیهوش بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم تحریک کنند تا آب برآید و فلفل
و زنجبیل در سرکه جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده جرعه
از نخود و شیر دهند تا مزاج شخص را اصلاح دهد آنچه عوام میگویند غریق
را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشد همچون سکوت را ...
همین که نفس وی نه بینند حکم بموت وی کنند و بتعذیب تدبیر ... فصل ۱۳
در تدبیر مخنوق بود یعنی کسی که گلوی وی به کمند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی
بود فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر ندارد رگ قیفال زنند
و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را ... سوده بسیار بمالند و چون بهوش
آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید نبود
فصل ۱۴ در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب تنگی مجری
بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج
مری بود علاجش تعدیل مزاج است حسب سبب و وضع اضمده درین مرض ...
باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵
در ورم المری علاجش ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه فصل
۱۶ در قروح المری ونشان ریش مری لزوم وجع است در حلق و طعام
تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ
خورده شود بخلاف ورم که دریجا عکس این باشد و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه
بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد وگاهی بی ورم نیز افتد از ماده حاده علاج
موم سفید در روغن گل بگدازند و جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز
... اصل السوس ... نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد فصل ۱۷

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر بطلان الصوت یعنی بر گردیدن آواز
اصلا بر نیامدن آواز علاج تحقیق سبب نمایند که نزله ہست یا سوء مزاج حنجره اگر از
نزله باشد شربت خشخاش دہند و طبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده نزله باز
دارد و اگر سوء مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند **فایده** کباب خائیدن
آواز درشت را صاف کند و باقلا و مویز و خرما و انجیر و چلغوزه مغز بادام
و نیشکر و ماء العسل و تخم کتان ہر واحد از ینہا مصفی صوت است **الکلام باب ۱۰**
در امراض ریه و صدر یعنی بیماریہای شش و سینه **فصل** در ربو یعنی ضیق النفس و این را
نیز گویند و بعضی در این ہر سه لفظ فرق میکنند بالجمله مرضی ست عسر من ذی ادوار
و عسیر البرء ہر چند زود تدارک نمایند بہتر ست بدانکه آنچه از بلغم بود برآمدن بلغم
و خرخره سینه گواہی دہد علاج اول نضج و اسہال شربت زوفا با گلقند آمیخته
بنوشند صبح و شام و وقت خفتن ہر بار دو توله و گاه گاه قی لازم دارند و طبیخ
تربد و عسل نوشند و گوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم
تخم کتان نیم کوفته و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدہند که فورا تسکین دہد
و بادویه گرم سمیه نیز دارند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را
بروغن بیه گرده بز و روغن تخم کتان که موم دران آمیخته باشند چرب دارند
و آنچه از بخار قلب بود تواتر عظم نبض و نفس و عطش گواہی دہد علاج رگ باسلیق
زنند از دست چپ و لعابات دہند و ملینات نوشانند و اطراف بمالند و آنچه
از گرمی ساذج بود که به تشنگی فقد تواتر نبض گواہی دہد و عظم نبض نباشد علاج ہمه مبرد
مبردات شربا و طلاء علی الصدر و آنچه از استرخای عضلہای سینه بود دلیلش نبض و نفس
بلغمی یعنی نفس مضاعف گواہی دہد و تا سینه راست نکند نفس نیاید علاج روغن
بمالند و علاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجربه نمایند و آنچه از خشکی

[illegible]

ریه بود و وقت آواز و تشنگی و نفع بمرطبات گواهی دهد علاجش ترطیب و باز
مرطب تسکین یافتن بآب تر و شیر بر نوشیدن سودمند تر و آنچه از برودت شش بود
[illegible] سرد گواهی دهد علاجش تسخین است و آنچه از باد باشد که در منافذ نفس
در آید علامتش گرانی و سرفه بی بلغم و تضرر از چیزهای باد گواهی دهد علاجش کسر ریاح
است به تنقیه و تعدیل و شبت و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن
نافع و آنچه از ورم بشش و حجب و کبد و جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض
مذکور بیاید و آنچه از خناق بود گذشت و آنچه از امتلاء معده بود در [illegible] بیاید
علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید هضم و نوعی است از این مرض که صعب
ترین اقسام است و بیمار سینه راست نکند دم نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد
و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم که در مجری [illegible]
افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در سعال یعنی سرفه
آنچه از سوء مزاج سازج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل
و آنچه از خون بود با عظم و گرمی و حمرت باشد و علاجش فصد است و اگر
گرمی در [illegible] بود و اطفای آن بمبردات نمود [illegible] تلیین کردن
در همه حال مفید و آنچه از ریختن ماده رقیق دماغ بود بی نفث باشد
و شب و بعد خواب غلبه کند و علامتش [illegible] نزله است و بطیخ و کنار غرغره کردن
و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریختن ماده بشش بود از دماغ و
غلیظ شدن وی در آن و برآمدن خلط از جهت سرفه شدید و گرانی سینه عقیب
زکام پیدا شدن گواهی دهد علاجش لعوق زوفا و انجیر و حلبه و تخم کتان [illegible]
و رب السوس و فلفل و شکر هر سه برابر ساخته در دهن گرفتن و آنچه از رطوبت شش و سینه
بلغم بسیار بسرفه برآید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این [illegible]

[illegible]

علاجش از جهت ریوی که بهر نوعی گذشت بعمل آرند و آنچه از قرحه ریه بود که بسبب
غبار و دخان یا صیحه شدید بود علاجش ترطیب است بشربها و حسوهای مدمن و قند
ناف و معتدلیسکه و آنچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و آنچه از جذب
بثور در ریه بود و سرعت نبض و حرقت بول و نفع از برودت گواهی دهد علاجش
فصد است و حجامت سینه و اسهال صفرا هرچه در بثور حلق گذشت و آنچه از
امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده و تقلیل غذا است و آنچه از ماده سودا بود بسبب
حصول آن در ریه چیزی سیاه و کبود در سرفه برآید و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاجش
حریره سبوس گندم بقند یا عسل دهند و بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا از نخود آب
گوشت مرغ یا گوسپند سازند و آنچه از وقوع آب و جز آن در حنجره افتد تا آنکه جسم غریب
برنیاید سرفه نا ایستد و محتاج به تدبیر نیست و گاه باشد که جسم ثقیل بود و بر نیاید و بهلاکت رسد
و در این صورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند تا باشد که از حنجره و قصبه ریه
برآید **فصل** در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن و این یا از اجزای
دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن آنچه از اعضای دهن آید به ثقل برآید و
آنچه از سر آید به تنحنح برآید و سبکی سر بعد برآمدنش و دیگر آثار گواهی و آنچه از حنجره و قصبه
ریه و ریه آید به تنحنح برآید کمتر اما در حنجره خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبه
خون کف دار بود و با سرفه و درد باشد و آنچه از شش بود خون ناصع و کف دار
و بی درد و با سرفه باشد و آنچه از سینه آید افسرده و قلیل باشد و بسرفه شدید برآید
محل جراحت درد کند و چون بر پشت خسپد سرفه و درد غلبه کند و آنچه از مری و معده تا
و یا از جگر یا از سپرز آید بقی برآید و وجود آفت در عضو یاد و ضعف بر تعین عضو گواهی
دهد علاج آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس و گل نار و
مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق از لو سینه باشد تدبیرش گذشت

گذشت و انجا که از صدر اید فصد قیفال و حجامت نقره و مضمضه بطبیخ مذکور کنند و انجا که
از حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه
ترکیبش گذشت مگر انکه در غشای دردی بود فقط و انجا که از ششش بود فصد صافن
و باسلیق و حجامت بر ساق کنند و طبع نرم دارند و حسب الحاجت در تعدیل کوشند و حسب
الحاجت قابضات بر سینه نهند لیکن ورم در ششش نباشد و انجا که از سینه
اید فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم نوشند اندک اندک و ایضا بر سینه
طلا نمایند و جرح سینه زود به شود و انجا که از مری و معده و غیرها اید تدبیرش در محل هر
یک مذکور است **فایده** انفع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم شیادنه مغسول
است یک مثقال در شیره برگ خرفه یا لسان الحمل بدهند و برگ خرفه خاییدن و
خوردن مجربست و هرگاه خون در ششش بفسرد و منعقد شود سرکه و کلاه
تمغز کنند و انهی منوشانند و اگر منعقد بود صعتر با عسل بلیسانند و خاکستر چوب انجیر
با آب امیزند و بنوشانند و اگر حاشا نیز امیزند بهتر و قوی تر بود **فصل** در نفث المده
یعنی برآمدن ریم از دهن و انجله سبب آن انفجار دمامیل ریه یا ذات الجنب باشد یا دمل
بود یا دبیله معده بود و بر یک گفته آید و انچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از
خناق و دیگر اورام این جا ظاهر شود اما انچه از سینه آید جهت انفجار آماس و علاج
المطیف خلط است بدانچه در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند منتفخ شد و موم و
روغن بابونه و بلیه باکیان باهم سرشته بر سینه ضماد نمایند و قطعا حبری بارد و بارد
و قابض ندهند و شرب مطبوخ زوفا و خیارشنبر و انجیر و اصل السوس نفع تمام دارد در
همه اورام که در حجب سینه یا در ششش افتد و بکشاید این ضمائد یا در زند **فایده**
ماده سینه در ششش درآمده از راه قصبه بیرون می آید و دیگر مدفع طبیعی جهت برآمدن ماده
واقع نیست و هرگاه مده بششش برآید در فضای سینه ریخته جمع گردد از اختلاف الماده

گویند وجه آنگفته آید **فصل** در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب ورم شش
بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تب صعب و شدت
ضیق النفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی شدید
و خفت اعراض حسب ماده باشد موجبه علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود
سخت صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند
و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند فایده حیله که در اوراق
و جنب معالیق و غشیه سینه نفع تمام دارد و فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد
یعنی قبل از رسیدن گذشتن باید که از طرف مخالف کنند و بعد زمانی که ماده
از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد و لی علت اگر از شش بود هم
از دست راست رگ زنند و اگر سخت بود از جهت ماده از نفس صعوبت آید و بدانند
که ورم ریه اگر بایمن بود وجنت رخسارها آن طرف سرخ شود و گرانی
بطرف ایمن لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپید آب از آن بیشتر آید و اگر
بطرف چپ بود ضد این باشد و هر جا که قوت متحمل باشد بعد رسیدن رنگی باید
حسب اقتضا و بعد فصد تلیین و حجامت سینه از جهت جذب ماده بخارج و پس
از تنقیه تضمید روادع در ابتدا و محللات بعد از آن باید کرد و ضماد شوصه در تسکین و تاثیر
تمام دارد و تلیین چیزیکه در و قبض باشد چون آب کاسنی غلیظ باشد چون تخم یا قوت
از زنهار نه بندند که آن آب سرد در ذات الریه که از بس حمرت باشد و همگی در آن
کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هر گاه برانت حاجت به رسوب
دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب انار و آب تربز و آب کدو نیز
مجوز است زیرا که درینها جلاست نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار ترش
نبود سخت نافع است و هر گاه نفس متواتر آید لعاب اسبغول و بهدانه با جلاب یعنی

[illegible]

شربت تمر هندی جرعه جرعه بمیدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دمل
[illegible] آید و در [illegible] باشند و بدانند حال اماس که به هر عضوی که افتد از سه وجه
بیرون نیست یا تحلیل شود یا پخته شده نفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان
تحلیل اورام این است که خفت اعراض است روز بروز و سهولت نفث و نشان نضج
گردان شدن اعراضیت خصوص وقتیکه پخته شود و چون پخته شود تب و گرانی
شود اما ثقل بیشتر گردد و پس روز پخته آن ورم بگشاید و شدید کند و بلغم [illegible] نشان
نضج ورم خفت اکثر اعراض است و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل [illegible] باشد که [illegible]
بعد تحلیل بگشاید یا بجای به بعد انفجار اگر بدو خوب آید و بدانند و [illegible] نفث
الماده گذشته و بسیار باشد که بیش از تمامی نضج بسبب عنیف چون خشم و حرکت
و جزآن ورم بگشاید و خون صرف یا مده خام برآید و چون چنین اتفاق افتد [illegible]
زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و پخته بسبب [illegible] بود یا بلغم ساده یعنی غیر شور یا شور
یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس [illegible]
و انتفای اعراض حرارت اما تب در جمله اورام احشا لازم لیکن در حار شدت
پیدا شود و در بارد خفت و نشان سوداوی سرفه یابس است و تعسر جذب هوا و افزون
ضیق النفس بمرور ایام و اگر استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج
در بلغمی اندر ابتدا [illegible] طبخ کنند و [illegible] نمایند و بعد چند روز [illegible]
شود و پخته در سال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی لعاب تخم
کتان و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند و کذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند
و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود و پیچون سنگ شاش
و بعده و سرفه بالیستد و باشد که بسل انجامد عیاذا بالله منها فصل ۱۴ در سل یعنی
قرحه ریه نشان او وجود تب دق است و بروز مده در [illegible] و بدانند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

مشابهت تمام دارد و فرق است که مده در آب فرو می‌نشیند و بر آتش بوی بد میدهد

بخلاف رطوبت علاج هر چند که این مرض لا دواست اما اگر تدبیر نیک باید ممکن است

که بیمار دیر تر بمیرد و بوعلی گفته که زنی است دو سال درین علت تربیت [illegible] جالینوس گفته

هر که را اول روز یافتم که خون از نفسش آمد و علاج کردم نغز شد یا الجمله تدبیر کلی است

که بمجرد وقوع این مرض باسلیق زنند از انجانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند

و اگر باشد الحد و قیفال نیز کشایند و ماء الشعیر با سرطان نجته و هر چه در تب دق بکار آید

مناسب است و بوعلی انجه آزموده خورانیدن گفته است که همان سال ساخته باشد

اما بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم نبارد

فصل در اورام که در حجب و اغشیه و معالیق و عضلات صدر و ما یلیها افتد و بدانند

که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوص است چنانچه

ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع افتد یا در حجابی که حاجز

است در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند و

ذات الجنب صحیح نامند و هر چه تام بود با غشیه مستبطنه خالصه نامند و اما صحیحه

و اگر در عضلها که میان اضلاع واقعند باشد **ذات الجنب غیر خالص** و

غیر صحیح و **ذات الجنب مغالطه** گویند و ورم غشاء مستبطن اضلاع را نیز

بهمین اسامی خوانند اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلقت باشد شوصه

نامند و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب را صحیح نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل

است باشد **برسام** نامند و این حجاب غیر حجابی است که در آلات غذا و آلات تنفس

حاجز است و جمهور این حجاب را **دیافرغما** خوانند و بعضی معترض فی المعده و الکبد را

دیافرغما خوانند و اگر در غشائی که متصل بسینه است باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء سینه

که متصل است باشد **ذات العرض** نامند بدانکه از برابر عظام القص انجا که

انجاکه عضروف خنجری نیست حجابی برامده ست و دو شق شده یکی بطرف سینه
دیگری مایل بطرف پشت برامده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در انجا بهم پیوسته
توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این عناصر در ...
فائده شیخ بو علی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف
می دارد بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه حجاب
و مراعات همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال سرفه
و احساس جم دران پوشیده نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت
و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست
که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام
است لهذا بعضی از برسام امتیاز نمیسازند فائده بسیار باشد که ورم جگر بجهت
جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب فرق میان آنست
که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل و الم بود و
اکثر بول غلیظ آید فائده هر گاه ماده این اورام پخته شود و ظهور پختگی از اعتدال
قوام نفث و لون معلوم است بزود دران کوشند که ماده بنفث پاک شود
قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و لعاب رقیق با شکر و سکنجبین با عسل
دادن صوابست و بپهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث لملاقات الریه
بشکل الجنب و تشبثها منها بالاستقصاء فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر
حقیقی حقیقی انکه ورم باشد و غیر حقیقی انکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاضلاع
بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم انتقال
مشابه گردد تحقیق و فرق میان از خفت کرّ لازمه الحجب ست و عدم لزوم
حمی و در ریحی و حجز آن ظاهر است و تفصیله علامات کما فی ...

[illegible]

آید و نفع فصد اسیلم از دست محاذی اسرع الظهور است فصل ۸ در خفقان
مده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم در حجاب
در ریه بود یا جز آن منفجر شود و ریم در فضائی که خارج از شش است گرد
و بسبب کثافت در شش در آید و نه بجانب دیگر برآید نشان او تقدم
اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن مده و مد نایافتن
و تب دق لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفا و سپستان و اصل السوس
و پر سیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد (یعنی نبات ۱۲) آمیخته یا ماده رقیق
شود پس هرچه نفث را باسانی برارد بدهند و مدرات نیز سود داده باشند تا
مده از راه بول برآید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده
بشوید بدهند و هرگاه در براز ظهور کند پس ملین بدهند و اگر هر دو جانب میل کند و این
نادر بود گاهی مدر و گاهی ملین دهند فصل ۹ در جمود الصدر یعنی افسرده شدن
و گرفته شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از لاغات سرد ذات خارج
یا داخله پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول
برودت ظاهر است علاج روغنها گرم مالند چنانچه آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم
و تضمید بدان لازم دانند و حلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حسوهای
مناسبه و ماء العسل غذا سازند تنبیه بدانکه شراب افیون و دخان اسرب که وقت
گداختن منتشر شود نیز جمود الصدر آرد و تدبیر وی استعمال مضادست و تکمید بطبیخ
حشائش گرم نافع و روغن زعفران در افیون الیدان سخت نافع و روغن قسط در
امراض ... مفید بالجمله وقت تذویب اسرب خود را از وصول دود وی محترز دارند
باب ۱۱ در امراض قلب یعنی دل فصل ۱ اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است
تعدیل کافی است و اگر مادیست تنقیه لازم و هرجا که فصد واجب آید و مانعی نباشد حجامت

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود
چون مشک و امثال آن بویانند و کذلک در بعضی انواع ضماد کردن و تبدیل
مزاج نمایند و محرور را گلاب و آب سرد بر رو و سینه زدن در آشامیدن
اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا برآن چون مفرط و جز آن که موجب برودت
بوده باشد گلاب و آب سرد بر رو و سینه وی نزنند و در بینی بوی کباب خصوص
از مرغ و بوی نان گرم و جوربا اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده بروغن گرم
کافی ست و در کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن ناخت بشرطیکه سبب
انفتاح مسام باشد بوسطه حرارت و هرچه که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک
کوفته بیخته بر بدن مالیدن و جز آن قابضات همین اثر دارد و در حمی همین
او فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غثیان یا فواق بود دیا شد قی
کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق شاید که
مضرت و در لسع و لدغ تریاق و فاد زهر دهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم
بود بوی عطر قطعا نشاید و در امراض رحم گفته آید که اشیای بدبو شمیدن و چیزهای
خوشبو در رحم مالیدن علاج آنست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و معقول
اغلب این همه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب
مدارک کنند مثلا در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی اغتذا
و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماوف کوشند غالبا زرد رنگ و برد اطراف
و ضعف نبض لازمه غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هرچند که باشد غشی
حلیه را که ندانند در می باید بخلاف مسکوت و فرق میان ظاهر ست که آنچه لوازم غشی
ست در سکته نباشد و از سبات نیز همین درجه تمیز دارد در غشی که از قوت حس دل
افتد باید که سبب پدید آمد و خفیف باشد زود زود اکل گرد و میان او وجه که دل

که بدل محض هر چند آنچه قریب باعتدال ست یاقوت ست و فیروزه و زر و نقره و
گاوزبان و آنچه گرم ست درونج ست و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم
و زعفران و بهمنین و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و شاهسفرم
و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج و ساذج هندی و درسنج آنچه سرد ست
مروارید و کهربا و بسد و کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم و بیخ کشنیز و از
مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر رطب و یابس ازین ادویه
حار بارد و بهر چه هر چند سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه در تبرید اگرچه
حرارت قوی بود منع ست از آنست که قدما قرص کافور بی زعفران در حرارت
دل تجویز نکرده اند با آنکه تبدرق نیز ملحوظ است چه مصاحبت زعفران
قوت ادویه سرد زود بدل میرسد و طبیعت حرارت از آن تقویت روح صرف
می نماید و برودت ادویه را باصلاح حرم دل **فصل** در ورم اذنی القلب
یعنی ماس دو گوشت دل و پوشیده نیست که بر سر دل دو افزونیست که نسیم
از آن در می آید و اینها را اذنی القلب نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل
یابد که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو عضو نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا
گفته اند که این ورم اگر سرد باشد چه ورم گرم در دل بود یا در غلاف یا در
اذن فی الفور سکته ... اما ورم سرد که در کوبر دل بود وی نیز مهلک ست
لیکن آنچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میکند اگر زود تدارک نموده آید
والا روز بروز لاغری می فزاید که بهلاکت می انجامد و نشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک بحجم معتاد و در اکثر عالی شبیه نفسی پیدا شدن در دل
... ناگشتن و تشنجهای متهیج و روی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه
و اکلیل و برشیاوشان و سپوس گندم بر سینه و تخم ... بندند و کذلک ادویه محلله ضماد

تو بالجمله تقویت قلب کوشند و بدانکه ورم سرد که در غلاف دل افتد نسبت
بدانچه در گوشت او افتد قلیل الشدة ست و غشی وی سبک تر **فصل ۵** در غلیان
حادثیه و این آنست که در یابد بیمار گویا دود از دل بر می آید بالا و چون بسیار
شود غشی آرد و سوء فکر علاج تبرید و ترطیب و تنقیه سودا کوشند **فصل ۶** الانعصار
یعنی فشرده شدن دل و عند حصول اینحالت غشی شود و لعاب از دهن میرود
و باز در اندک مدت افاقت رو میدهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا
دهند و بمفرحات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر را کثیر النفع دانند
فصل ۷ در تفشر القلب و وی آنست که بیابد مریض که دلش میخراشد و از شدت
الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید تشنج در روی می افتد جهت درد و عرق بسیار
می آید بسبب ضعف است که علاج تحقیق سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو
دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند و تنقیه صفرا در صفراوی و شربت خشخاش
بعد تنقیه در تر له نفع تمام می دارد **فصل ۸** در قذف القلب و وی آنست که پندارد
گویا دل برون می آید و این از زیادتی خون افتد یا صفرا و تغیر لون رو حسب ماده
درینوقت لازم ست علاج باسلیق از یمین بکشایند و مسهل صفرا دهند و گلاب
و عرق بید مشک و شربت صندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات
دهند **فصل ۹** در جذب القلب و وی آنست که پندارد دل فرو کشیده میشود
و سبب این حصول خلط است در معالیق جگر و گاهی باشد که با ینحالت الم خفیف
و حالتی شبیه به غشی نیز افتد علاج حسب الخلط تنقیه کنند و تلون وجه
مریض درینوقت بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در احتواء
الرطوبة علی القلب و وی آنست که پندارد که دل در آب افتاده
ست و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدها از انواع خفقان *

تیره دماند و سبب اینها ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیطست بند شود

علاج ایارجات دهند و گلسرخ و سنبل و زعفران با سیب و بنفشه بر سینه

ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات قلب غضب و خشم

است فایده گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدل خشک شده بحدیکه

نشان نیست که دل منبسط نشود و نبض مختلف گردد و قوت ساقط و غضب

ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات ست بر سینه تا ازاله یبس کند

یبس باستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب منظور داشتن و بدانکه دل

شریفترین عضو است در علاج او مهلت وا نباید داشت باب ۱۲ در امراض پستان

یعنی بیماریها که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده که چون

خون دران آید سفید شود چنانکه در خصیتین منی شود فصل ۱ در قلة اللبن یعنی

کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ

خون ست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که خون وی بیشتر آید باضمه

ثدی را بیخته در هضم ردی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود

یا مادی و دلائل این از سوء مزاج ظاهرست علاج در کمی خون آنچه خون

بیفزاید چون شیر و زرده بیضه و گوشتها و جزان حسب تقاضای حال بدهند و در

افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستور که معلومست بدانکه

که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفرست و شدت بیاض و ثبات قوام و حموضت

از بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار لغایت از سوداست آنجا که

بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور بود فایده هرچه مزید منی ست شیر نیز بیفزاید و شیر

حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب ست

فصل ۲ در کثرت در لبن و اسباب و ضد اسباب قلت ست علاج در

تجفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد واین دوا نافع ست لک و مرداسنگ

برد و برد و بیخ گل بستان بکالند و زیر بسرکه و عدس بسرکه پخته و اسبغول

کوفته همین عمل کند اما در غلبه برودت برگ سداب تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند

فصل در اورام و تحجر پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در

مثانه حیوان کرده تکمید کنند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و لعاب ... در

تحجن اللبن بکوبیم و سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و برنجاسف و

بابونه کوفته با آب بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند فصل

در تحجن اللبن و زندی یعنی شیر در پستان بدانکه چون شیر در پستان بند دو ورم آرد

در اکثر و سبب تحجن یا حرارت مفرط ست که شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف

یا برودت مفرط و شیر را بیفزاید یا نه برامدن شیر که سبب دیر ماندن غلیظ شود علاج

حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در آنجا که نابرآمدن شیر سبب

خواه از ضعف امتصاص طفل یا حزان که اتفاقا فتد تدبیرش آب گرم ریختن ست

و مکیدن با هستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با پختن باشد ضماد لون ورم و

لون طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر برانیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و

تخم او و بابونه جمله برابر کوفته پخته با آب چقندر یا با آب خالص سرشته در روز

دو سه بار این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدوای منفجر بشگافد فبها والا با

بشگافند و هرگاه باشد که شق خفیف کند و بموضع ریم نرسد خون صرف برآید و گمان

دانند که ورم ریم نکرده پس درچنین وقت جراح حاذق باید بنرسد و شق را عمیق کند

تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان ست بکنند که علاج

آنها نازک یکیست و هرگاه عقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند فصل

در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج سوانش بکوبند و با آب

و باید برگ سرو و سپستان بند و صبر و مازو در ابتدا و بعد از آن آنچه مناسب باشد
و اگر ورم آورده باشند بعلاج آن کوشند فایده و تدبیری که [illegible]
شنیدن تدبیر شیاف مجانی سوده بر روغن زیت در ماوق سر بمالند و همیشه طلاها
در هر مرتبه در تعظیم الانثیین بباید تدبیر ایشان

باب [illegible] در امراض معده

فصل اول در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت ظاهرست و هیجان [illegible]
و مادی با هر دو لازمه حار ساذج همانکه غذای لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود
فاسد میسازد بخلاف غلیظ [illegible] چنین معده خوب بگوارد و پیدا
کم تشنگی در [illegible] میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن ساکن گردد
ندارد آب سرد بخلاف آنچه [illegible] یا از حرارت ساذج که از آب سرد زایل
علاج در ساذج تبدیل و در مادی تنقیه تمام بحسب ماده و حاجت و بدانند که قی
در اخراج ماده معده اهتمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد
تنقیه آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد
نزله دماغ و سوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از آن و قصد [illegible] در دماغی [illegible]
ایمن از [illegible] در جگری اثر مندست و [illegible] فایده بسیار [illegible]
که معده پاک باشد و قوی [illegible] در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول [illegible] ننماید [illegible]
بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع [illegible] غذا مضطر و قریب بغشی شوند [illegible]
اینها را صباح [illegible] ترش خورانند تا معده را خالی [illegible] [illegible]
مادی [illegible] که ماده در جرم طبقات معده نافذ شده باشد بهترین [illegible]
[illegible] خصوص اشراب افسنتین یا با هلیله زرد ماده را عمق معده [illegible]
فصل دوم در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود گذشت و اگر ورم یا قروح بود
علامت [illegible] آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر و نفخ شکم و [illegible] از غذا در قعر معده

درد بجانب چپ پیدا شود از آن زایل شود علاج تمدید کنند و چیزی خواهد که بآب

بجوشانند و بنوشانند و به دیگر ملینات فرمایند تا از وی آید و کمونی دهند

واگر باد غلیظ باشد سبب آن بلغم خورانند و تجویز مضغ در جمله لازم شناسند

و حجامت ناری بر معده نهادن فوراً اثر ... سکنجبین با آب کرفس آمیخته دهند

اثر تمام پدید آید و اوجاع معده را از هر سبب که باشد و بدانند که گاه باشد که ماده

درد بلغم رقیق یا بلغم شور بود که چیزی تنگ داد شود و بنا بر آن تحلیل سکونی در آن درد

افتد که ماده حار بود و بحران بسیار باشد که ماده درد حاد چیزی گرم خورد شود و باشد

تحلیل بخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد بود و این سبب در دو مثال الآخر

ضرر رسید پس وصیت که به آثار دیگر تحقیق باید بر این چنین مبادر گاه به غرور مغرور نشوند

و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکمیت یا بکیفیت دفعه علاجش اخراج است بقی

آنجا که کثرت مقدار سبب وجع بود باشد چند روز تقلیل غذا کنند و آنجا که کیفیت سبب بود

باشد غذا صالح الکیفیة دهند و اگر ضعیفی معده بود باشد که از آتش غلبه درست بعد غذا

خوردن ساکن نشود دیگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و تدبیر آنکه سبب داده

واگر موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و

قرص افسنتین اگر قوت حس معده بود علامت او آن است که درد بعد از اندک سبب چون بخار

طعام و تناول طعام و انصباب شود و از سر معده و آب سرد نوشیدن و مع

ذالک در فعل معده قصوری نبود علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند

بتشریب آب کوکنار و تناول الکله با بچه و نحو هست از درد معده که در نهار و خلو

معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در تجاویف

بواسطه تحلیل رطوبات از جوع قولنج با وازان دوم آنکه صفرا بسبب خلاء از جگر بمعده ریزد و سوم

سودا از سپرز در معده ریزد و نظر زیاده از آنچه باید با کیفیتی حاد و کیفیت

[illegible]

ضعف حسب مزاج حبس نمایند و قشر لیمون در دهن داشتن حالیست و انجا که
تشنجی و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر میاهات نهار ندهند و این چنین چیزها در همه جا باید
دارند بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بغذا مانند بخورند
مگر وقت ضرورت و خفته دارند اگر چه خواب نباید که درین علت هیچ تدبیری به از بیدار
ماندن و ناخوردن نیست و جمله تدابیر منع میکنند بر بند شاید که خواب آید و لیکن سکون
هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر و لطیف تر دهند و باید که مغالطه در عوام افتاده
که هر گاه آخر شب قریب صبح قی کنند ازان سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق
دهند نقل و استعمال آن کرمیها مید دهند و به تب و حرارت مبتلا کردانند و پوشیده
نماند که مستعمل است از قی کاترا نزلکاری گویند حدوث وی مهلک است و
غشی و ضعف لازمه است خواه شب واقع شود و خواه روز و اگر در اثنای قی
غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی که در صبح
افتد اگر قوی از غشی و بحران داشته باشند تریاق فاروق مناسب است
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند تا سه پهر غذا ندهند و انجا که غشی افتاده باشد با
روغن کنجد به جوز بوا سائیده بر بدن مالیدن نیم گرم اثر تمام دارد فصل در نقصان و
بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحد است لیکن اگر ضعیف است کمی و اشتهای وی
آرد و اگر قویست اصلا آرزوی طعام نماند و سبابیه وی بسیار است یکی سوء مزاج ساذج
حار یا بارد که در فم معده افتد دویم اجتماع اخلاط در معده سویم امتلای بدن از
اخلاط خام و بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت
مسام و بشره چنانکه مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا دردی یا ورمی یا در
معده افتد ششم آنکه دو منفذی که میان سپرز و فم معده واقعست
سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و مثلا مانند مشایخ

ساذج مادی و بحران ظاهر است اما آنچه از ریختن سودا بر سر معده واقع
شود بنا بر وقوع سده در مجرای و آنچه از بطلان حس واقع شود بنا بر وقوع آفت
در دماغ سلامتی افعال معده بران گواهی دهد و فرق میان آنست که آنچه از ریختن
سودا باشد چون ترشی خورند اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی
هیچ ظاهر نشود و فایده هرگاه اعضا محتاج بغذا شوند از رگها میخواهند پس
امتصاص در رگها هم چنانکه از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و
فم معده ذکی الحس است متاثر میشود و ازین حرکت امتصاصی و هم درین اثنا
سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفونت و حموضت خبردار میگرداند و هم
بینا باید اجزای [illegible] عبارت است از گرسنگی پس هرگاه در امری ازین امور فتور
افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه و در
تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده تفتیح و سپرز و معده
تنقیه سپرز و تدبیر [illegible] و در بطلان حس تقویت دماغ نمایند زیرا که عصب از دماغ
بر فم معده آمده [illegible] گاه باشد که قلت خون در بدن یا ترک عادات در غم
و هم و بحران باعث فتور شهوت شود و تدبیران باستعمال آنچه مناسب است توان
کرد و اگر دیدان در امعا سقط شهوت شده باشند بعلاج ان کوشند و کذلک
از هر وجهی که باشد حسب سبب تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین
سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز لیمو که و پیاز با سرکه و ماهی شور و انار و
شربت [illegible] و مانند آن فصل در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را می افتد و این را وحم نیز گویند
و زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو میداشت بالجمله سبب این اجماع اخلاط فاسد
است در معده [illegible] اما در حامله بطبع باید گذاشت که بعد [illegible]

باد و زکام خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب
او فرو بردن از روی تباه خصوص که برگین باشد و درسکیدن از جوامع غیر حلیل
و استخوان دراج و تذرو و بچه مرغ خانگی بر واحد بریان کرده همان عمل دارد
و نانخواه و زیره خائیدن و آب خوردن نافع است فصل در شهوت کلبی و این
علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این اگر سوء مزاج بارد و مکشوف غیر مفرط باشد
که بر فم معده افتد قلت عطش و کثرت نفخ گواهی دهد و علاجش تسخین فم معده
ست بخائیدن نانخواه و جزان و مالیدن جوارشها و سنبل الطیب بر فم معده بس
اگر ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر سودا باشد که از سپرز
معده ریزد و لذع شده و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و تا غذا بخورند
سوزش نایستد و علاجش تنقیه سپرز است و از دست ماسلیق یا اسلیم
گشودن و حجامه نار بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده ... اندام افتد
بسبب ان اسباب التهاب او تقدم سبب است و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ
بر سر معده ریزد و در نجا است گیرد و دتر ترشی آروغ و تقدم نزله گواه است
و علاجش منع نزله نمودن و اگر دیدان در معده ورود ه باشد که هر چه آدمی
بخورد ان را برباید و غذا باعضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان جویند
فصل در جوع البقر و این را یونانی بولیموس گویند و وی مرضی ست که گر
سنگی اصلا نشود حتی که به یک لقمه خوردن هم طبع اگراه کند مع ذلک سائر اعضا
گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع البقر از جهت ... والا جوع که عبارت
از انعصار فم معده ست چنانچه گفته شد در وی ضد آن محقق ست و دلیل بر گرسنگی
اعضا هزال بدن و سقوط قوت بی سبب مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی آرد
علاج در حالت غشی تدبیر افاقت کوشند بهر حالی که در غشی گذشت لیکن ...

[illegible]

دیا قوت نباشد زنهار جرات در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر

داند **فصل** در رجوع المنقی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا

نیابد بیهوشی افتد علاجش غذا مهیا داشتن است و تقویت فم معده کوشیدن با [illegible]

و نان در اب انار مخوش و آب سیب تر کرده **فصل** در عطش مفرط یعنی غلبه

تشنگی و این دو گونه صادق کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت

و عوض رطوبت طبع را رغبت باب شود و نشان وی انقطاع بشرب آب سرد

و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که ملغم شور یا بلغم جصی

یا سوداء احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب

نماید و نشان وی عدم انقطاع از آب سرد نوشیدن است و حسب با مزه دهن

متغیر بودن و خاصه ویست که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی

فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص باید که حرارت در معده کات

یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس به تبرید آن عضو کوشند و بدانند

که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق بهوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر

دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب و از اشربه تر و بهین فرق میکنند

که حرارت در اعضای نفس است یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود و باب گرم

و سکنجبین قی فرمایند و آب یا دیان دهند و گوشت مرغ تخود و آب نخود را نیز و ثوم یعنی سیر

بهمراه عسل خوردن مجرب است ما در بلغم شور که بسبب حرارت [illegible] از آب یا دیان

چیزی گرم دیگر نتوان داد بر جائی که شائبه یبوست بود و تر طیب کوشند در روغن

بادام النفع المرطبات است و آنچه بسبب تب یا ورم جگر افتد معالجه تب یا ورم باید کرد

فائده بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید یا بواسطه غلبه

صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود و جهت لزوجت اول را تبرید حرارت ثانی را

[illegible]

بیند چنانکه در تخمه بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش را می برد و در خوردن آن اطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمو مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید دیگر
بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش را می برد و بحسب مزاج آن تسکین توان کرد

فصل ۱۱ اندر ورم معده فرق کی از هر ماده که بود یا بارد بود یا [illegible]
اگر از حار بود تب و درد با شدت باشد و اگر بارد بود صلابت و دیگر آثار که مخصوص
بجنس واحد است پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز باید
و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب [illegible] و گل سرخ بدهند و از [illegible]
صندل و مامیثا ضماد سازند و بعد سه روز آب [illegible] و زرد و یا گلاب
ضماد نمایند و بعد از [illegible] منضج گوشت حب لاده و خاکستر درخت انگور و سعد
و خرد و سنبل و سبز که آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تحلیلش حاجت آید مغز فلوس با طبیخ
[illegible] بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم است و اگر بی حرارت بود [illegible]
پیدا انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر [illegible] شود [illegible]
باید داد

فصل ۱۲ در دبیلة المعده هرگاه ماده تحلیل نپذیرد و نضج شود و ریم
گردد آنرا بدین نام خوانند پس اگر [illegible] گرم بوده باشد [illegible] نیز باشد [illegible]
پیچش ماده معده و علامت انفجار [illegible] که در ذات الجنب [illegible] گذشت
علاج چون ماده روی بجمع آرد حلبه و تخم [illegible] و بادام تلخ بکوبند و [illegible]
[illegible] ضماد نمایند تا پخته شود [illegible] اگر خود منفجر نشود [illegible]
[illegible] منفجر سازند تا [illegible] و بعد انفجار شیر ماء العسل با جلاب [illegible] تا پاک کنند و پس
از پاک شدن [illegible] دهن الاخوین و جلنار [illegible] و گل ارمنی بکوبند و بخورانند [illegible]

فصل ۱۳ در قروح و بثور معده [illegible] علامت [illegible] تناول
چیزی ترش و تیز و فرق [illegible] که در فم معده است یا در قعر آن از محل درد [illegible]

ظاهر است علاج رگ زنند و بعده در ابتدا آنچه در ورم گذشت بکار برند و بعد
[illegible] و سیاه یا قدری طباشیر و گلسرخ و تخم خرفه [illegible] بنهند که معده را [illegible] و [illegible] تنقیه [illegible]
در ورم گذشت از جلاب [illegible] تدارک توان کرد و مسهل [illegible] از تنقیه غفلت نباید کرد گاهی
منقی دهند گاهی مسهل و بجز بلیلین خیارشنبر یا شیره کاسنی نافع است و اگر طبیعت نرم بود
قرص طباشیر قابض نافع است چون معده فصل ۱۲ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب آن
یا سوء مزاج ساذج بارد است یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت
و علاج آنچه از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و [illegible] در گلاب جوشانیده
نافع است فصل ۱۳ در جشاء و تثاؤب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه و [illegible]
این ها از کثرت بخارات و تولد ریح در معده و بدن و علاج آن تنقیه و تجویز هاضم است
و بادیان با زیره سائیده همراه گلقند [illegible] بخورند که سود دارد و [illegible] خوردن
یا در تمام بدن [illegible] مصطکی با عسل به دستور فصل ۱۴ در قی و تهوع و غثیان [illegible]
قی آنست که چیزی از معده از راه دهن برآید و تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی
برنیاید و غثیان حالتی است باعث بر قی پس اگر همیشه بود و تقلب نفس [illegible]
[illegible] علاج حسب اخلاط تنقیه باید کرد و در تنقیه قی سکنجبین و آب گرم نوشیده
نفع تمام دارد بشرطیکه مانع نبود و اگر مواد از عضو دیگر به معده آمده باشد تنقیه [illegible]
آن عضو نیز باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد منع نباید نمود و ادویه
[illegible] زایل کند آلو بخارا با تمر هندی خرفه طباشیر [illegible] چون تنها یا مرکب
و بعد ادویه که [illegible] زایل سازد و معده را قوت دهد [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] خشک هر یک دو درم گرفته بپزند یک درم
[illegible] گلقند [illegible] سوداء

[illegible]

آشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده پیر گذارند و قرص
ایلاوس بهترین چیزها است در بلغمی و سوداوی فایده محاجم بی شرط نزدیک
ناف و بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و خواب او ردن در دفع قی
اهتمام دارد اما هر گاه سبب قی فساد غذا بود و غذا فاسد تمام دفع باید
کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود
اخراج آن نماید فصل در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و وی دوگونه است یکی آنکه
رگی از مری یا معده شکافته یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان این وجود حست در مری
یا معده و حرارت بین الکتفین محقق بجهت مری است علاج رگ باسلیق زنند حسب احتیاج خون
بگیرند و آنجا که خون بسیار بود تا یکمن توان گرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن
و قابضات خوردن نفع دارد و موز بمه دانه او خوردن و رشته نمودن و سبایک
از مند است و اگر آفت در مری بود و اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند و قرص کهل در رگها
رگها نفع میدهد و البسان الحمل و اخرفه و امثال آن بود مناسب دوم آنکه بجگر
یا سپرز یا ماساریقی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی بر آید و علامت آن تقدم وجود
آفت است در آن عضو و علاج بمه فصد است مع اصلاح حال عضو او و هم در اینجا
خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلا شدید بود بیشتر گیرند یک دفعه
و آنچه از قرع معده افتد تدبیرش گذشت فایده هر گاه بر سینه ضربه رسد
و قی الدم آرد بعد فصد ماش و مغلات و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد
سرشته بر جای ضربه ببندد و قرص کهربا بمثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده
دهند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد فصل در جمود الدم و اللبن یعنی بسته
شدن خون و شیر در معده بدانکه هر گاه باشد که خون از عضو بمعده ریزد و منهضم نگردد
و بسبب ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه برودت یا اشتغال چیز

چون پنیرمایه وجزان بندد و نشان این مر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید
و باشد لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند
گر با گرم و پنیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش و زنند و میخ آن و شیر بسته لفع نماد و
خاصیت پنیر مایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد و فایده بسیار باشد
که در معده اطفال شیرخواره شیر ببندد و بسبب فساد شیر دایه یا ضعف معده و علاجش
بعد تدبیر آنست که از آن شیر دایه بگیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز
نوشانند و این حیوان را سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیر دهکر
نبود لصلاح غذا و ی نمایند و گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدر طفل را
ویند نیز و شکم نیز سر قطعا نمیند و سکم ...شیده دارند و پودینه خشک پنج
درم خوردن در ساعت شربة بکشاید فصل ۱۹ در فواق یعنی هکک اگر سبب
او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فورا علاجش اخراج الطعام است
بقی و تجوید هضم باشد که از خیر بوا و پودینه بالیسه یا خود بجود بایند و اگر سبب
او بادی بود عقب تخمه طعام باد انگیز واقع شود و این کودکان بیشتر افتد و علاجش
چیزهای بادشکن استعمال کردن است و اگر بسبب خلطی بود حاد الکیفیة یا و وا
حاد علاج نخستین قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم و بهر تعدیل لعاب و شیرها مثل
که سرد و تر باشند و در هضم آب گرم در روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه
و در طعام خوردن سریع الاثر است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده
چسپیده و بهر آب بود و هضم فاسد و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است
خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج بود نشان
او پیدا بود و علاجش تسخین است شربا و طلاء و اکثر این را در یخی راه و
را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیحه و غضب و حرکت و

و امثال آن که روح را بجنبانند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامات از جهت جگر و معده متوجه شویند فواید عطسه آوردن در اکثر نافعست و همچنان اشیا بود دینه باب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق و بخلو ادخشی و ترسانیدن و طلخ دارچینی و مصطکی اشامیدن فصل ۲ در انقلاب المعده و آن است که آنچه خورده شود بعد هضم بقی مندفع شود و سبب او خراش روده است که معده زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع اورا برده بقی سعده بالضرور یقی راجع نماید علاجش تدبیر صحیح است فصل ۳ در قلق المعده و آن است سعده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و هر یک شکل نماید گویا در خاکستر گرم و این را اکرب معدی نیز گویند علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند اختلاج المعده و آن است که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود علاج حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۴ در وجع الفواد و آن دردیست قوی در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازم او است علاج لوجع المعده رجوع نما فصل ۵ در حرقت معده و سبب سوزش اکثر تناول نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مطلقات و قی رطوبات کرده دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سیر در گرسنگی غلبه کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در آنجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در سوداوی و اسلیم یا یا سلیق از جنب بگشایند و بعده هلیله مربی و سکنجبین بزوری

مناسب دانند فصل ۶ در استرخای معده و این دو گونه است یکی آنکه در فم معده و نشان او فتادن هضم است و ...

در معالیق بود که آلت ارتباط معده اند دیگر اعضا و نشان وی اماله
است بطرف مخالف رباط مسترخی زیرا که معده با بچون خیمه به چهار
جهت مربوط است با ربطه چنانچه یکی بترقوه دوم بصلب سیوم بایمین
چهارم بالیسر و بهر جانب که معده میل کند ثقل آنجا محسوس میگردد و علاج
آنچه در استرخا و فالج گذشت بعمل آرند و غذای لطیف دهند و ادویه
حارت [illegible] و قابض بخورانند و آنچه در تحلیل تشنج گفته اید تدبیر اینست فصل
۲۴ در تحلیل تشنج معده یعنی سست شدن بافت معده و این
استرخا نیست قوی که در هر چیز واقعند و این بدترین امراض معده است
و نشان وی بطلان هضم است با وجود تناول غذای لطیف و ضعف و
طبیعت با فراط و متراکم بودن از آثار ورم و سوء مزاج علاج جوارش
عود دهند و روغن مصطکی بمالند و دراج و تیهو خورانند و پوست
درونی سنگدان مرغ خانگی خشک سازند و کوفته پخته نیم مثقال با اطریفل
یا با شراب حب الآس آمیزند و بخورانند و سنگ [illegible] مسحوق نیم درم
بدستور نافع دانند فصل ۲۵ در تشنج المعده و آنچه در فعل معده
افتد و نشان وی فساد هضم است و آنچه در ارتباط بود و اگر در رباط
خلقی باشد غذا انجرد [illegible] معده در گذرد [illegible] امعا و
مریض بجانب بطن یا لیسار مایل بود و اگر در رباط ترقوی باشد
مریض مایل است بجانب شکم و پشت راست نتواند کرد علاج
آنچه در تشنج مطلق است بکار برند تا از امتلا و استفراغ در یافته فصل ۲۸ در [illegible] المعده یعنی تنگی
معده و این از ورم در معده [illegible] افتد چون [illegible] در آید محتاج بعلامتی دیگر نیست و [illegible] بزرگ باشد
[illegible] معده لازم است علاج [illegible]

واز خرد و حلبه و مقل و یا دام تلخ و پیه باکیان بهم سرشته ضماد سازند سخت

محلل اخلاط غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا و ضمادا فائده گاه باشد

که بسبب سختی سپرز در اجزای معده که مجاور وی بود سختی پدید آید و علاجش علاج

سپرز است فصل ۱۹ در چاره عضلات که بر معده واقع اند و صلابت مذکور

دراز پیدا شود و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف تنگ چون مس الفار و اگر

معده سالم از آفت است سلامتی در افعال و اینجا لازم است و علاجش چنان

که گذشت حسب الحرارة والبرودة فصل ۲۰ در درب حلقه و این هر دو

یک معنی دارد نزد بعضی مقصود فساد و هست مع البحران بدانکه آنچه از سوء

مزاج بود ساذج باشد یا مادی و علامتش و علاجش حسب است چنانچه گذشت

وآنچه از شوره و قروح هست نیز مذکور شد و سفوف زلق الامعاء شوره نفع تمام

دارد و همچنان سفوف حب الرمان و آنچه از نزله دماغ بود و اثر اسهال دماغی

گویند و نشان آن وقوع اسهال است بعد خواب طویل و باز تا دیر منقطع شدن

و علاجش حسب سبب از باب امراض سر که به نزله گذشت توان نمود و اشتهاء

درین علت نهار جالب اسهال نکنند و بنگی غذا یابند تنقیه و تقویت دماغ مصروف

دارند و آنچه از اثر تبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذا است و تجدید هضم و آنچه از امتلاء عروق

از اخلاط نشان آن است که بیمار پر گوشت و پر قوت بود با وجود اسهال و فصد کند

آید و علاجش فصد است و ریاضت و دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف

جگر بود نشان آن رنگ بدن زرد و سبز و براز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر

مع تقویت معده شربا و ضمادا و انفع اشیا جوارش مصطگی است فائده کیلوس

اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و سپید برون آید و اگر بسیار لاغر رود و نضج باشند

پس بر گردد سبز برون آید و نوعی است از درب مسمی است به دور البطن اسهال

و دری و دوی آنست که بدو رسیدن آید و تمیش انصباب یا ده ست از عضو و نشان
هر خلطی از لون او و نشان ماده از ظهور درد در عضو و سکون آن بعد اسهال معلوم
و علاجش تنقیه بدن است از خلط غالب و نوعی ست از زرب که تنبیش و قوع سده
بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان [illegible] جگر و علاجش باید نوعی
ازان که بسبب ضعف ماسکه [illegible] معده افتد و ظاهر ست که چون [illegible] معده زدود [illegible]
غذا دران نایستد و علت ذهاب حمل یا وخلط اکال ست یا ورم حار معده
یا تناول سموم حاره علاج بعد ازاله سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل
صندل و پوست انار و حصص [illegible] باب برگ گرم بر معده ضماد سازند و پیت
خو و سیب و رو و غن بادام خورانند و دراج و کبک غذا سازند [illegible] غذا تا دیر
مانند به پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند و گفته اند که حسوی از شیر ماکیان سپید سازند
و بنوشانند که بالخاصیت [illegible] حمل ست و آنچه از شراب و ادویه مسهل افتد علاجش
آنست که آنچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثر ست فصل [illegible]
در تضعف معده و وی اگر طبعی بود و از ابتدا کثرت مقدار غذا ضرر میداده
هر چند لطیف بود و تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیه و کثیر الغذائیت دهند
و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند یا [illegible] در امراض کبد
یعنی جگر فصل اول در سوء مزاج جگر و نشان سوء مزاج ساذج بود با مادی
از لزوم آفت در جگر مع وجود آثار دیگر که هر یک مخصوص ست و علاجش
ازاله سبب ست لیکن [illegible] اند که کاسنی نافع ترین چیزها ست در جمله سوء
مزاجهای جگر و کذلک بزرگاه و مغز فلوس یا دیگر ضماد سازند در مادی
تا نعت بشرطیکه تلیین مطلوب بود و درینجا بر گونه دوا که مخصوص جگر ست و هم
سبب بکار برند رعایت قبض و تلیین ادویه بارد آب کاسنی و انار و شربت صندل

ادویه بارد و آب کاسنی و آب انار و شربت صندل و سکنجبین و آب تمر هندی ترشک و دوغ سرد کرده و لعاب اسبغول و مانند آن

فرادی یا با دیگر ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض نافعتر است و اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیار شنبر بدستور و در دموی اگر ناقی نشود فصد باسلیق دارند بر بعد و در صفراوی شیر بز بنفشه نمایند و اگر مصلحت دانند فصد نیز نمایند

ادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما در بادی قبل از تنقیه اجتناب از آن بهتر است تا سده نیارد و ادویه حاره بادیان تخم کرفس گلقند عسلی و انانیسا دوا الکرکم است وجهت تنقیه طلخ ما ء الاصول حب صبر نافع است طبیخ زوفا با یک مثقال دوا الکرکم بتسخین و تقویت جگر خصوصیت دارد و فلاسفه و اطریفل کبیر بدستور در تنقیه مبالغه کنند تا از بول نیاید و اگر با سهال بود خرفه و تخم ریحان و صمغ عربی ها هر یک درم بریان کرده و بگلاب تر نموده بدهند وجهت تنقیه سودا بعد ترطیب تمام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون و ماء الجبن و قرص طباشیر از ادویه مسهل بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد و در ترطیب افراط منع است تا استسقا نیارد و در جمله اغذیه آنچه از فوق بجال مریض یا بند اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج مرکب سازند

فصل ۱۲ در ضعف کبد و وی از هر سبب که افتد نشان او دو اکثر آنست که لون تیره مایل بود و بدن نحیف و اشتها ناقص تا بسا خط از پهلوی راست تا قرحه زیرین رجع نرم صمد بیدا بود خاصه بعد تناول غذا عند نفوذ آن بجانب جگر و در مریض اگر بسبزی و سفیدی زند و باشند که بزردی یا بکدی مایل بود وقتی در بر ... چهار قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و ضعف قوت جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سفیدی و تری بول و کثرت مقدار او مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ترهل بدن و ...

و غسالیت بمنزله سپیدی بول از ضعف باصره و هرچه در ضعف باصره ذکر شد
مع قلت احساس بان ثقل غذا که لازمه صحت ست از ضعف ماسکه را هست
که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر نتواند نگهداشت و با ضعف هضم کردن
نباید پس آنچه لازم و نسبت در این نیز پیدا بود و قلت لون بول و براز و
قلت مقدار آن مع تنزل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه و از آنکه گاه ضعف
در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه قوتها بود
یا در بعضی انحصار یافتن آن از آثار مذکوره پوشیده نیست و باید دانست که
چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته
بعروق [illegible] آن نیز ضعیف میگردد پس بالضرور بول سرخ می برآید
بواسطه [illegible] شدن آب از خون علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش
گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آن افتد گفته شود و آنچه
از مشارکت عضو بود تدبیر عضو [illegible] نمایند مع تقویت جگر بالجمله ادویه و
اغذیه هرچه در وی عطریت بود بکار برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین است
و فصد باسلیق در ضعف دافعه نفع دارد **فصل** در سده کبد و وی آنست
که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن اخلاط غلیظ لزج بند شود و نشانش [illegible]
خون [illegible] صفرت لون و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده
محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار [illegible]
برآید البته و فرق در سده و ورم جگر آنست که ورم بی تب نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و
درد در ورم فزون تر علاج اگر سده در حدبه بود [illegible] حسب مزاج و اگر در مقعر [illegible]
مسهل انفع باشد موافق طبیعت و تصفیه [illegible] از غایت [illegible] نمایند [illegible]
سبب تناول [illegible]

105

[illegible]

از صفرا بس نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام شرب
مدرات است فصل ۴ در سده ماساریقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در
جایگاه مماس جگر تمدد و غایر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما بر آن
کیلوسی بر آید و بدن بکاهد و علاجش همانست که در سده مقعر کبد بکار آید فصل ۵
در نفخة الکبد و نشان ورم شدن جگر آنست که زیر قرعه راست وجع ممتد پیدا
شود و بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا نفخ زیاده شود و علاج کمونی و شربت
دینار مفید ست و بهار بحمام رفتن و تکمید کردن و حسب حاجت مسهل
و مدر بر دادن و اغذیه بادشکن خوردن فصل ۶ در وجع الکبد سبب
درد اگر سوء مزاج یا سده بود یا نفخه یا شد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق
یا حصاة و ریح بود گفته آید فصل ۷ در شرقه و وی آنست که بر ناهار یا بعد
ریاضت تعب یا بعد بر آمدن از حمام فورا آب سرد بنوشند و آن آب
زود بجگر رسد اعتدال نایافته و درد آرد علاجش آنست که خرقه بآب گرم
تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم ریزند که زود
فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم
انجامد فصل ۸ در ورم کبد و وی اگر از خون بود یا صفرا نشان او تپ و تشنگی
ست و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب المادة ظاهر بودن و علامة بودن ورم
در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و اینجا قی و غشی و برد اطراف لازم مقعر ی
و سعال شدید و ضیق نفس و حبس بول و کشیده شدن ترقوه باسفل و بر در ورم
شکل لازم محدب علاج در وی نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بقدر گیرند و بعد فصد
کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار بهمراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات دهند و
تلیین با آب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیره کاسنی و

و آب عنب الثعلب نیکو چیزی است و اگر ورم بجذب بود باور اگشند و لیکن
قبض کثیر زوائد انکه مزید الم است پس در بعضی صور هر چه لعابیت حقیقیه التلیین بود
بجهت رفع قبض کافی است چون لعاب بزر الشعیر و مانند آن و در ورم
جگر [illegible] ابتدا وجه بعد از آن ضماد کنند باید که جامع بود در ردع و تحلیل غالب
آنکه در ابتدا رعایت غایه ردع بود و در انتها محللات را و در تزاید تساوی
و در صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد و اینجا در ابتدا ردع صرف ضماد توان
کرد چون آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه و اگر ضرورت شود قدری
کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود دلنشان او کثرت ثقل است و تب نابودن
مگر آنکه بلغم شور باشد و سپیدی روی و زبان در از و قلت و جم علاج درجای مدرات
بکار برند و در مقوی مسهلات و بعد اسهال و ادرار تعدیل نمایند و اگر از سودا
بود صلابت در آن محل پیدا شود و علاجش نضج ماده است بشربت منضج و تضمید
قیروطی و بعد نرم شدن سختی مسهل و مدر سودا دادن و اگر مناسب بود فصد کنند سریع
النفع است و شیر شتر بکیباله القند شیرین کرده فائده تمام دارد در بسطیکه حرارت
نبود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود درگ [illegible] نند و گل ارمنی
نرم سائیده بلعاب اسبغول بیاشند در آوند و گل ارمنی و حب الآس در شراب
مجرب است و این ضماد بر نهند نخود مقشر راوند هر یک سه درم مومیائی دو درم
کوفته و بیخته بروغن بنفشه یا روغن که باشد بسرشند و ضماد سازند و دیگر تدابیر حسب
حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلها شکم و این ورم
از یکطرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض الا بکرنلائی
تشکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و رواعات صرف در
ابتدا ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال قوت

زیرا که مرض در عضو رئیس نیست که روادع و محللات فقط ممنوع بود و هرگاه نضج شود زرد و با آهن بلکه اضماد و نطول نکنند که خود سرد کنند یا ادویه مفتحه و شکافنده گردد زیرا که جوش

ست که عضلات و صفاق را اسید سازد یا اندرون سرطان کند **فصل ۱۰** در دبیله کبد و تدبیر این همانست که در ذات الریه و دبیله معده گذشت و آنجا که ماده

بجانب روده مایل بود مسهل خفیف دهند و اگر بطرف گرده مایل بود مدر دهند و اگر بقضا جوف سینه بود مشغول باستسقا بود و تدبیر آن گذشت ورنه احتیاج هرگاه آن ورم لابد بشکافد شود و اعراض خفت گیرد مع ذلک سیم چند بول یا براز سرور نکند اما که تر بود آن

دانست که ماده بقضا جوف میریزد **فصل ۱۱** در تعدد سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج گرم جگر است مع الحرقت و باشد که بر جلد آن تیر ظاهر شود و باشد که گاه گاه قشعریره و نافض افتد و علاجش همانست که در سوء مزاج حار مادی گذشت

فصل ۱۲ در خفقة الکبد این مرضی ست که جگر را حرکتی اختلاجی در یابد گویا کسی میزند جگر و نیز بود همی این حال زائل گردد سببش سده جگر است و علاجش تنقیه او و فصد باسلیق ازین است نافع تر **فصل** در حصاة الکبد نشان او آنست که بعد هضم غذا در معده ثقلی یابند و خلیده در و در جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز ملمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر ست که چون باسلیق بگشایند و خون را امتحان نمایند در خون چیزی شبیه ریگ بیابند نیز رگ وسیع کشاده شود و علاجش از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴** در تضعف الکبد و نشان همی همانست که در ضعف معده گذشت و کذا تدبیر مع الضماد اینجا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵** در قیام کبد یعنی اسهال جگری و همین شخص گوید ست یکی تسیحی سبب او شکافتن دبیله جگر ست و تدبیر او در دبیله گذشت و دوم ضعف اتصالی سبب او ضعف جگر

[illegible]

ضعف جگر و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در قرحهٔ اسهال [illegible]
سوم و موادی مسمی است به ذوسنطاریا کبدی و سببش اگر امتلای خون بود دلیل
وقوع تفرق اتصال خون کثیر دفعةً برآید هر گاه که آید اما دیر دیر و دیگر آثار امتلا نیز
و اگر توقف اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه با اجزاء خون بلا توقف بیرون آید
هنگام خلو معده و معاوده دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا حسب آن بکرد مگر [illegible]
و هم اندر ابتدا فصد نمایند و با ماله کوشند بر اطراف و جزاء خون کمتر گیرند بالآخر
و اگر بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و لسان الحمل دهند و تقلیل غذا
جزء باید بود در تفرق اتصال امتلائی تدبیر همین است و در غیر امتلا زوال سبب کند دال در قرص
لک الدم که راوند در آن افزوده باشند هم چنین گل ارمنی اثر تمام دارد در قبض و التیام
چهارم صفراوی و نشانی او وجود علامات حرارت جگر است علاجش از سوء مزاج جگر
و قبل از تنقیه و تبدیل جنس قطعاً مکنید [illegible] صدای سبب او احتراق خون دیگر اخلاط است
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و برآمدن زرداب
سهال در اینجا لازم و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد باسلیق است [illegible]
ششم خاثری است یعنی شبیه بدرد براز و سبب او نیز یا شکافتن دبیله کبد است یا گشادن
سده جگر با احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود
فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه بر عضوی
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد
بد بو باشد و اکثر بدور [illegible] آید و در خلو معده
کم [illegible] باشد و هزال و ضعف
روز بروز ظهور فاحش نماید بخلاف معوی اما
کبدی چون دیر پاید اسهال معوی نیز احداث نماید آن

[illegible]

آن زمان آثار هیچ مرکب میگردد یا علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد

فصل ۱۲ در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج است در وجه و دیگر اعضا و آثار ضعف جگر پیدا بودن و علاج سوء القنیه همان است که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن و چون بدانند که مستحکم شده و با استسقا میانجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع ذالک سکنجبین و از فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب به عرق کاسنی او بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورت فصد کنند اما خون کمتر گیرند از آنهم احتراز اسهال خفیف دادن

فصل ۱۳ در استسقا و وی سه گونه است لحمی و زقی و طبلی زیرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم در وی چون مشک پر آب پیدا شود و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم در وی چون طبل بجنبده میبود و بدست زدن چون طبل آواز میدهد علاج نخستین ازاله سبب نماید و تقویت معده به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس تدبیر استسقا کوشند و آن اسهال و ادرار و تعرق است و از دفعات و تقنیه مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم بود لازم شمارند و بیماران از آب سرد نوشیدن و اگر نبود از کوزه تنگ با شوره قدری بنوشند مصون و باید که آب معلوم بود خصوص سرکه و اگر عوض آب به عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است انهم کمتر بهتر تا تحمیل آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا شتم حصه از حال صحت باید

وبا فعتر ین چیزها خوردن انار ست بهر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا نخود و بخته و لبساق [illegible] داده سازند تا ممکن بود جبنش [illegible]
نه سند و اگر ضرورت باشد برنج مجوز ست و نان که افیون [illegible] بادیان در و باشد
بهترانه کباب یا شوربای گوشت و آنرا که ضعیف القوة بود و بخوردن نان
معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر
شتر ست خاصه که اعرابی باشد خصوص که عوض غذا و آب همین بسند کنند و باید
که روز نخست چهل درم شروع کنند و هر روز ده درم بیفزایند تا آن قدر که طبع تحمل
کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نبندد و پودینه [illegible] از لفاف
تجبن لبن ست گاه گاه بسمید بهند و شرب بول شتر و عسل برا عرابی نیز نفع
دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب [illegible] راوند ست و اگر با حرارت بود مطبوخ
بلیله و شربت گل بکرر دهند و کلکلانج اگر بی حرارت بود و حار دهند و الا بارد
و بلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکوره بدهند و در جمله بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبر باریس و مانند آن و بهار در اقرص [illegible] مازریون و امثال
آن باشند [illegible] بریک مدرا [illegible] نمایند بلکه [illegible] بیفزایند تا طبع بیک خبر یا لوقت شود
و هر دوائی که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعرق [illegible]
که بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک [illegible] بار [illegible] سازند
و با پیه گاو بیامیزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق
هم چینند و اگر در تنور رفانکه در و توان نشست نشانند و عرق بچینند [illegible]
بحمام باشد و طریق اندفان آن است که بیمار دراز بخسبد و بریگ [illegible] گرم [illegible] دفن
و چون زنگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کند و این عمل [illegible]
در هم [illegible] و اگر برآمدگی در عضوی بود [illegible] نمایند و [illegible]

عمل دارد لیکن با آفتاب نشستن و با بخارهای گرم و باب دریای شور
بدن نشستن چنانکه یک آب گذارند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب
دریا باشد و ضماد هی که آب را بجذبد و خشک کند لیکن آرد حلبه خرد
حمام را علک البطم شحم عتیق با هم بسرشند و ضماد نمایند و بعضی بر تمام
بدن در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد تنقیه
به تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم
حرمل با دیان و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب آب شیافها خرد سازند
و مدبر حمول فرمایند و در زقی بعضی بزل می کنند و زرد آب می بر آید و
کثیر لمخطر است و طریق طبخ آب سرکه چنان است که آب خالص صد حصه
بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند
که سرکه در ازاله عطش مستسقی و تفتیح سده سود مند است خاصه در حار
و زرشک نیز النفع است اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و بحران
باهر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند و این طلا در زقی
بر شکم نهند بوره ارمنی تخم سوسن قنبر دانا مویز هر یک سه درم تخم
کرنب هفت درم اشک هر پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم
بسایند با آب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند **فائده** ملتقاطی طبلی چون
مزمن شود و صلابت بغیر ایدا با مریض بهبود درد نماید و بجر براید کی شکم بکروبی
مسمی میگردد بجبن درین وقت چیزها که ملین ضماد نمایند چون ضماد انزرم شود و بالونه و کلیل الملک
و مکو و شم و صعتر و تخم سداب و چربیها ستر و خاکستر طرفا و نطرون کوفته بیخته با آب اندکی بول بسرا آمیخته
بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هرگاه استسقا قوی شود بدانند که بر نجاح یکی بر قسم سوم دوم بر جگر سوم بر

بس اگر استسقا قوی شود
تا بحران باید ... کرده جمع شود
...
صد مثقال ... جوشانند

تجم بالای ناف اگر نفس قوی بود یکبار رگ دهند والا استفراغ [illegible] باب
در یرقان و امراض طحال یا بیماریها مراره و در ضمن یرقان ذکر یابند فصل
در یرقان و آن است که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را یا صفراوی ثانی را
سوداوی [illegible] یرقان اصفر اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی
گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این چند گونه است یکی بر سبیل بحران افتد و نشانش
وقوع است در تبهای صفراوی و در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت
امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او بود والا بر طبع گذارند و آنچه مدد کنند
طبع را بر دفع ماده بجلد دخول باب گرم است و شرب سکنجبین فقط یا با شیره
کاسنی و بعد تمام [illegible] صفرت خود بخود زائل شود و گرنه آنچه [illegible] جلد
بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث
سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوء مزاج باشد سوم آنکه از سوء مزاج
گرم مراره افتد و نشان او آن است که دفعةً پدید آید و بول سخت سپید بود
بعد زرد شود و پس از آن سیاه غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سدهٔ آن هیچ
نباشد و اشتها بحال بود علاج سکنجبین با شیرهٔ کاسنی دهند و دیگر تدابیر که
بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از ورم مراره افتد و نشانش لزوم
تب و قی است و خشونت زبان و تهوع و علاجش ورم جگر است پنجم آنکه از گرمی
تمام بدن رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدن است و قبض طبیعت و حکه و [illegible] بدن
و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر ماده [illegible] بود [illegible] و اگر ماده بود تنقیه
و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین ادهان مرطبه و دخول آبزن [illegible]
نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در [illegible] و وصول غبار
خاک برید گواهی دهد علاجش تفتیح مسام است بغسل در حمام و [illegible]

و اکلیل الملک بابونه و خطمی و سبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم
آنکه از سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه اگر بدن حیوان زهردار یا از تناول
ادویه سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود و اقراص
کافور و دیگر مبردات در حار و تریاق فاروق در بارد نفع دارد دهم آنکه جرم
مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان
او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بود و آن چیز از منصبغ یا قلیل الصبغ
بر آمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر رفت یازدهم آنکه از وقوع سده در
مجری که فیمابین جگر و مراره است افتد علامتش همانست که در ضعف مراره رفت
بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگر است دوازدهم آنکه از حدوث
سده در مجرائی که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که براز دفعة
سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح است و حقنه نافع تر در این
نوع سده مغز فلوس در آب کرنب حل کرده و روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن
بغایت مفید است سیزدهم آنکه از ریختن دو مجری که گذشت و بدیا تولول بر آید
و نشان او همانست که در سده گذشت و لا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج
بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج در همین رگی که با امعا آمده است و منصب صفراست
و علاجش حل قولنج است فائده بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند
برگ کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب با آب انار ترش در
چشم چکانند و لطیف افستین غرغره نمایند

قسم دوم

در یرقان اسود و آن را یرقان سددی نیز گویند و آن هم چند گونه است یکی
آنکه از دفع طبیعت افتد بسبیل بحران امراض حاده و خفت عقب آن لازم
است و علاجش مدد طبیعت است اگر محتاج باشد بدانچه گذشت در اصفر و تدبیر
باستحمام در بحران

بر روغن بابونه و شبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد و نشان
این هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در
اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است و علاجش تفتیح
سده است به مسهلات و مفتحات و فصد باسلیق یا اسیلم ایسر النفع چهارم
آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر و علامتش و علاجش
از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا
در ماسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست و سپیدی چشم مکدر
نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سوداست بقی و اسهال مع عدم آثار زیادتی
سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد
و آن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از مبحث
جگر نمایند **فائده** هرگاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند
بفاصله سه روز و مطبوخیکه مخرج صفرا و سودا باشد طبع لازم نمایند پس آنچه
غالب بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند **فصل ۴**
اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و وی اگر حار بود سوزش سپرز و بودن بول و براز
سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا بودن و اگر بارد بود قراقر در آن محل پیدا
باشد و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس بود صلابت در سپرز و غلظ خون
و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جایگاه سپرز گرانی محسوس کند بیمار و
لون بدن اسربی شود علاج در سازج تعدیل فقط و در مادی مع التنقیه باید کرد
برانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه بر جایگاه سپرز نهند و فصد از دست چپ
کنند و این ادویه بسپرز نافعند در حار آب عنب الثعلب و آب برگ بید و آب

شود جمله با سکنجبین و بعد تلیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و عند شدت حرارت
قرص کافور که در وی اسقولوقندریون باشد و در بارد و آب کرفس با سکنجبین
بیه و در حار و مثلث بر نهار و آب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با انجبین
بیره و در یابس شربت بنفشه و ماء الجبن و مانند آن بیرحم در رطب بود و شربا
و ضماد و اگر با ماده بود فصد و مسهل سودا مقدم دارند و در رطب بود دارو
سرخ چینج که در آوند و سنبل و زرلک و زرشک که با ریک ساخته باشند اقراص
سازند و بدهند و تخفیف ضماد نمایند و بعد ملین حب بکار برند و هرگاه ماده
علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بارد در رطب مقرر است پوست بیخ
کبر و افتیمون مساوی کوفته بیخته با عسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از تریاق
برد و بیش از اندازه باده و غلظت طحال نامند و جدا باید

فصل ۳ اندر

ورم طحال و اگر حار بود و تب لازم باشد پس اگر دموی بود فصد
کنند و اگر صفراوی بود بدو رعشه دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود
الطحال خوانند و اگر سوداوی باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت
و یبوست و سوء مزاج گذشت علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آید
برگ کرنب و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور
و غنگل آمیخته با خاکستر بیخ کبر یک جزء با سرکه طلا سازند و در سوداوی اشق
در سرکه گداخته یا سداب و بومینه سرکه سرشته با سنجاب در
سرکه جوشانند و اشق در آن آمیخته طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب
گز ظرف سازند و طعام و آب در آن ظرف بخورند در چهل روز سپرز
بگدازد و اگر پیر سیاه و شان زده فایابر و تخم خیر سه مساوی کوفته
با عسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و تخم سرکه نهاده ده کبر خوردن با سکنجبین

طحال را بسر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و سلم از جهت
تلیین صلابت بغایت مفید و نفع مجرب است در ساده فصل ۴ در تفتیح الطحال
بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میسر شود یا صلب میگردد و نادر باشد که
ریم شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بریم وجع ماخس است و ظهور حمی و عرق
در بول مثل آنچه در پیش باشد که ریم او به معده گراید و در قی و براز برآید و ریم این در
روده باشد و علاجش همانست که در دبیله کبد گذشت و در دادن مدرات
رعایت مزاج لازم دانند اگر بعد تفتیح صلابت باقی بود اضمد ورم سودا و او بکار برند
و در جمله از قابضات پرهیز ند و هرگاه ورم صلب مزمن شود و به نفع نگیرد
داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است بمنقاره معلق سازند
و بالتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود و داغ دهند و قریب یکدیگر دو داغ
دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر التی سازند شش قبه دار که در
یک مرتبه شش داغ دهد شاید فصل ۵ اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در
جاذبه بود اشتها ساقط شود و ادمه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال قی سودا
روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال شود و قند
و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد علاج جهت تقویت
افسنتین سنبل گل زرنباد زنجبیل فودنج قرنفل مانند قسط اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل بزرم بکوبند و با آب
برگ طرخان یا آب سداب خمیر کنند و سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه
درشت و حجامت بغیر شرط نهند فصل ۶ اندر سدد طحال و نشان او ثقل در سپرز
محسوس شدنست و آثار و رنج آلود لن علاج هرچه در باب سده جگر گفته شده
قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید است
فصل ۷ در نفخه الطحال و وی از ضعف ماضمه و دافعه زیاده علاج جهت تسکین آن قوت

وسبوس وگل ورس ونمک تکمید کنند وبوره وپودینه وسداب بسرکه وعسل ضماد

سازند ومحاجم بلا نشتر بگذارند وسفوف حب الرشاد خورانند **فصل ۹** در حجاره الطحال

وعلامتش بر آمدن ریگ در بول و خلط در سرخ شدن و دیگر اعضا سالم بودن علاج

انجیر بخل خورانند وضماد نمایند ومدرات وکاسرات که در کلیه ومثانه است بکار

برند **باب ۱۶** در امراض امعا یعنی روده‌ها **فصل ۱** در زلق الامعا

وهی آنست که طعام از روده زود بیرون آید وسبب آن اگر بثور بود در سطح درونی

امعا آثار حرارت پیدا باشد وطعام چون برده آید در رنگ و بر روی آب تحقیق مختلط آید

وعلاجش فصد است واسهال صفرا وتسکین بمبردات شربا وحقنا وسفوف زلق

الامعا بثوری نفع تمام دارد واگر جهت بثور بود در سطح بیرونی آن وغثیان ولذع در

احشا پدید آید ووجع گاهی بر ناف بود وگاهی زیر ناف وگاهی در پهلوها وطعام

غیر منهضم بر آید وعلاجش سوای حقنه همان است که گذشت وتضمید مبردات زیر

ناف در ینجا النفع واگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را ملس گرداند خروج

رطوبت با طعام غیر منهضم گاهی شود علاجش اسهال قوی است ودر ینجا حب

ایارج نفع تمام دارد وگلنار سرد وانی ورسر بند بیری که بوی مجفف بود واگر سوء مزاج

رطب سافج بود که با معافته آثار رطوبت پیدا بود وبا طعام هیچ رطوبت

بر نیاید وعلاجش سفوفهای مجفف است وروغن گل بر شکم مالند واگر

خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود وعلاجش تنقیه آنست وبلیله زرد

نفع تمام دارد واگر بلغم وصفرا بود آثار هر دو پدید آید وتقلید فم تناول آن اگر گوئی

دید وعلاجش تنقیه صفرا وبلغم است واین سفوف کثیر النفع است بلیله زرد

دو درم حب الرشاد وحب الآس سماق کزمازه هر یک نیم مثقال همه را

نرم بکوبند ونیم حب الرشاد شربتی دو درم واگر ضعف در امعا پدید آید بسطح

در وقوع فالج یا در عصب اسعا آثار استرخا پیدا بود علاج آن از فالج بگیرند و اگر شرب
مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل حب ساخته بدهند
و اگر حب [illegible] و روغن بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲**
در اسهال قوی که مبدا او نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه روده مجروح شود
و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شوند و دهن رگی از رگهای
مذکور بگشاید بی خراش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او
اگر صفرا بود و نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با
خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه از وجات و دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا
رب حصرم و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند
پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیره خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد
و سفوف مقیاثا [illegible] سود و هرگاه قبض زود تر مطلوب باشد تخمها را بریان
نمایند و بارتنگ فقط نافع است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که در تشنج [illegible]
باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و
لعاب آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغمی بود تقدم
اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب
کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان امثال و
[illegible] و بلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر سه ماشه هم چندان قند سفید
آمیخته بخورانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیچش دائمی است و [illegible]
و بروز سواد مع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب تقویت [illegible] و
تخمهائی لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که [illegible] شده
بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی

دهند علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسپغول و شربت بنفشه
برد غن بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثقل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات
مناسبه باید داد اما بیش از تنقیه امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضرست و اگر
ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق فتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و هیچ جزاسهال
علاجش قی ست و شیر تازه و حسو یا نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش
بمعونات و مبردات کنند و دوغ این دارو را بنفع ست قسم دوم در
اسهال که سبب آن کشودن رگ ده باشد نشان وی آنست که چون بیاید اسهال
و با آن اثار سحج و بواسیر و سهال کبدی هیچ نباشد و این اکثر بلی در دبور بخلاف
سحج که وجود را کثر آن لازم ست علاج اگر خون بسیار اید و قوت مساعد بود باسلیق
زنند بعد جهت حبس قرص کهربا و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درهم به شربت
حب الاس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و کزمازو و گل ارمنی هریک
برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درهم بدهند مجرب ست و حجامه بر شکم نهادن چهار
ساعت نگاه داشتن در منع اسهال مخصوص ست فائده تا ممکن باشد مخدرات
نباید داد عند الضرورت تا لیشافه کار برآید لیشاید خورانید و اگر بدهند اصلاح
داده بدهند چنانچه در قرابادین ست فصل ٣ در خروج المدة من الامعاء
یعنی برآمدن ریم از نفس روده سبب او تقریح سحج است یا انفجار ورم روده و علاج
تقدم سحج یا ورم ست و علاجش نخستین احتقانست بحقنه جبلی و بعد تنقیه حقنه
مدمل صفت حقنه جبلی پوست انار سماق آس از هر یک جزئیم کوفته در آب
بجوشانند و بپالایند و قدری آب سرد ناکرده آمیزند و حقنه نمایند صفت
حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی درهم الاخوین عصارة لحیة التیس کاغذ سوخته بازرد بیک
بسایند و در شیر لسان الحمل و قوت خام آمیزند و حقنه نمایند فی نفث الدم و نجا که

سبب مدوج باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب کاینده بعده تدبیر قرحه فرمایند
فصل ۱۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عارض است که بطوع
اندک اندک زهیر اندک مدت بر می آید و این مختلط با خون یا نه و سبب او اگر ثقل
بود که در امعاء بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما از
روده برآید و او مسمی است به زحیر کاذب و نشان او آنست که ... از
از نجها انچه بخورند برون نیاید علاجش تلیین است با شربه و حقنه لینه و
کلاب گرم فقط نوشیدن کفایت کند و ز بهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک
است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب اگرچه مزمن باشد ...
نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش از سحج جویند و بدانند که حقنه
و شیاف در زحیر نسبت بمشروبات نافع تر است و اگر ورم گرم بود که در روده
زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در آن و باشد که تب و عسر البول
پدید آید علاج رگ زنند و بر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مغلظات خون
دهند و چون ماده از انصباب باز بایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ
کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان
باشد تنقیه ... دارد و اگر سردی مفرط بود که بمقعد رسید تقدم اسباب برودت
گواهی بود و علاجش تکمید با بگرم است و ... بر روغن قسط گرم کرده مانند آن و بر
خشت گرم نشستن و ورم حب الرشاد بریان ... بنهار خوردن و اگر رسیده
اید ابود مقعد و امعاء از کوب ... جلوس ... چیزی ... روغن البدن کفایت
کند و زرده بیضه بر روغن گل ... و درین اقسام و در سائر این اقسام انفع ...
فائده ... باشد که ... خورده شود و زحیر آرد و تدبیر ... شرب ...
نبات است و تخم ... صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن فصل ۱۵ ...

یعنی در د زرد دو بودی در قولنج و سحج و زحیر لازم است و آنچه اگر در امعا بود دلیل
اینها بود و حسب اسباب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و باید در قولنج و مغص دیدان
و آنچه بعد شرب ادویه مسهله پدید آید آب گرم که کفایت کند جرعه جرعه بنوشند
و روغن گل مالند و مشلل آید در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه
باشند یا بسیار خوردن یا ردی الکیفیة چون گوشت گاو و میش تناول نموده و
علاجش تجوید غذا و تبدیل مضادست و گلقند و نگار نافع و اگر ضعف و برد امعا
باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل
و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر سوء استحاله بود جوارش تجویز
نفع تمام دهد و مغص در قولنج دوی در رویت شدید که در امعا افتد و با او طبع
مطلق قبض شود یا قدری آید با دشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول
اغذیه غلیظ و ثقل شکم گواهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش
آنست که نخستین بشیافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بهر تنقیه تام مسهل بنوشانند
و آنچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان را منع کند سفرجلی مسهل است و شیر اراک
نافع و کمادات ابزن و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یکشبانروز
غذا ندهند و بهترین غذا شوربای نخود آب است که از گوشت خروس پیر ساخته
باشند و کبک و عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز است با توابل حاره و تقلیل آب
و حسب او اگر عوض آن گلاب و عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر است اگر
باد غلیظ بود وجع مسلی و تقدم تمدد و تغذی نفاخات گواهی دهد و قراقر کند
و در اکثر وجع متنقل باشد و علاجش همانست که گذشت و در اینجا تکمید و تسطیل
از حل طبع باک ندارد و دو روغن شبت بمالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه نفخ
نفع دارد دادن و از آزار دماشی که بادر و مشهور است تا ساخن

[illegible]

پر باشد تخته از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است و تجربه بارها بدست آورده [illegible]
از ریحی که بسبب انصباب مواد ابر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را
پدید آید و نشان او آنست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و از وی غرغرش آید و وجع
بشدت نبود و علاجش تنقیه سود است و فصد اسیلم نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم
بود که در امعا افتد حسب الماده تنقیه باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع تمام دارد
و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید و در ورم
بلغمی و ریحی نادر افتد و در سوداوی حقنه که در وی ادویه بادبر و چربی مرغ و روغنها
باشد نفع بسیار دارد و گر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن [illegible] حرکت عنیف
یا جستن و امثال آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردن است بمالیدن شکم و کمر است
و بیمار را بر پشت غلطانیدن و دست و پای آن گرفته جنبانیدن بنوعیکه مشهور
و عوام بیجا شدن [illegible] تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق
و فرو افتاده باشد [illegible] امعا به جا [illegible] تدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود
که در امعا بند شود علاجش دفع آنست [illegible] که در زحیر گذشت و بعد اگر
بواسطه بقای سبب موجبه خوف حدوث بود ثانیا ازاله آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع
صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند و این کم در افتد [illegible]
و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز [illegible]
بمعالجه آن عضو کوشند و نوعی است از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و بدترین
اقسام است و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل [illegible] می بر آید علاجش همان
که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدای این علت فصد نفع کلی دارد اگر خوف ورم
بود یا ورم موجود باشد [illegible] ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد گوشت
[illegible] خشخاش و گشنیز [illegible] و این دوا [illegible] زحیر و در صعب را

[illegible]
کذا فی حدود الامراض

در ساعت گشاید فصل ۸ اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم با درد و علاج حصر

از باب قولنج گذا پیرست و شربت بنفشه و روغن بادام نفع دارد فصل ۹ اندر دیدان

یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند دوم عراض شبیه

بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه این

دو قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان است مطلقا که روزانه لبها خشک

باشند و شب تر کردن و لعاب سائل گردد اما لازم شدن در فم معده و حالت

گرسنگی حرکت تصاعد حس کردن خاصه حیات است زیرا که محل تولد ایشان

امعائی علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه حب القرع

و قسم سوم است و اینها در روده اعور متولد می شوند و خارش و دغدغه مقعد خاصه

قسم چهارم است و این در روده مستقیم می شود و اکثر کودکان می افتد علاج بکشتن

و بیرون آوردن بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند یا پالوده شیرین ساخته و در

روز چهارم این دوا بدهند شیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و ترمس و قنبیل

یک پنج درم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم

کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی ببندند تا بوی آن نرسد بکرمان اگر

خروج کرم بود زیاده دوا اگر نباید داد و درین حالت این دوا انفع است پوست درخت

انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن نوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن

دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند اگر این نیز مشکل باشد سماق

و اقاقیا و گل مختوم با شراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل و ترمس کبر

و کرنب با صبر که آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد است که خنا و موم

بهم سرشته شیاف سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ

دارند و کناره مقعد بگشایند هر چه بران آید بگیرند و زیت انفاق

باب ۱ [illegible] سود دارد در اخراج جمیع اقسام دیدان [illegible]

در امراض مقعد و آن چند فصل است فصل ۱ در بواسیر دموی و آن آنست که بر سر مقعد
فرو نیها پیدا آید پس اگر خون و زرداب از آن برآید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نا
میهای بواسیر بحسب تشابه و بچیزی ماخوذ است چون ثعلی و عنبی و تینی و توثی
و تمری و لوثی تشبیه بنخیل بنا بر کثرت بنجهای دیست و تمری و جز آن بنا بر مشا
بهت صورت اثمار مذکوره و سبب آن مرض فساد خون است بغلظت و باشد که از امتلا
صفرا پیدا آید با جمله سوزش و درد و لذع با سوزش نشان خون صفراویست و علامه کثرت
ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند و حسب حاجت خون
گیرند و اگر مانعی بود میان الورکین حجامت نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون
کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا لیکن تا که خون سیاه آید
و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر امراض ایمن
سازد و اگر باسور ممتلی و بادرد بود و خون از آن نیاید باید که بطبیخ خطمی و شبت
تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعد
آب پیاز و زهره گاو و [illegible] بهم آمیزند و لصوق [illegible] حمول فرمایند و پیاز
[illegible] گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین
مفتحات حاجت نباید و مرهم سفیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل بزرده
بیضه مرغ بدستور و اینجا که باسور بی درد بود و خواهند آن را قطع کنند یا خشک سازند
[illegible] اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند یکان یکان [illegible] باسور نگهدارند تا [illegible]
تبخیر مقل و مر و تخم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان [illegible] مفرده و
مجموعه فصل ۲ در بواسیر ریحی و دوی آنست که از امعا ریح غلیظ متولد شود
و صعود آرد و آن ریح گاهی با سفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی با طراف

[illegible]

وباشد که اسهال خون آرد و قراقر لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند
وخیار بادرنگ دهند واین نفع دارد پوست بیخ کبر یکجز وصعتر پارسی نصف جز
شربتی دو درم ودلک وحمام وسواری اسپ وریاضت سودمند است
وفصد باسلیق در اکثر مفید **فصل ۳** در ناصور مقعد وان قرحه ایست غایر عسر البرء
که در سر مقعد افتد بطرف روده مستقیم وپیوسته زرد آب ازان براید علاج نخست
قرحه را بفشرند تا زرد آب براید پس شیاف عرب را با آب بسایند وصبح وشام
دو وسه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده وسرین بالای بالین نهاده وتا که دوا
خشک شود بهمین هیات بدارند واگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویه شیاف
عرب آلایند ودر آب صمغ کرده بنهند بگذارند دران واگر میل را به پنبه بپیچند وبجای
فتیله بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد وهرگاه ناصور در روده نافذ وباد وبراز
ازین راه براید ودرین وقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** در ورم
مقعد وی اگر گرم بود با درد والتهاب باشد وعلاجش فصد است یا حجامت
قطن وسپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته در هاون قلعی یا سرب مالیده کرده
نهادن واگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند وبدانند که قی نفع تام دارد
وبلاک امر تعدیلست باشربه واغذیه مناسب هرگاه ده روز بجمع آرد زود
بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ناصور گردد واگر مزاج
سرد بلغمی بود در حادث شدن ورم فقدان آثار حرارت پیدا باشد علاجش قی است ومرهم محلل نهند
واگر پخته باشد بشگافند واگر صلب بود ملینات محلله چون ... وما نند ان نهند **فصل ۵** در شقاق
مقعد علاجش همانست که در شقاق لب گذشت واحتراز از آب بسیار سرد وبسیار گرم
لازم است وکذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح شربت بنفشه
بروغن بادام با لعاب بهدانه آمیخته باید داد وازاغذیه ملینات باید خورانید

فصل [illegible] در استرخاء شرج و آن را استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج
ثقل بود بی دست بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا
خارجی تقدم اسباب گواهی دهد و ترهل پیدا بود و علاجش تنقیه ماده مرخیه
است و تبدیل آنچه در فالج گذشت نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت
علامتش و علاجش و اگر قرح یا اتک عصبه بود از ضربه و سقطه یا قطع بواسیر و قروان
دفعه و تقدم سبب گواهی دهد لا علاج له فصل [illegible] در خروج المقعد و اگر از ورم
بود تدبیر وی نمایند و این بعسر بر آید و اندرون رود و حیله ادخال مقعد [illegible] آنست
که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخای
عضله ممسکه بود و این بسهولت بر آید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن گل
خام بر مقعد بمالند و سپیده از زیر و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار باریک
سازند چون غبار و بر آن پاشند در ماده گذشته بعصابه محکم بربندند فصل [illegible]
در قروح المقعد علاج مرهم اسود سایند و هر چه قوی التجفیف باشد در ذر
سازند در شدت وجع افیون بمالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در قروح مطلق
ضبط یافته فصل ۹ در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت
و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه بحسب اخلاط و
حجامت عصعص در جمیع مفید و سرکه و روغن گل بالیدن بغایت نافع
باب ۱۸ در امراض کلیه یعنی گرده فصل ۱ در سوء مزاج کلیه و نشان وی وجود
آفتست در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت سابق بود
یا ماده همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در حار
[illegible] تمام دارد [illegible] که قاطع باه و مولد [illegible] همانست فصل ۲
در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و درد در ان [illegible]

و نحافت بدن و قلت باه و وجع ورم در صلب و در مؤخر سر لازم بودن علاج قطع
سبب کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر باب
دو والکر انجبین نافع است و ادویه باهیه مفید فصل ۳ در ضعف الکلیه نشان او
بول در کمرست خصوص عند الانحنا و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو و ایضا ضعف
باه و قلت تقاضای بول و غسالی بودن آن بعد هضم و کبدی و مائی بودن آن
قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج
و اگر هزال الکلیه باعث او بود معالجه او نمایند و اگر سستی جرم گرده و اتساع مجاری
وی موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه بر آن گواهی دهد علاجش
منع سبب است و به تقویت کوشیدن و هرچه مقوی کلیه است مقوی گرده است و معجون
البوب نفع تمام دارد و کذلک اغذیه مسمنه فصل ۴ در ریح الکلیه و نشان او وجع
ممدد حوالی کمرست بی ثقل و بی آثار سنگ و در حالت جوع خفت یافتن علاجش زیره
و شبت و تخم سداب بابونه بر گرده ضماد کنند و شربت بزوری نوشیدن و انجدان با
شکر سنگ خوردن و مالیدن نفع دارد و تجوید هضم مفید فصل ۵ در وجع الکلیه
سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم یا حصاة یا قروح که در گرده افتد
علاجش ازاله سبب است و در جمله از طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب
آبزن ساختن نافع است فصل ۶ در ورم الکلیه علامت و علاج
وی حسب ماده همان است که در ورم جگر گذشت و وجع موضع کمرگاه لازم
اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد و اگر در ایسر بود
پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلند تر است و شد ...
دلیل آنست که گرده از انجا که نزدیک لیفها و علاق است ورم کرد و ماده گرم
و اگر ورم در مجاری بود حسب ... بود و اگر در ...

[illegible]

در دغا [illegible] بود و باشد که قولنج آرد و ورم گرده کم‌زمین شود فصد باسلیق نفع تمام
دارد **فصل ۷** در قروح الکلیه و المثانه و خروج ریم و خون و قشور است
در بول و وجع درگرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو ماؤف
کردن و در ابتدا مسهل قوی زنهار ندهند اما ملین سبک مجرب است و بعد از تعدیل
و فصد مدرات دهند حسب حرارت و برودت و بعده مدملات نوشانند و قرص
کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور نوشانند **فصل ۸** در جرب الکلیه و المثانه
وی وقوع خارش بود و گاه غده است در الموضع و علاجش تنقیه است و حقنه و دوا
لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانند و نشاسته با بیض و روغن بادام در احلیل چکانیدن
و بنادق البزور خورانیدن **فصل ۹** در ذیابیطس و آن مرضی است که آب بخورد و نوشیدن از راه
بول بیرون آید و تدبیرش حسب حرارت و برودت است و نوشیدن نیست در حار قرص کافور و
قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و دیگر در مبرود لیطوس و معجون ماسک البول باید داد
فصل ۱۰ در حصاة و ریگ که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت اشتداد میکند
یک ماه و یک سال با الم و زیاده و علامت وی ثقل و محل قطن است و صفرت یا حمرة
بول و خروج سنگ در آن گاه گاه و غلبه درد و نیز در استلای معاده انجا که سنگ است
اعراض اشتداد باشند و در یک نخست علاج نخست قی فرمایند و بعده بدرد مسهل مناسب
بردارند و سبقات خورانند و بعد نشدت وجع در آنچه در وجع کلیه گذشت
نشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود و در نعت اثر تمام دارد و تجربه شده
از ملطفات و تجربه مدقوم لازم شناسند و کذلک در خلو ریاضت کردن و حمام
معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و در بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنای طعام
و بر نهار [illegible] نوشیدن مانع تولد حصاة است **باب ۱۹** در امراض مثانه
فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود و وجع در عانه بشدت بود مع النخس

[illegible]

و اگر انتفاخ و تب و کرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق است در ابتدا
و بعد سه روز رگ صافن و بلیون مبارک دادن باب عنب الثعلب و در ابتدا
زنهار مدرات قویه ندهند و در اوقات صرف قطعا ضماد ننمایند خصوص قی
هرگاه ماده ردی تجمع آرد در نضج و انفجار و تنقیه مده داءالمال کوشید چنانچه قاعده
اورام اعضای باطنیه است و اگر بارد بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار خصوص
بلغم و سودا است توان دانست که سوداویست یا بلغمی علاج در بلغمی فی وحقنه حادو
در آب زن محلل و نوشیدن مدرات حاره مع ماءالعسل خیارشنبر نفع دارد و در سودا
چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب نخود نوشانند و از تخم
خیارین و بلیون و انیسون و برباشان و تلوین خیارشنبر جلاب سازند و در عرق
بادام آمیزند و بدهند و قطعا ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی ورم فصد
صافن یا باسلیق نافع است **فصل ۲** در قروح مثانه و نشان آن و خروج قیح و قشور
در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح گرده گذشت
و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض به شیر زنان حل کرده در احلیل چکانند
و انجاکه چرک بسیار آید ماءالعسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و
پوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع النفع است و در مجرای
بول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه و نشان او ظهور وجع
و خارش است درین محل و حرقت و نتن بول و گاه باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه
و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که درینجا تعدیل اسرع
التاثیر است بخلاف جرب کلیه که دوای نشیده ولی ترست و لعاب بهدانه و شیر زنان
و روغن بادام در مجرای بول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را نفع
باشد و بهترین غذا آش جو و یا بچه و امراق چرب فی نمک ست و شیر و برنج

فصل پنجم در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب
بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف بود
و باشد که طرف افتد و بمیرد و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر
درخت انگور آمیخته بنوشانند و پنیرمایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور [illegible]
بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافعست و هر گاه بدین تدبیر بگذارد [illegible]
قوی الادرار بود و بصفت الحصاة باشد بر نهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانند
و خاکستر چوب انجیر [illegible] آب آن را در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و
اگر حاجت [illegible] و خوف هلاکت باشد و [illegible] چون بسته را بر سبیل حصاة
بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده غذا در [illegible] آب مرغ یا نخود سیاه [illegible]
پخته سازند فصل ششم در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا از
جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از ریاح افتد و این هر دو نیز گفته شد یا
از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو [illegible]
مذکور میشود و بر دو قسم قسم اول آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و
حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید است
[illegible] و اگر بارد بود سپیدی بول [illegible]
مبردات قوی چون کافور و مانند آن گواهی دهد [illegible]
آید و علاجش تسخین است [illegible] بر مثانه ریختن [illegible]
قسم دوم در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست در
روز بحران و بول بدرد بیرون آمدن و علاجش اعانت بادرار است فصل هفتم در خلع
مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه و سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجره خروس سوخته با آب

[illegible]

کذا فی طبیب

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضله متمدد شود احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید

بالجمله انجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با جمع آیند اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعده بتدبیر خلع متوجه باید شد **فصل ۷**

در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان آن ظهور تمدد وست در مثانه

الی ثقل و یا انتقال با تمدد از ریح فقط ست و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع

الرطوبة ست علاج چند روز ماء الاصول حار دهند فقط یا با اندکی روغن بید انجیر و بعده

ده مثقال روغن بید انجیر بر سبیل دوام خورانند روغنهای بادشکن مالند و نیم گرم

و روغن زعفران خوردن و مالیدن فایده تمام دارد و هرگاه بول بعسر آید توت

خربزه خشک نرم بکوبند و بقدر ده مثقال با آب نیم گرم درآرند و انجا که رطوبت بود قی مفید

و تریاق و شرو دیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل ۸** در حصاة المثانة و

نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب و مدد و لع باندک زمان یا از تقاضای

بول شدن و غلبه نعوظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان قوی یا ساکن

شدن اما احتباس یا عسر بول و درد مثانه هیچ مهم نباشد در نجا مگر وقتیکه در دهنه مثانه

که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از

گرده بمثانه فرود آمده هرگاه درد گرده و قبل از ان بود و پس ساکن شود نشان ان باشد

که سنگ از گرده بمثانه فرود آمده علاج انچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هر چه

قویتر بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خشک و مانند ان بر عانه مالند و در احلیل

چکانند و اگر ضرورت افتد بدستکاری بیرون آرند و بخرس هفده نوزده شق مجوز

و مهما امکن ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطرا عظیما هرگاه سنگ در مخرج بول گیر

شود و حبس بول درد آرد و بیمار را بر پشت غلطانند و بر دو پای او بردارند و بیکرم بر عانه ریزند و نیز

ثقل با اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا برمی آید و در جوف مثانه می شود
و بول گشاده میکردد و حجر الیهود و اصل مجربست **فصل ۹** در حرقت بول و سبب
سوزش اگر جرب کرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه اینها اید باشد تدبیر جرب و قرحه
کوشند و اگر قرحه مجری تقضیب باشد تدبیر وی می باید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود
نشان حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی دهد و علاجش تبرید است بدانچه در سوء مزاج
گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با
عورت حل کرده و بروغن گل یا بادام انجته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول
بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول ملتصق است باشد بتقدم شرب
حار و کثرت جماع و ماننداین از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف
ابیض بشیرزنان در احلیل چکانیدن و دیگر لعبه و معریات استعمال نمودن شربا و قطورا
فصل ۱۰ در احتباس بول و وی اگر طبیعی بود دیگر اصلا چیزی از بول بر نیاید
اسر خوانند بالف و الا عسر مانند بعین و سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة
اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شده اند اینهمه و اگر برا
گوشت زاید بود در مجری بول فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد
لیکن بهر نفع ناترن میکنند از طبیخ مرخیات و این سودی باسر نمیکرد و اگر
استرخای عضله بود که حاصرست بر عنق مثانه نشانش آنست که چون بر مثانه غمز کنند
بول باسانی برآید یا در آید و علاجش تسخین است شربا و طلاء و روغنها که
در فالج است مالیدن و اگر انسداد لزج بود در مجری که میان مثانه بود
و قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و مثل ازاثار دیگر
اوقات علاج ملینات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فور البعد خروج از آبزن روغن
حسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افنای رطوبت متعرض مجری بول بود

از ورود خلط حاد نشانش وجود آثار حرارتست و این نیز با سر نمی‌انجامد و علاج او
ترطیب است و تبرید و تغذیه و اگر سوء قوت دافعهٔ مثانه بود نشان وی آن
که زمانی طویل شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سببی در شغلی و بعده
حبس شود و علاجش در آبزن نشستن است و بعد از آن مثانه را بدست فشردن
ساختن تا بول بعصر بیرون آید و بر احیای دافعه روغن بلسان و روغن قسط بر
عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید فاناطیر القول آرند و طریقش معروف است و اگر قرحه یا بثور بود که
در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول از ذیب مسیّه طبیعت از دفع بول حذر کند و نشان
وی وجود آثار قروح و بثور است و علاجش از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود که بر
پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده یا وقوع تشنج و تهلهل در
لیفهای مثانه اگر ورم است تدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا تهلهل بود فصد باسلیق
نمایند و روغن گل مالش فرمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول افتد از حرارت
شدید نشان وی وجود آثار حرارتست و تدبیر طبیبات نفع یابد و عدم خروج بول اگر
اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار است مجتمع آید و در مثانه علاجش ترطیب و تبرید است
و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و رباطها نشان
وی وجود آثار تشنج است و گاهی اگر بول بود اندک و نیز زود که بدیه یا در ادرار بخلاف
استرخا و علاجش ازالهٔ تشنج است بدانچه گذشت و اگر ارتفاع حقیه بود تدبیر وی
که خواهد آمد متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیارد تا بدفع گراید فقدان
حس از عدم احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران یا بلسان
چکانیدن است در احلیل و چیزهای خوشبو ضماد کردن و دارالاصول سرد و روغن بید انجیر
نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر مبتلا باشد بحی سعد مسدار و اگر
علم مثانه بود در تدبیر حلیه گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا افتد عضو مجاور

بود و بند میزان عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است بود و بر و فقار گو
و در سلس البول چنانکه گذشت و ما بگوییم فصل ۱۱ در تقطیر البول و اسباب و
از ضعف و احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد فصل ۱۲
در سلس البول یعنی برآمدن بی اراده و سببش اگر استرخاء مثانه بود یا سوء مزاج
گرم که بر مثانه افتد یا ورم که در عضلات مجاور افتد یا خلع مثانه بدو سببی که در ضعف
احتباس گفته شد و اگر شرب مدرات چون شراب و خربوزه و مانند آن بود ترک
نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود بعد ضربه و سقطه عارض شود دلیل فالج
اگر به داخل است جذب فقار نمایند مص محاجم یا تضمید زفت و اگر بخارج است رد
نمایند بدست و آنچه با انقطاع رباط مثانه انجامد علاج نپذیرد فصل ۱۳ در
بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین
و بازاله استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در سلس البول گذشت و بهترین حیل است
که از خواب مکرر برداند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این دوا باید
داد زیره کندر حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل سرشته شربتی
دو درم فصل ۱۴ در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده
بود نشانش دفع خروج خون صاف است بی درد و بی امتزاج
اندک اندک بیاید از انفتاح رگها است و آنچه بسیار آید از انشقاق رگها است و
علاجش فصد باسلیق است و صاف و قرص کهربا و قرص نفث الدم و دادن و
حجامت بر سفره و عانه نافع است و آنجا که حدت و بروت باشد آب سرد بر مثانه
ریزند و بر دارت ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و
بنفشه و گشنیز خالص منفعت سلیقی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود کر یا ثبت را از خو
چون توان کرد و بدل عسالی میزان گرهی دید پس اگر ضعف در گرده است

مایل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف دیگر ست مایل بسرخی و رقت باشد و
علاجش تقویت جگر ذکر کرده است جا اگر تا کل رگهای اعضای بولی بود نشان قروح
پیدا باشد و تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج الفع اشق

باب دوم

در امراض که بمردان مخصوص است و وی مشتمل بر چند فصل است

فصل اول

در نقصان باه و استعمال این عمل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان
باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت دارد و وی جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت سست
گردد

قسم اول

در ضعف شهوت و اسباب ضعف انواع است
یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح
که ماده شهوت است کم شود و نشان وی ضعف قوت است و تقدم جوع و علاجش
تقویت ست باغذیه لذیذه بود و نشان وی قلت خروج منی و حرارت است و او و موجبش و قوم
سوء مزاج است در آلات منی و تنفر از مائل و انقطاع از ضد و لیلی تولیت بر نوعیت
مزاج و علاجش تبدیل است سوم آنکه منی متحرک شود و لذع و دغدغه در ذات وی
نماند اگرچه متولد شود و کثیر بود و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید و انجره از وی نه
برآید شهوت پدید نیاید و نشان وی آن است که منی کثیر برآید و غلیظ بود و به
دشواری خارج شود و ابتدا انعوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول
قوی گردد و علاجش تسخین است باستعمال زرعونی و لبوب و معجون بزور و مانند
آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و موجب تضعیف باه باشد و علاجش
تکلف در اول کردن است بدین کار و نظر در لسا قد حیوانات و استماع کلام
جماع و تناول ادویه مهیجه مفید و جا قرچا بروغن منفر بلیته و آنه طلا کردن بر عانه
انثیین و قضیب ناصح پنجم آنکه امراز امور و همیه و نفس تمکن گیرد چون احتشام معقوله

در نفس ممکن گردد چون احتلام منقوله یا کراهیت او یا تخیل اگر [illegible]
علت شهوت زایل گردد با وجود صحت اعضا و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از اسباب
موثرات قویه است و علاجش دفع آن خیال و وهم است [illegible] شود...
قسم ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و ...
علاجش اصلاح آن عضو است قسم دوم در استحاله الت و سببش اگر
اگر ضعف بدن یا ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت
و تطویل [illegible] و عقب آن تضمید [illegible] در ترک
جماع لازم است و اگر علت تولد نفخ و ریح بود در اسفل بدن [illegible] از برودت
است یا حرارت یا یبوست حسب آن تدارک نمایند و این قسم از قوت بدن
و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهر است و اگر وقوع [illegible] از
فالج بود یا اعصاب یا التصاق [illegible] بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف نشان
وی تقدم سبب است و رقت منی و سهولت خروج [illegible] آنچه در فالج گذشت
و حقنه و حمول و مسوح [illegible] را در اینجا اثر تمام وارد و اگر الت [illegible] رسیدن
آب سرد منقبض و تجمع بگردد علاج پذیر نباشد اکنون چند دوا که به تعظیم قضیب مخصوص
اند ذکر کنیم اگر الت را [illegible] مسح شود [illegible] مانند آن بمالند بخرقه در
پیچانند و بالای آن زرفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجرب است و اگر [illegible]
مکرر [illegible] الت را [illegible] سازد و اگر بر روغن [illegible] نمایند [illegible]
و اوخراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن [illegible] طلا
نمایند همین عمل کنند فصل در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه
بود یا سبب برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقدان
آثار حرارت و علاجش تنقیه است به مسهلات گرم [illegible] و معجون خبث الحدید

[illegible]

و شراب قند و مشمش نافع و اگر شهد انه را سحق کند با عسل امتزند و بدیند لغایت سود و بلد

و اگر کثرت منی و غلبه چون بود تا آن او اعتدال قوام دارد کثرت منی است و قوت

و علاجش فصد است و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هر چه مقلل منی

تبرید است و تخم کاهو لغایت سود مند و اگر ضعف اعضا بود خاصه رئیسه آن

او است که با ضعف باه بود و ضعف عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو

فصل ۱۴ در کثرت شهوت و سببش اگر کثرت خون و منی بود و خوبی بدن بر آن گواهی

دهد و این را علاج نشاید گر و که ضرر دارد اما اگر ضرر را قصد کنند فصد و اسهال

و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافی است و غسل با آب

سرد نافع تر و اگر کثرت ماده منی بود فقط مع ضعف و قلت خون نشان او کثرت

منی و رقت و بیاض است و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم فنجنکشت

داده است و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف

اعضای رئیس نشان و ظهور ضعف است و در عضو رئیس مع قوت اعضای

منویه و علاجش تحذیر اعضای منی است و تقویت ضعف و اگر ظهور شود با قروح

احکه بود در اوعیه و مجاری منی نشان او غلبه شهوت است از جماع و انزال

تمام و بسرعت شدن و آنجا که شود متقرح شود و الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و

علاج قروح مثانه تدبیر است از فصد و اسهال و غیر آنها و اگر کثرت تولد نفخ بود

در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت نعوظ است و تقدم

چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دهند و اگر رطوبت زیاده باشد

ملطفات و محللات باد دهند و اگر سودا افزون باشد باسلیق

زنند و مسهلات سودا دهند فصل ۱۵ در قلت منی و دفع

وودی و سببش اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخاء

سبب این اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیهٔ وی بود تدبیرش در بعث انزال گذشت و اگر تشنج عضلهٔ اوعیهٔ منی بود نشان آن حرج منی ست بالنعوظ و سرعت و تواتر قضیب تدبیرش همین علامه و خصیه است و العلاج تشنج کوشیدن و اگر ضعف کرده بود که [illegible] او بگذارد و بر آید نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید غلیظ بر آید بی لذت و دقیق و آثار ضعف کرده پیدا بود و علاج ضعف کرده گذشت و این قسم را به سیلان مجاز و سیلان منی شمرده اند و الاولی الحقیقة سیلان تخم کرده است نه منی و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را نجوانش مشغول ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند اغتباط سیلان منی بر زنان افتد همان اسباب که ذکر کرده شد دگاه باشد که از استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن نشستن [illegible] و اینکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم جنگشت و بیخ سوسن هر یک دو درم کلنار و برگ گل هر یک یکنیم درم کوفته بیخته دو درم در سکنجبین یا آب غوره بدهند دیگر که غذی و دوی را سود دهد بیضهٔ نیمبرشت را انبج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند فصل ۵

در منی الدم و سببش ضعف خصیه و گرده است و علاجش حقنتین در روغن بنفشه [illegible] دن است اگر بی حرارت باشد و گرده را قوت دادن فصل ۶ در کثرت احتلام و علامت و علاجش همان است که در ورم منی گذشت و قطعه [illegible] بر پشت بستن بی واسطه محاذی گرده نفع دارد فصل ۷ در فریسموس و این مرضی است که قضیب دایم قایم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبهٔ خون بود تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و حجر [illegible] یا دشمن کبکار ببرند اکلا و طلا و در روغن سداب بمالند بر خایه و پشت فصل ۸

[illegible]

[illegible]

دور عقد لطیف و این مرضیست که وقت انزال منی بی اختیار بر آید و سببش ضعف
اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شیافهٔ ان اقاقیا
و برامک و کلنار و صمغ و کندر ساخته بر داشتن بخاصه وقت جماع مرد عسل بادام
مقعد چرب کردن و عند مباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در انبه و انزا
علت انثای بنر گویند و این مرضیست که در مقام مستقیم حکه پدید اید و جماع
کنانیدن خواهد و علاجش اگر از ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبهٔ مزاج ان توبه
است بضرب و استهانت **فصل ۱۰** در ورم انثیین و سببش اگر
خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت
علاجش بعد فصد و حجامت پشت و ساق روادعات طلا کنند و در ابتدا
بعده روادع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوطاست
و اگر بلغم بود بر خادته مباض بود و علاجش قی است و منضج و مسهل بلغم
دادن دارد با طلا و بخور با عسل ضماد کردن و اگر سودا باشد با
صلابت و کمودت باشد علاج ادویهٔ ملینه ضماد نمایند بعده منضج و مسهل
سودا دهند و اگر ریح بود عضو متنفخ باشد و آثار ماده دیگر نباشد علاجش
تکمید است و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند بقی و مسهل بپردازند اما قی در
امراض سفلی نافع است و بخطر قایده ورم که در کیس خصیه فقط بود ا کثرا صفرا
نحیف باشد و محسوس بود و آنچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تپ
و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین
و این از قبیل سمن است نه ورم علاج بیخ و شوکران و نفاح و حلبه خشخاش
و حکاکهٔ حجر الماس کنبتر ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این اگر بر پستانها بندند بزرگ
تدبیر و تقلیل غذا شرط است **فصل ۱۲** در عاقر و این مرضیست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف

[illegible]

قضیب مردان و در فرج زنان جبانیدن نافع بود و اصلاح غذا مفید

فصل [illegible] در وجع الانثیین و سببش اگر ورم بود ذکر ورم گفته شد و اگر ریح بود و

منتقل باشد تکمید و تدهین ادهان گرم کافی است و اگر سوء مزاج بود حار باشد

یا بارد مبدلات این بار گفته شد شراب و طلا و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود [illegible]

لازم است و ضماد [illegible] و [illegible] و عنب الثعلب و [illegible] ذکر [illegible] فصل [illegible] در تقلص

الخصیه و سببش برودت است که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و [illegible]

و تسخین فصل [illegible] در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که [illegible] مراق رود

و در ظاهر بدن هیچ نماند و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید

آید اما در ارتفاع اندک تحیر و وجع خفیف آسیبی نیست بلکه هرگاه درد هم [illegible] باشد [illegible]

دیر ماند آفت می آرد علاجش استحمام است و روغن فرفیون [illegible] مالیدن

و اگر بعد حمام و [illegible] محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و تدریج [illegible] فرود آرند فایده کامل

باشد که قضیب مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همان است که گفته

شد نزول خصیه فصل [illegible] در دوالی الصفن و وی آنست که رگهای کیس خصیه بر آمده

شود چنانچه در پای مردم [illegible] افتد و علاجش همان است که در دوالی پای بیاید و

صلابت اگر در کیس افتد بیاید چه در ورم صلب خصیه گذشت نایل شود فصل [illegible]

استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج [illegible] و [illegible]

[illegible] فصل [illegible] در قروح قضیب و خصیه

و دوالی [illegible] این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و [illegible] تر

کنند [illegible] اگر خون غالب بود تنقیه نمایند و دوم آنکه دیر مانده باشد [illegible]

باید [illegible] کنند [illegible] مرهم الاخوین [illegible] و [illegible] اسفیداج [illegible]

و دو درم [illegible] سازند فایده [illegible] حرقت بول و درد [illegible]

گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحه مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم
قضیب تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب و علاجش فصد
است و حجامت زانو و ران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل
بالیدن و سپیده بیضه طلا کردن فصل ۲۱ در شقاق قضیب علاجش از
شقاق مقعد گیرند فصل ۲۲ در ثآلیل و بثور و سلب که بر قضیب و نواحی آن پدید
آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا نمایند و به مبحث ثآلیل
مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سده مجاری قضیب و حبس ...
بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیره خرفه و تخم خربزه و لبلاب
دادن و سعبل بروغن بنفشه با دام بر قضیب نهادن و چون ...
گل و انزروت و خیار چکانند و احلیل و اگر وجع شدید بود دانگی افیون ... آمیزند و اگر خلط
لزج باشد که بچسبد در احلیل بول العسر آید بی حرقت و در بول خلط ظاهر شود و علاج
مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و در بن طبیخ بروغن بابونه قدری
اسفنج زرق نمودن در احلیل و اگر ثؤلول بود و بول العسر آید بی حرقت و بی حر و وجع
بلغم در بول علاجش اگر ثؤلول بخارج قریب بود صبر و سپیده از زیر بروغن گل بچکانند
اگر قوی الوجع باشد بفصد صافن حجامت بردارند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب سبب
کج شدن و سببش یا تشنج عصب بود یا در ... علاجش ...
است بمالیدن روغنها و حجران پس بدست راست کردن ... تا راست شود باب ۲
در امراض صفاق و ثرب و مراق بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشائی که زیر مراق
است صفاق خوانند و پرده غلیظ چربی را که زیر صفاق و ما من الحشاست ثرب خوانند
فصل اول در قیلة ... و آنست که ... صفاق که در ... ران واقع است بجانب
خصیه بگشاید یا پرده مذکور از بجای بشکافد سبب ضرب یا امتلا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند و مطلق [illegible]
نیز نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده [illegible] قرو اللحمی خوانند و این فصل [illegible]
ذکر کنم قسم اول در قیلة المعاء و نشان وی آن است که امعا فرود آید [illegible] بالا رود
و وقت رجوع قراقر کنند و درین قسم [illegible] باشد که قولنج افتد علاج [illegible] بالند و [illegible]
[illegible] برگردانند و اگر [illegible] دیگر [illegible] گرم [illegible] و در آبزن نشانند [illegible]
برین خصیه و کش ران و عانه نهند [illegible]
[illegible] مردم الاخوین و [illegible] و [illegible] و صبر [illegible]
[illegible] ماهی سرشته [illegible]
بربندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت باید که خفته باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] قسم دوم در قیلة [illegible] و
نشان وی [illegible] فرق [illegible]
[illegible] گذشت قسم سوم در قیلة الریح و نشان وی آن است که باسانی بالا رود و قراقر [illegible]
[illegible] و علاجش [illegible] بادشکن [illegible]
قسم چهارم در قیلة الماء و نشان او آن است که کیس خصیه سنگین [illegible]
[illegible] علاجش [illegible]
[illegible] قسم پنجم در قیلة که قرو اللحمی گویند و نشان
او غلظت و صلابت [illegible] که در کیس خصیه [illegible]
و بهمین فرق [illegible] در ورم صلب خصیه [illegible]
[illegible] فصل ۲ در فتق مراق [illegible]
فتق [illegible] باید دانست که گاه باشد صفاق از جای ناف بالاتر

[illegible]

یا فروتر از ان پاره شود و مراق سالم باشد پس آنچه با تحت صفاق که جدا از صفاق
بالا تر آید و مراق را از انجا ملتصق نمایند همچنان نگاه باشند که در محل آید یعنی کشتر
ران شق و صفاق افتد در انجا شود بدر آید و فتق السبلی والارنبیه بیشتر زنان را شود
علاج بس لیکن از محل است بر باید فتیل و عصابه محکم و ادویه و نیز مرهم البته که در
قبل کنیم و میدانند که این مرض نمیشود و عمر نیز زیاده برین نیست که زیاده شدن
فایده در ابتدای قیل و فتق داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پا را که رفع کند
اندر همچنان رگ سطبر که در بیخ تر انگشت است از دست مخالف علت داغ دادن
فصل ۳ در نتو السره و دوی اکر یوم ولادت شده باشد سبب بریدن
قطع ناف یا سببی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بربط رفاید و جزآن
تا چون مستحکم شود به نیکرد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق انجا باشد
یا از اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه
در طبلی میشود یا از روئیدن گوشت زاید در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی
زیر پوست و گرد آمدن خون انجا نشان فتق بر گشتن فرو نشستن عند الغمز یا قرار
یا بی قراری نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین الملمس و ازدیاد و نقصان
شتر از یادانگیزه و کلا سر با دو نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت
نشان آن جمع خون از رنگ سیاه یا تیره بودن هست علاج آنچه از فتق باشد
گذشت تدبیرش و آنچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی
گیرند و آنچه از روئیدن گوشت باشد لیترش مگسند و آنچه از اجتماع خون
باشد زلو پران چسپانند و ادویه قابض که ذهن رگها باشد و در زیر عکاف
دیگر یا فته ضماد سازند تا از بر ناید باب ۲ در امراض که مخصوص بزنان است
فصل ۱ در عقر یعنی حمل نگرفتن سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا تر یا خشک

فصل ۱ در نعمی حمل نکردن و سبب آن اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس
یا سازج یا بادی علاجش حسب سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم [illegible]
و غلظت و سواد خون است و دلیل برودت رقت و دیر برآمدن حیض و عدم [illegible]
و دلیل یبوست خشکی فرج است و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت
است از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه [illegible]
بود از لون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاج
تهزیل است و اگر فرط لاغری بود علاجش تسمین است و اگر حبس حیض بود علاج
ادرار او و اگر ورم رحم یا ناسور یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب
است و هریکی از ین در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظه بود که در رحم تولد کند
نشان انتفاخ عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع باواز و علاجش کسر باد
و مجمره نادری نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درهم همراه ماء الاصول هر روز دادن
و بگویند طبیب خلا کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا ثالول
یا ثولول و مانند آن هرچه سد فم او شود علاجش ازاله سبب چنانچه باید و در
این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان
سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم است وقت جماع و علاجش میلان رحم
می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال و حرکت
عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب است فائده
گاه باشد که عقر از جانب مرد بود در ین صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج منی وی
[illegible] حقیقت عضو [illegible] شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد
بود یا لخاصیة [illegible] هرگز بار نمی آرند عقر حقیقی که این علاج نیست بالجمله
[illegible]
[illegible]

براده دندان فیل یکمثقال بخورند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از آن نوشانند
دیگر سنبل با بها خصوص که عنبر یا به خرگوش فرزجه فرمایند متصل بپاک شدن حیض
و مختصر سبب مجامعت نمایند فصل ۱۲ در ذکر اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین
و سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه و علاجش منع سبب کافی است و تفصیل
اسبابش از عقم جویند که این هردو متحد الاسباب اند و اکثر فصل ۱۳ در عسر ولادت
تدبیر و حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست و طریق صواب در حق حبالی خاصه
آنانکه ولادت ایشان بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم
و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بر روی ریزند و در آبزن
نشانند و تسهیل نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و
از زن باید که از بول و غایط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای و ترشیها احتراز
کند و بر درد صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله به روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید
دیگر ادویه که بالخاصیه عسر ولادت را لیسر سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست
چپ دهند دیگر لیسه بر زانوی راست بندند دیگر دارچینی بخورانند و اگر علتی باشد
بپیه ستر آمیزند و بر ناف نهند زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست
خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و لبلبت بعضه با نخود آب آمیزند و بخورانند
مجربست و حوامل را عطریات بسیار نباید نمایند خصوص وقت وضع که قطعا
مجوز نیست فصل ۱۴ در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین آنست
که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش مبادرت در اخراج
است باید که مشکطرامشیع و برسیاوشان و ابهل هریک سه درم ترمس لیودینه هریک
بجوشانند و باده مثقال نبات بنوشانند غطه آورد نشانید اگر کندش و شونیز و حرزان حبل

آمدن کیرد دهن و بینی اثرا بگیرند تا قوت عطسه در دن افتد و بمدد و بدوا گر پوست مار و
سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن برحم رسانند زود برآرد و اگر هیچ حیله برنیاید
قطع جنین باید کرد و قوابل که این کار مخصوص ایشان است طریق آنرا میدانند فصل ۵ در احتباس
نفاس و تدبیر وی اگر احتباس طمث جوید بیان ادویه که درو رحم را گرم کند بعضی از آن
را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر خیر خیر نیم گرم
کنند و ابدست نمایند دیگر سم استخوان خرد و خرد کنند دیگر آب بسفیر فحوه بنشانند دیگر
طبیخ خبازی نوشانند و برحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توان داد پوست
خشخاش یعنی کوکنار در آب ترنمایند قدری از آن نوشانند آنچه که اه با شند
که باسقاط حاجت می افتد و تا ضرورت نبود ارتکاب این نشاید خصوص بعد ظهور حیات
و تدابیر اسقاط آنست فتیله از کاغذ یافته بدهن رحم گذارند و اگر این را بقطران یا
با بخطل یا بطبیخ او یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر اگر نیم درم سداب
سه درم مر بکوبند و بطبیخ ابهل و نمد بسیج و شام این یک شربت است و مقدار آن شربت
باشند دیگر تریاق اربعه مجرب است و برچه در اخراج مشیمه و جنین میت است نافع هنگام
اسقاط بخست استحکام و ند بهین شکم بروغن بید انجیر و شراب مراق چرب لازم است
بعده سقطات لکار بستن پس از اسقاط مقل و جز دل بخور کنند بر رحم تا خون سایل شود
و غلیظ نگردد فایده هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش آنست که بعد از جماع زن
۱۷ جهیدن فرمایند هفت یا نه بار و فوراً برخیزاند بعد انزال عطسه آورند
و سر قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن منی بلغزاند دیگر فلفل بعد جماع بردارند
دیگر سرگین موش با شهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سرگین فیل خشک
کنند و با شهد بخورانند زن را فصل ۶ در رجا و این مرضی است منشأ
حمل و فرق درین و در حمل از تجاذب هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست

برزنان و بچگان فرق و درد جای استسقا بر ما هران بالجمله اصلاحی که درینجا میباشند از بهر
فارق است و سببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب اخلاط
یا تولد ریح بود در عضو گذشت و اگر تولد صورتی ناقص لحمی در رحم جهت احتمالش برآن بان
فقط تدبیرش اسقاط است بمسقطات جنین **فصل** در کثرت طمث یعنی افراط خون
حیض و انچه در غیر معتاد آید مسمی است باستحاضه و سببش اگر بسیاری خون بود و آثار امتلا
پیدا بود علاجش تقلیل است و اماله بربط ثدیین و وضع محاجم برآن و بعد فصد جهت
قبض قرص کهربا دهند و بشافه ممسک بر آن نهند و اگر رقت و حدت خون بود و آثار صفرا
پیدا بود علاجش تنقیه است و تغلیظ خون و قرص شافه که در دموی گذشت بکار
بستن و صندل بر عانه طلا کردن و اگر کثرت مائیت بود و آثار بلغم پیدا بود و خون
رقیق و سپید آید علاجش تنقیه تخفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود و سیاهی خون
یا کمودت یا خضرت آن گواهی دهد علاجش تنقیه سوداست بفصد و اسهال و اگر
بواسیر الرحم یا قروح آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق رگهائی رحم بود از عسر ولادت
تدبیرش از قروح و شقاق رحم جویند و اگر زوال البکارت بود علاجش شراب قابض
نشایند لیت الطبیخ فالصفات قبل شستن و بروغن گل حب ساختن و خاکستر درخت
انگور بر خرقه نهاده بر فاده مانند بر فرج بستن و فادزهر با دوغ سائیده دادن و
شقاق را مرهم تدارک کردن **فصل** در قروح و جروح رحم و نشان وی گردد
وجست و خروج ریم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم آمیخته بالجمله قرحه جای ریم
نباشند علاج تا که جراحت ریم نکرده باشد و ماکمی بود فصد کنند و صلاح
غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه قرصیه تا البسه بکار برند اما اگر جراحت ریم
آلند یا ورم سرد بد قرحه این باشد تدبیرش حقنه برحم کردن ست بروغن گل
و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته با چیزی که ... و بعده مرهم باسلیقون بر دخرق

حل حقنه نمایند تا نفع کند و اگر قرحه در عنق رحم بود فرزجه ادویه مذکوره کفایت کند
و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر حل کرده با صوف یا پنبه حمول کردن در
تنقیه رحم نفع تمام دارد و عنبر شده و جمع فربیون و زعفران [illegible] حمول سازند
فصل ۹ در شقاق رحم نشان او آنکه درد و وجع ست وقت جماع و برآمدن ذکر خون
آلوده خاصه اگر در عنق بود علاجش مراهم که در شقاق مقعد بکار کنند و مرهم باسلیقون
با سپیده در روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه باشد که بسبب ولادت یا ازاله
بکارت حجابی که میان رحم و قبل واقع است تنگ شود علاجش مرهم از مغز ساق گاو
و موم سپید و پیه کرده بر کنند و سنگ جراحت کثیر المقدار رسانیده بر قا و نهاده بر بندند
فصل ۱۰ در حکه رحم علاجش بعد تنقیه بالحقنه شق الابلق سنود از سرچه باشد بر سر نهند
ترک بود دینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و مثلث یا شراب یا سرکه بیخته
فصل ۱۱ در آواسیر ساختن سپنت بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکه ثقل را نیز بجانست اگر
فصل ۱۲ در بثور دومی یا تخم چون لو اسیر مقعد بود و علاجش بجانست که در لو اسیر مقعد گذشته
رحم و بمس معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست و مرهم اسفیداج
فصل ۱۳ در ثالیل رحم و این نیز مالیدن اگر بثور رحم بود و گردد اگر بثور عابر باشد
بمس معلوم شود علاجش فصد و اسهال سودا ست
و طبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن
فصل ۱۴ در ناصور رحم و مراهم شستن
فصل ۱۵ قرحه مزمنه و تدبیرش گذشت
در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم
علاجش تنقیه و تخفیف ست و مراعات حرارت و برودت
مزاج فصل ۱۶ در سیلان منی از زنان و فرق در

در رطوبت ومنی انست که رطوبت با عفونت باشد ومنی سپید تر وبا قوام تر از آنست
رطوبت بود وعلاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت فصل
در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود تا آن وی نحافت
بدن است وجز آن از لوازم وی وعلاجش افزودن خون است با غذیهٔ مقویه واگر
غلظت خون بود وسبب برودت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب ووجود
آثار برو پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است واستعمال ملطفات مجرب وتجربه
واگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت است یا برودت
یا یبوست وحسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد واگر موجب انسداد انضمام
فم رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از آفات کثرت فصد در بازو
وتقلیل غذا لازم است واگر رتق بود چاره اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند گشته
علاجش تهزیل است واگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند فصل ۱۸
در رتق وروی انست که چیزی زاید بر فم فرج یا مابین فرج وفم رحم
پدید آید اول مانع دخول قضیب است وثانی مانع دخول تام وثالث مانع دخول
نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را وعلاجش دستکاری است فصل ۱۹
در نتوء رحم یعنی بروز رحم ودلیل آن خروج جسمی است که در عانه وقطن ومقعد
درد عظیم پدید آید وگاه از وی عطسه افتد ودر فرج جسمی برآمده محسوس شود علاجش
انست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه وتنقیه مثانه بمدرات بعده رحم را
زنبق یا گل بگیرند وقدری روغن خلوق وقدری غالیه بیرون در آن آمیزند و
نیم گرم در رحم چکانند وبران بمالند پس بر پشت خوابانند ودرانها بردارند
گشاده باشند وبهم نپیوندند دایه را فرمایند تا از مرغزی گرد ساخته ولطیف
قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده ودر فتیق یا اقاقیا ومشک

داد و به هر خیه ضماد نمایند و به همین تدبیر ملازم باشند و اگر دیر شده

انجیر و خرنوب شامی و بطبیخ او حقنه رحم نمایند و جرم ایشان کوفته در رحم

ورم بر خانه ضماد سازند و بعد النضج به تنقیه رحم و اندمال کوشند چنانچه گذشته

فصل ۳ در سرطان رحم و این اکثر عقب ورم گرم خیزد و نشان او

صلابت و حرارت و ضربانست و درد تا حجاب با سینه بر آمدن پشت

پای متورم شدن و هر چند مرض مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت

نگیرد باصلاح همی کوشند و باستعمال مراهم در نشان قرحه و خراج و مرهم

خاصیتی عجب دارد جهت تنقیه سودا گاه گاه فصد و اسهال الارحم سبت و

اعانت بر ترطیب واجب فصل ۴ در اختناق رحم و این مرض مشابه است به صرع

و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط

بسیار که بسر گه چیزی نمی شنود علاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع

گذشته الا آنکه چیزهای خوش قطعا نبویانند بلکه دود چیزهای بدبو سوزند

و قطرها در رحم [illegible] غذا کنند و اگر جماع ممکن باشد نمایند اگر عدم جماع

و منی باعث بوده باشد لفظ تمام دیده و آنجا که حبس طمث موجب بود

فرجه [illegible] و در حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت

توان کرد فصل ۵ در اجتماع آب در رحم و نشان او صلابت

عفنست و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی [illegible] گاهی رطوبت از رحم

بالا آید علاج تنقیه و مدرات دادن و آنچه از بهر استسقای و سیلان رحم

گذشته بکار بستن و رجوع در ریاضت لفظ تمام دارد گویند خرق سپید

حمول کردن اکثر وارد فصل ۶ در قطع رحم و نشان او انتفاخ عانه

مع الوجع و آواز دادن دست چون آواز طبل برآمدن لهذا بعضی در قطع [illegible]

دعا قوما بزبان شیر ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد **باب ۲۲**

در امراض ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد **فصل ۱**
در حدبه و آن زوال فقارست بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد اگر بقدام
بود حدبة المقدم و تقعیع نامند و اگر بیمین یا یسار باشد التواء خوانند اما حدبه بخلف
نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین است و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم عضله
نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار
نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج رباط مذکور پنجم سقطه و ضربه اما آنچه سببش باد غلیظ
باشد مسمی بریاح الافرسه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی حاده
و علامت باد شدت وجع است بی تب و علامت رطوبت سپیدی پوست
و تقدم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهرست علاج در ورمی فصد و تلیین
کنند و حسب حاجت ضمده استعمال نمایند و همه آنچه تدبیر ورم است بعمل آرند و در ریحی
آنچه بریح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بریحی و در تشنجی
آنچه در بحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی جهره را بجا آرند و اگر
فرو رفته باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل با قدری
عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون سو باشد بر آن بید و هر چوب که بود [illegible] برداده
فالینه ضماد نمایند جهت محافظت **فصل ۲** در وجع ظهر یعنی درد پشت و
سببش اگر وقوع سوء مزاج ساذج بود دلیلش نشان او احساس سردی است و
[illegible] ثقل و امتناع از حرکت علاجش تسخین است اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود
دران با انصباب وی بران نشان او وجع مع الثقل است پس تقدم تناول
چیزهای بلغم [illegible] بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقیب غضب و تعب و جز
آن که تحریک ماده نمایند بر انصباب شاهد باشند و علاجش تنقیه است و استعمال [illegible]

القيء اما در انجاکه بلغم منصب شده باشد تضمید محللات و اکثر کفایت کند بی تنقیه

واگر بداخل رحم بود در ظهور نشانش همانست که در انثیابی رفت الا تفریق کردن

نباشد یا کمتر باشد اما در اکثر درد منتقل بود و علاجش ترک جماع است و تدهین پشت به روغن

گل و سورنجان واگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را واگر ضعف گلیه بود علامت و علاج

آن گذشت واگر امتلای رگ پشت باشد از خون نشانش همی است که از ابتدای فقرات

پشت تا قطن درد کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض است و تبرید و تبرید

طلاء واگر بمشارکت رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض می شود جهت

فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض است و تدهین پشت بروغن گل

فصل ۳ در وجع خاصره و اسباب و علامت و علاجش از وجع ظهر جوید

فصل ۴ در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام است که این درد

یا ورم باشد یا بی ورم یا جمله انچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و انچه

از ورک بجز و بر پای فرود آید عرق النسا خوانند و انچه در مفصل کعب یا در

انگشتان پا می افتد نقرس گویند و اینها بیشتر در ابهام پای شود اما انچه در مفصل

اطراف افتد نامی علحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل است مسمی

وچونکه سایر اقسامش در اسباب و علاج متحد ند تدبیر کلی نوشته می آید در بعض

امور که مخصوص صد اشاره بیان کرده خواهد شد بدانکه سبب وی اگر سوء

مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی انست که بتدریج حادث شود

و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار خصوص هر کیفیت بر وجود ان گواهی دهد علاجش تعدیل

است ... طلاء ... سوء مزاج رطب ... سبب

وجع می شود واگر کثرت خون باشد ... حمرت

عضو است ... و ضربان و علاج اینش

[illegible]

فصد است از طرف مخالف اگر علت در دراز یکطرف بود والا از هر دو طرف و الشاید
علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر جوکه باشد خون و اگر بدید بود
حسب حاجت تلیین شکم کنند و شربت معدل دهند و در ابتدا و تزاید روادع خاص طلا
نمایند اما بعد فصد و عدم شدت در محللات نیز بیفزایند و قریب بانتهاء مرخیات ضماد
سازند چون [illegible] و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل و بابونه بکار برند
ضماد و نطول الا و اگر فساد خون بود و سبب احتقان صفرا در وی آثار صفرا نیز پیدا بود و چون
شدید نیست [illegible] در ابتدا علاجش نیز فصد است و تلیین اما در ینجا باخراج خون
کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات
اصلا در ینجا نشاید و سکنجبین در ینجا بهترین انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر
صفرا بود آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل است و قی نفع تمام دارد
و بفصد حاجت نیست و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادرست که پدید آید
و اگر بلغم بود نشان وی کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاجش قی است و اگر
کفایت نکنند بمنضج و مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات حاره دهند و در ینجا
هیچگاه روادع صرف و محلل صرف بکار نتوان گرفت و اگر سودا بود نشانش او کمودت
لون است و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت در ورم و علاجش فصد است و تنقیه
سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه فایده چون فصد کنند رگ وسیع زنند
پس اگر خون غلیظ بود و سیاه آید وافر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید زود بند کنند
و تلطیف ماده کوشند و بعد فصد بپردازند و اگر ریح بود نشانش او انتقال
درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری
دادن است و روغن گل مالیدن و به تنقیه بلغم و بتجوید هضم متوجه بودن و نوعی است
از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و انرا می شکند و فاسد می سازد

[illegible]

طب الاکبر ۱۲

سبب آنست که در یبس عروق خون و تنقیه صفرا ست تکمیله وجع المفاصل
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام
نافع است اکلا و طلاء خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل انیسون
با مصطکی را ضم کنند و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا
عضلات مفاصل را آسیب نرسد و کرا دو مسکن وجع سورنجان سپید و نبات
ساده که فته بخته سه درم با بهار دهند دیگر کشنیز خشک سه درم با هم چند شکر
بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با هم چند شکر دهند دیگر اسفیوش در آب گرم
لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر طلا با سرکه طلا سازند فائده اگر از استعمال
روادع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن دوا را از دور از
عضو بردارند و طبیخ بابونه و حلبه تنطیل نمایند بر آن عضو تا ماده از دماغ بجوش خود
بازگردد و هرگاه در وجع الورک و عرق النسا دوا سود نکند داغ دهند بر ورک و پشت
و بر بن قالنگ و عرق النسا گشودن و رگ عرق النسا گشودن در عرق النسا نیز نافع است
و نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط در داغ انگشت آهنی گرم کنند و بالا
از بن قالنگ به پشت انگشت داغ دهند و در عرض یکدا غ بیخ خنصر و بنصر پشت پای
نمایند و استعمال حب سی جیلی و بسیر الطب محافظت اثر تام دارد در ازاله وجع و ابراء
مفاصل و غیر آن فصل ۵ در دوالی و آن دوی است که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود
شقیقه سودا و بلغم است و علاج فصد و اسهال و رگهای مذکور را فصد کردن تا از ذات
آن ماده برآید و پس از ظهور خت سپیده بیضه بر ساق طلا کنند یا بر بندند باشند
تا ماده دیگر نریزد فصل ۶ در داء الفیل و آن دوی است که پای مریض چون پای پیل
نماید و علاجش نیز همانست که بدوالی گذشت و اگر شدید بود متعرض نباید شد
فصل ۷ در وجع العقب یعنی درد پاشنه و سببش اگر

[illegible]

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود اسفیداج کافوری با آب یا گلاب نهند و آب
سرد بر ریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشاردن موزه بود تدبیرش همان است و
اگر انصباب مواد بود اگر ماده خون است فصد و اگر دیگرست فی الجمله اسهال باید فرمود و
در حار روغن گل و در بارد روغن بابونه و روغن قسط مالند فصل [illegible] در وجع
کف الرجل و این مرضی ست که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود و ضماد
عدس در سرکه پخته ضماد کردن است و اگر خون غالب بود فصد صافن مقدم دارند
باب ۲۴ در حمیات یعنی تبها و این سه گونه باشند حمی یومی و حمی خلطی و
حمی دقی فصل ۱ در حمی یوم و این تبی ست که بروح تعلق دارد و اصالة و در
اکثر یک روز زایل میشود لهذا بدین نام مسمی ست و وی حسب سبب باسمی
مخصوص ست چنانچه حمی همی و فرحی و فکری و غضبی و فزعی و سهری
و تعبی و استفراغی و وجعی و تخمی و جوعی و عطشی و سددی
و احتقانی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و
نزلی و خرابی و زجیری و حمی هر یک معلوم است و هر واحد ازین اسباب
چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تب می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر
بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تب را نیز بهمان روح مضاف سازند
چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبیعی از ظهور [illegible] در روح ازین
اسبابش توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم علی الاطلاق
آنست که حرارت او یکسان بود غیر سوزان بمثابه حرارتی که از ریاضت میشود
و از آثار عفن و دق مبرا بود و اگر بیک شبانه روز منقضی شود و بشتر بلکه منتقل بحمی دیگر
نشود [illegible] سبب است [illegible] بود و بدانند که درین تب
[illegible] در حمی و ایضا استفراغ نفرمایند مگر در سددی که سبب [illegible]

[illegible]

استلا بود و در استحصافی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود

باشد و در منزلی که جاری بود پوشیده نمانده که اینک و ریاضت معتدل و استحمام در معتدله شتا

انفع است و در سددی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد

و سددی آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود داما تفتیحی آنست که از ترک ریاضت

یا ترک استحمام و مانند آن هر چه تحلل معتاد باشد واقع شود خواه لسده انجامد

یا نه و حیری اگر چه بجو دیگر امراض نیز خالی از آن نیست که احداث تب مذکور بوجیع

میکند یا باستغراغ اما تخصیص او بذکر تحلیل بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر

اتفاق **فصل ۲** در حمی خلطی و چون خلط چهار است بچهار قسم این فصل منقسم

شده **قسم اول** در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون

گرم شود فقط و افزون گردد و تب آرد و آن آنکه متعفن شود **دوم آنکه**

متعفن شود و این تب را علی الاطلاق مطبقه خوانند و انرا که غیر عفنی است

سونوخس باشد و نشان این تب از آثار غلبه خون یا + + عفونت آن و انضمام

از یک بار بدن تب و نیا بدن عرق پوشیده نیست و در عفنی تعفن در بول و براز لازم

است و کذلک همه اعراض در نوبات بود نسبت سونوخس و علاج این تب اخراج

خونست بهر وجه که ممکن و اسهال باشد و حسب حاجت بتلطیفه و تصفیه کوشیدن با انجاح

فرا اط تبرید درین تب نیح مست تا به بیشتر غشی بنجامد و در سونوخس خون هر چند

بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون باشد تغلیظ

کنند شربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند سکنجبین بماده و هر چه بلیغ

طبیعت ست باید داد و هر گاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی

سبز بقدر ربعت درم لبتانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین امیز

[illegible]

آمیخته و شربت سکنجبین عنصلی باید کرد و اگر عوض حموضات چیزی دیگر دهند که هم تب را
نفع دهد و سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین شب عناب خیسانیده با جوشانیده
آب وی بکرات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد خاصه انجا
که تغلیظ مطلوب باشد و همین فقط در تصفیه خون کفایت دارد و آب آلو نیز نافع تراست
و سرفه را هم بسیار مضر نیست قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفرا
و غیره در مقدمه کتاب گذشت درینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل رگها عفن شود
تب لازم می باشد و یکروز درمیان اشتداد میکند و این را غب لازمه میگویند
پس اگر ماده مذکور در رگها حوالی دل و معده باشد عوارض شدید باشد و این را غب
محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود غب دایره نامند پس انجا که ماده صفرا خالص بود
غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب او شدید باشد چنانچه امتیاز
بینهما نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب شدید نبود شطر الغب خوانند
بالجمله خاصه خالصه دایره است که یکروز آید دیگر روز نه مگر آنکه دو غب جمع آیند و
خاصه غیر خالصه دایره است که یکروز شدت آید و دوم روز نیز اندکی تغیر پدید آید
و با شطر الغب که هر دو ماده آن خارج عروق عفن باشد خالصه ولیست که یکروز
آثار تب بلغم پدید آید و روز دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز
نوبت کند و صفراوی یکروز درمیان و اگر هر دو داخل عروق باشند آثار هر دو لازم
باشند و مع ذلک یکروز درمیان تغیری زاید پدید آید و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم
خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و درینجا نیز یک روز
درمیان اشتداد لازم است کما لا یخفی و این هر سه نوع از شطر الغب غیر خالصه
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نماید

واین نوع نسبت بطر الغب خالصه موصوفست و باید که غب خالص لازم زیاده
از یک هفته و غب خالص غیر زیاده بر هفت نوبت کرد و هفته باشد یکی باشد
نبند طبیکه سوء تدبیر نشود و علاج ظاهرست که ماده صفرا احتیاج بتبرید و ترطیب است
و مغلظ و تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن بدانستکه در انجا ماده داخل رگها بود از
در نمیه تنقیه بدکرد و نضج ماده بیشتر مراعات باید نمود و مگر محرقه صفراوی که تبرید بیشتر
مطلوبست تا بقدر نضج امالا در محرقه که ماده دران نسبت بحرارت غالب تر باشد که در نضج
نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید را افزایند و در
تب اگر خون نیز غالب باشد و بول سرخ و غلیظ باشد فصد نمود را
خاصه ماده داخل رگها بود اما جرائی که در دموی کنند بفصد در نجا خون
و خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج صفرا منع از فصد در صفراوی که گفته اند
مقدر بسیکه صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانستکه در حمیات
اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سرما و لرزه آغاز کنند سکنجبین
آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا قی باید و اگر چه بر آید بقوت تهوع البته
تحلیل می باید و لرزه ساکن میشود و چون تب فرود آید باشوربه فرمایند و یا بهایا کنند
حرارت از سر فرو کنند و سکنجبین بدین وقت بسیار موافق است و تمر هندی حسب میل ماده در تب
باید کرد مثلا اگر با غثیان بود دانی نموده قی فرمایند و اگر با قراقر بود مسهل
با تقاضای بول بود و فراغت نباید مدرات نوشانند و اگر با ندادت پوست بود
و عرق خوب نباید تعریق فرمایند و انجا که میل ماده بهیچ جانب نبود اسهال
بهای گرم اولی تر است که ترنجبین تمر هندی همراه آلو یا تمر هندی و تا که کار از آب
چیزهای دیگر دادن نشاید بجز بلیلین مبارک و انجا که صفرای خالص بود پیش از نضج
بلکه بلیلین هم ندهند مگر اگر ماده لزج بود و هرچه که تمام پیشتر ... تبرید کمتر کنند مگر آنکه

[illegible]

آنکه بلغم شور باشد که غذا آنجا بجز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تب با جنس و فصل
و نوع و ترکیب [illegible] مفهوم نشود [illegible] العلاج نشاید بود و قرص گل [illegible] مرکب
بسیار نافع است و سکنجبین با گلقند [illegible] و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط
عرق است و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطسه متواتر و غشی و [illegible]
آن و تدبیر هر یک از محلش جو نیند با رعایت ترتیب محافظت قوانین و نوبت [illegible]
از صفراوی که [illegible] گرم بود و بیرون سرد و این تب [illegible] است [illegible] نشان [illegible]
لزوم تب است و نوبت غب مشتد شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن
و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غب خالصه است و سکنجبین با گلقند
نافع بود و علتست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از
حمی غشی بگیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم
در حمی بلغمی و ماده وی اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند و این لثقه اگر بلغم شور
بود در عروق و نواحی دل و معده باشد ایضا [illegible] است به محرقه اما در محرقه صفرا
و محرقه بلغمی از ظهور آثاری که به هر ماده مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج
رگها عفن شود نایبه نامند و سواطیه خوانند اما لثقه لازم باشد و بی لرزه اگر چه
زیرا که هر روز نوبت دارد ۱۲
فاتر شود لیکن محسوس نباشد فتور او [illegible] به یکبارگی در بار فرود انگیزد و دیگر آثار بلغم
[illegible]
پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید و سر چون که
باشد حرارت این بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا القشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه
برد شدید بود و نشان حلو آن که برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی [illegible]
پخته باشند و [illegible] که در وی [illegible] بادیان و تخم [illegible] مطبوخ بود دهند و [illegible]

[illegible]

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته فی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوصاً وقت تنقیه
نوبت و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه به آسانی برآید بهتر است مبالغه
باید کرد و گاه گاه انیسون همراه گلقند خوردن و بودنیه و مصطکی خاییدن لازم داشتند
و بعد نضج تام مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوای تبرید بقدر
حاجت دادن و صبح پنج درم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین
عسلی نوشانیدن نافع است بشرطیکه رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین
باشد فصد تجویز است و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ
قرص گل اثر تمام دارد و اگر بخواه کوفته بیخته با شهد آمیزند و سه درم بدهند تب بلغمی
کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع کرد و غاریقون یک درم با عسل
کنند و در لثه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نایبه کنند
نتوان کرد و جایی که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعی است از حمی بلغمی
که درون سرد باشد بیرون گرم و این را حمی الفیالوس گویند و نوعی است از آن
که درون گرم بود و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نایبه
افتد و طریق علاج آنست که گذشت **فائده** گاه باشد که لیفوریا صفراوی
باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی دیگر است از بلغمی که در وی حرارت و برودت
معاً محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر است که برودت در باطن باشد و ظاهر
بحال اصلی بود و لرزه یا دوار فتد بلی حرارت و این سرد و نام ندارد و نوعی
دیگر است که در روز آید و در شب فرود آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر ضد این است و
این را لیلی نامند اینهمه بلطیف است خلط و چنان که گذشت **قسم چهارم** در
حمیات سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و
وی لزوم تب است و مع ذلک دوره در میان داده مشتد شدن و اگر خارج عروق

[illegible]

بود ربع دائره خوانند و بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب
روز ترک چهارم روز ست ربع می نامند و بر همین قیاس نامید اسامی این حمیات را
که تسمیه وی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن
و تسع و عشر همه بکسر الاول در زنا ده برین نیز مشهور ست اما ربع کثیر الوقوع ست
نسبت با خواتش و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی انکه از عفونت سودای طبیعی بود
و تقدم تناول چیزها سودا افزا و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای
غیر طبیعی افتد و چون متحقق ست هر خلط که بسوزد سودای غیر طبیعی می شود پس
ربع یا دموی باشد یا صفراوی و بلغمی یا سوداوی و ظهور آثار هریک ازین اخلاط
بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود میگذرد
و پوشیده نماند که تب ربع از جمله امراض مزمنه ست اکثر دیر میماند و باشد که در
پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام انست
که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد
و هر چه از جنس میوه تر باشد و آنچه باد انگیز و هر چه گرم خشک و آنچه سریع التعفن بود منع
نمایند و مهما امکن در نضج کوشند بچیزهای مرطب غذا و دوا و پس از نضج تنقیه نمایند
حسب الخلط بدفعات و در دموی فصد فرمایند اما بعد دو نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد تجویز
اما پس از نضج مگر در صفراوی و جایی که خون سرخ و صاف آید نشاید گرفت البته و از انکه
این تب دیر میکشد مراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر ماه
فصد باسلیق کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت گهری پیش از آمدن تب محجمه
بر پشت نهادن و بسیار مکیدن ظاهر النفع ست **فایده** حمیات که ترکیب افتد کثیر بود و باسمی
علاحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنرا که بالفاظ مسدوده
مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی انکه تب [illegible]

[illegible]

اندر بود دیگر و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تب یکبار دو
دیگر تب سر بر آرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تب معاً گیرند جدا جدا
آنها معاً باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاج چنین تبها
نمایند تحقیق نموده و هر چه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل**
در حمی دق و دق آنست که حرارت غریبه با عضای اصلی خصوص بدل آورد و
رطوبات طبیعی بدن را نشر و عود افنا نماید و این تب تا آلوده باشد است بمجرد دق برا
نمی خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گداز در اعضا افتد ذبول نامند و چون
ازین هم تجاوز کند و مومی بنحیف گیرد مفتت و مخشف گویند و در هر وقت تدارک
مشکل است و علامت دق مفرد آنست که تب نرم لازم باشد و بعد خوردن
غذا برافروزد و نبض صلب ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت
و عظم نماید و چیزی در بول پدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت
باصلاح غذا و ماوی و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تب نافع است اگر یابند و دیگر
بازبود و طریق شربت بنها از مسطورات جوشیده و درین مرض هر چه ممکن بتقویت اعضا
رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه
ضعف پدید آید بار اللحم بکو چیزی ست و بدانکه مرضی ست مشابه بدق که اطبا
آنرا دق الشیخوخة نامند و دق الهرم خوانند و وی آنست که حال جوانان مشابه
بپیران شود و حال پیران خراب تر ازانکه بود گردد با حرارت و وی بیشتر پیران را
افتد و جوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سر شدن دست از افراط تبرید در
حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا موجبی دیگر و علاج چنین تعدیل مزاج
باستعمال آنچه گرم تر بود نه با فراط و گاه گاه عسل لیسیدن نافع است و اگر متحکم شود متعذر
البرء ست ما دست از تدبیر باز مدارند که بهلاک بعاجل تنجا مد و دق زده سودمند

ست خصوص همراه عسل یا جلاب ماء اللحم نیز دهند بقیه بدستور فصل [illegible]

در حمی جدری و حصبه و نشان اینها تا سه عظیم است و در [illegible] و خاریدن بینی و

آمدن اشک و ترسیدن [illegible] بیدار شدن [illegible] حصبه تا سه [illegible] باشد [illegible] درد کمر در این

[illegible] نسبت بحمی جدری [illegible] و علاج این تب قبل از بروز جدری و حصبه

[illegible] کم کردن [illegible] نمودن و شربت عناب [illegible] کردن [illegible] بعد

بروز [illegible] نباید کرد [illegible] گوشند که تمامه برآید و این چنان باشد که

بدن بجامه [illegible] سر [illegible] هر جا که [illegible] آب [illegible]

زیر جامه [illegible] **فصل ۵** در حمی وبائی و این تبی است مهلک که در هنگام

وبا افتد و علاج [illegible] طاعون [illegible] تنقیه و تلطیف [illegible] دل و دماغ [illegible]

[illegible] طاعون المعالجه [illegible] **باب ۲۵**

[illegible] اورام [illegible] **فصل ۱** در اورام و

مانند آن [illegible] اورام اقسام است [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] ورم غلیظ [illegible] است [illegible] علاج

فصد است [illegible] چون صندل و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و

[illegible] و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در [illegible] مرخیات چون آرد

جو و کشنیز و خطمی و خبازی و مانند آن [illegible] ساختن [illegible] رادع [illegible] انتها

مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم [illegible] و جز آن بکار بستند

و در [illegible] محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نمودن

و [illegible] ماده تحلیل نیابد [illegible] چیز [illegible] تخم [illegible] و تخم کتان [illegible]

و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر [illegible] وگرنه چیزی منفجره یعنی

[illegible] چون سرگین کبوتر [illegible] و بعد [illegible]

[illegible]

آید مطبوخ فواکه یا ملین مبارک توان داد قاعده آنچه گفته شد در سایر اورام

همین قاعده را مرعی دارند گر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد

استعمال روادعات جائز نیست سقافلوس ورم خبیث عظیم است که عضو

را میمیراند و سیاه و فاسد میگرداند علامتش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق

زدن است و از نفس عضو خون کشیدن و بی گرفتن خون آرد کرسنه سکنجبین آمیخته

طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی در عضو بالاهمال قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر

سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند

و تا که سقافلوس مستحکم نشده غانغرایا نیز نامند حمره ورم صفراویست که بیار

سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص است حمره خالصه نامند و وی سوزان

و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خون است سریع السعی نبود

و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند و ادویه سرد

و تر طلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعد تنقیه صفرا نمایند و در تنقیه

قاعده فلغمونی مرعی دارند با عتبار اوقات حمره بیاز حسنی آتشک گویند

و این حبالیست که پنها میباشند و سرخ و با درد قوی میبود گویا آتش نهاده اند

و علاجش تنقیه صفراست و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی بر آنند که

خون را نقدر گیرند که غشی افتد و این طلا نمایند که مجرب مخصوص است و روی سرگین

بر زمین گرم انداز زند تا که بجوشد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر

گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد نمله و وی بثره باشد یا بثور که با

حرقت شدید و خارش بود و جا بجا خود و تیجاوز میکند پس اگر ماده صفرای خالص است نمله ساذج گو

و اگر با خون مختلط باشد نمله اکاله خوانند و جرب ظاهر پوست گوشت بپرد و سرایت کند و

علاجش حسب شبیه نمایند و اطلیه حمره نافعست و دواء امرو حوالی این ضماد نمایند

سیه علم انقر تختی بدلو بشید ۱۲

و آثار کبد جراحت بر چشم محتاج فرمایند [illegible] و صغار کاورس مانند است که
بعضی سپید است و بعضی سرخ باشد و متفرق بر آید علاجش تنقیه صفرا و بلغم است
و پوست انار بگلاب و قدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجرب است
نار فارسی [illegible] برآید رقیق شدید الحرقه و کثیر الحکه است که چون برآید زود خشک شود
گرد و پیش از بروز او خطوط سرخ طاوسی در آن محل پدید می‌آید و این را هم آتشک
گویند و بعضی حمره نامند و علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید [illegible] دارسنگ بگلاب
یا مازو و به سرکه سائیده طلا نمایند آبله شور [illegible] مشابه آبله است که از سوختن می‌افتد و در
اکثر آب رقیق می‌باشد و گاه خون رقیق و گاه [illegible] غلیظ نباشد و در [illegible]
نفاخات نیز و علاجش فصد و تغلیظ خون است و بعد از آنکه نفاخات [illegible] خود بر
باید که بسوزن [illegible] و [illegible] طلا نمایند شری [illegible] شود مسطح بسرخی مائل است
که بعضی از وی خرد بود و بعضی بزرگ و اکثر دفعة می‌افتد با خارش و کرب
و اگر رطوبت از وی بیرون آید [illegible] خوانند و وی اکثر دموی بود و گاه بلغمی
و آثار [illegible] این است و علاجش در دموی فصد است و تلیین و تضمید سرکه و گلاب
و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شری بلغم را بعضی بنات اللیل خوانند [illegible] است
که از صفرا و خون پدید آید در روی نشان [illegible] که از وی بغایت سرخ با
و درد کند و ضربان در سر و گوش و بینی و رخساره و جبهه منتفخ شود و علاجش خون
گرفتن است و ابتدا آن [illegible] کردن و وقت تلیین بر حلق و سینه [illegible] ضماد نمایند تا [illegible]
[illegible] عناب سکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تام دارد و طاعون [illegible] است
که اکثر در ایام وبا پدید می‌آید و حرقت شدید لازم است و رنگش سرخ می‌باشد یا زرد یا کبود
یا سبز یا سیاه و بدترینش سیاه است علاج آن تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند و [illegible]
[illegible] چیزهای سرد طلا نمایند بر نفس ورم و بر نفس ورم شرط [illegible] عمیق و آب گرم

[illegible]

بشویند تا چون بسیار برآید و سرگاه امتلائی خون باشد فصد مجوز است خاصه
که اول شرط بدرم زده باشند و ورام منجاین ورم غیر شهی است که در بغل
یا پس گوش یا بن ران پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جراحت عضوی بود چنانچه
در بن ران از قرحه پائی پدید می آید و مانند آن چه طلا کردن کافی است و محتاج
تنقیه نیست اگر بدن ممتلی آن بود و از دفع اعضای رئیسه باد ... قرحه ضماد نمایند و ...
... علامات طلا ... بجا ... دیگر ... است ... استعمال ... در ...
لازم است چون ادویه محیح ... گل ... خرد ... گویند و ...
... که ... نواحی ... مثلا اگر ... در عضوی پدید آید
... علاج کردن آن ... است و منع ...
کل ... بایکسر حوالی آن طلا ساختن ... مبالغه ... و آب ...
جراحت ... و اگر ... بسیار ... عجین گنجد ... عجین گنجد
سخت گرم کنند و حوالی آن ... بگیرند ... عجین ... ملح
ورم معروف است علاجش ... است و سکنجبین ...
... ادات ... سپیده تخم مرغ ... ضماد نمایند
و چون ... بحیح ... باشد ... گوشت ...
انجیر و ... ضماد ... سازند ... عسل ...
و بر نهند ادویه ... تخم ... سرگین کبوتر ... سپیده ... تخم
مرغ و عسل ... ضماد سازند ... بهتر از شکافتن ... است
فائده اگر ... روز ... عجین گنجد با سپیده تخم مرغ ... شد
طلا نمایند زیاده نشود ... است ... کمتر از دمل که ... است
بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن ... است ... اقسام

القوام می برآید و چون گل سیاه و زیره و سفال و ریزه ناخن و مانند آن چاشنی شود
تنقیه و تلطیف و تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردن است و لعوق آن هیچ شکافتن و باید که آن
را به جهات برازند زیرا که یکبار کی برادر و اگر عفونتی می آرد و بعد پاک کردن آن زخم
بلبه کهنه در مان پر سازند تا زخم را بخیه ... مرهم ... گوشت نه زود و بلکه در
با طلی افتد به یک در مجلس گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگ است که میل ...
کند و تدبیر ... همانست که در وهله گذشت فایده آماس تا پخته نشود
اشتغال نکند و بهتر ... آن جراحت است که بلند شده باشد و نرم گشته باشد و باید که
شق با پیش تر بود تا ماده خوب برآید او ذیبلا ورم نرم سپید رنگ است که بی حرارت
بی درد باشد و تباهی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه بلغم است و نطول
با آب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و سپیر با سرکه و کلاغ ... کافی
نفخه ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی است و لمعه ... بحالت خود ...
مشابه مشک پر باد علاجش آن چیزهای باد انگیز پرهیز بدن است و شکننده باد ...
و بکار بردن ... کردن و طلای ... و بکار بستن سلعه ورم غلیظ ... صلب ...
پوست از حرکت دادن حرکت میکند در مجلس ... اقسام است ... و دالیه
و شیر ... علاجش تنقیه بلغم است و داخلیون ... نهادن پس اگر تحلیل نشد با ادویه
... گذارند تا ... پوست را و سلعه را بر آرند با حتیاطی که
... غدد و عقد قرحه های صلب است که بر ظاهر بدن افتد و فرق در میان
آنست که اینها سخت ... باشند و کلان ... و اگر کثیر الماده باشد ...
غدد ... آید بخلاف سلعه که کلان ... شود ... خالی از نرمی نمی باشد و علاجش
داخلیون نهادن است و قطع ... سر بستن و خنبلا ورمی که در ... غددی ... آید
از جنس ... نباشد علاجش همانست که در ... گذشت ... و چون

سلعه بود و زودتر قبول علاج نکند اگرچه خنازیر نسبت به سلعه میل بیشتر دارد و بیشتر در
گوشت نرم پدید می آید خنازیر در گردن و بغل علاج آن تنقیه بلغم است و داخلیون
نهادن و بعد تنقیه بهتر حب شبیار یا حب صبر آن و حب اصطلی است و اطریفل غددی
سقیروس ورم صلب اگر شود علاج آن تنقیه سودا است و مرهم داخلیون نهادن
و باشد که از بلغم یا از ترکیب سودا و بلغم افتد و صلابت درین نسبت بسودا و بیشتر
باشد و علاج آن تنقیه است حسب الاخلاط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی دیگر
حس دارند و آنچه ذی الحس باشد و الم کند مسمی است به سقیروس غیر خالص و این را مداوا
توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا برء له گفته اند سرطان ورم سوداوی است که شدید
الصلابه و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و بطش الکبده در عضو فرو رفته بود و
در نواحی آن رگها سرخ و سبز پدید آید و مجموع آن بسرطان ماند علاج آن تنقیه سودا است
بتدریج و در اصلاح حکمی کوشیدن و در ابتدا ادویه رادعه ضماد کردن تا
منتشر نشود و بعد از تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سفیده
ارزیر و توتیای مغسول و جز آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بپارسی رشته گویند
علاج آن در ابتدای ظهور فصد است و بعده بر نفس ورم زراوند نهادن و تنقیه
سودا است و ترطیب نمودن و صبر با گشنیز تر در آب کاسنی بسوده طلا کردن و صبر در رفع
این مرض مخصوص است اول نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند
و صبح آن بنوشانند فقط یا بخورند و روز دوم یک درم صبر کنند و روز سوم یک نیم درم و سه روزه
کافی است و چون رشته سر برآرد بر قطعه اسرب پیچند یا از انفعال رشته بیرون آید
نواحی ورم بروغن بالنفشه گرم بمالند و باکاه نهاده و تکمید نمایند و احتیاط ورزند
تا گسسته نشود و اگر بگسلد نیشتر فند در طول تا کرم ماده فاسد جمله برآید یا بعد آن
گوشت دهد و چون قبل نجاست [illegible] این علت است

جذام

جذام علتی است که بنهایت اعضا را فاسد میسازد و بغایت پهن شدن بینی [illegible]
[illegible] شبیه شدن وجه بشیر خاصه ولیت و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش
تنقیه بدن است بفصدها و مسهلهای متعدده و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا در
[illegible] و بهترین اغذیه شیر گوسپند است اگر فقط بر همان اقتصار کنند
بهتر والا با نان شیر شاید خورد و هر چه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این طول
نشوند که بعد تدبیر علاج می پذیرد [illegible] قروحیکه بیشتر در سر و روی پدید آید و روی
اگر کمتر اید تر باشند و زرد آب از آن بر آید سعفه رطب یا [illegible] گویند و اگر
خشک باشند و قشرهای از آن جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در رطب
فصد نمایند و بعده نضج هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و
زردچوبه و پوست انار و مرداسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا
و در یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلا و طلاء و سعفها [illegible]
است که انرا شهدیه گویند و نوعیست که انرا [illegible] الا بر نامند و نوعی است که انرا
[illegible] گویند و وی مشابه به [illegible] باشد و [illegible] نکند و نوعی است که انرا
[illegible] نامند و نوعی است که انرا سعفه حمرا گویند و [illegible] است که چون سر تراشند
[illegible] شوند و تدبیر همه تنقیه و اصلاح است جرب بپارسی گر نامند و
خارش مع البثور است پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و
[illegible] زردی ازو بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند ظاهرا و باطنا
و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند [illegible] و با آب گرم غسل کردن و روغن گل با سرکه
مالیدن مجرب است و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه خلط مسهل
دهند و زنهار ادویه طلا [illegible] حکه خارشی بی بثور است و علاجش
که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوص [illegible]

[illegible]

در مجلس که گذشت و بر آنکه قبل و در جلبه و تحکم کتان الصیل خوشا شند و خرقه بدان
آلوده برداشتن سود مند است فایده جرب و حکه و تر به کم اطفال را آشتد
بعد از اخراج نوزهای مخاج یا علق لطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته
بدان بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند و تدبیر دایه نمایند حصف بثور خرد سرخ
است که با خارش شدید و خلش باشد و آنرا شوکی نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال
صفرا نمک و خاک اسپرک مالیدن است قوبا بپارسی گریون و بهندی داد نامند و آن
خشونتی است ذی دوره که با خارش پدید آید علاج اگر تو به است و در گوشت سرایت
نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیده کفایت کنند و اگر اندک تاثیری در گوشت
کرده زلو بران چسپانند و آنق بسرکه و مرسرکه سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام در
گوشت کرده باشد و ذی غلظت بود نخست تنقیه به مسهل سودا پردازند و حجامت بکنند
بعده از نفس عضو خون گیرند و ادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و آنق و خردل و مقل
و زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته فایده چون قوبا زایل شود و ادویه رادعه طلا نمایند تا
باعود نکنند قوبای اطفال را از آب دهن صایم بمالند و قوبا که بد و آبه شود شق نمایند اگر عمیق بود
لیس فی الحال کنارند تا گوشت فاسد بخورد لیس جراحت را مندمل سازند بثور لبنی بثور
سپید که بر جبین و پیشانی برآید و چنان نماید که گویا نقطه شیر است و علاجش بعد تنقیه بدن
از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن است بنات اللیل بثور صغار است که در وقت
شب هنگام در سرما پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه بتنقیح مسام کوشیدن است بدان
در جرب و حکه گذشت و مالیدن لب کرفس و دردی سرکه نفع دارد ثالیل بثور صلبه
شدید الصلابت است که بهندی مسه گویند و وی اگر مدور الرأس بود و دقیق الاصل مسمار
گویند و اگر دراز و کج بود قرونا خوانند و اگر با چرک [illegible] سیور نامند و آنچه
بر پیشانی و روی پدید آید و بهن زرد بود و عدسیه خوانند و اگر دراز مایل بسرخی بود

بود و خطینا ماند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و [illegible] مرغ [illegible]
چرب داشتن بلجینه قروح مع البثور ذی خشک ریزه است که زرداب ازان برآید
واکثر با خفقان بود و غشی بود و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کردن است
بر سبیل دوام تا که قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید لطخ تیره سیاه است که بر ساق
پدید آید و منفرج شود و در زرد یا سیاه برآید و علاجش بعد فصد و قی بدفعات
از نفس عضو خون کشیدنست بزلو و حجامت و بعده حنا سوخته و مامیران کوفته بیخته
بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و بکار برند قوبه بالتاء المثناة الفوقانیة بثر
منتشره است که در عمق و رخساره یا در مقعد و فرج ظاهر شود علاجش آنکه بعد تنقیه [illegible]
زنگار نهند و بعده فنای فاسد بمرهم احمر مندمل سازند داحس ورم گرم [illegible]
در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان [illegible] قوی و باشد که تب آرد
علاجش بعد فصد و مسهل بتعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسفنج بسرکه طلا کردن است
بر برف سرد کرده و عند شدت وجع بیخ دافیون بسرکه طلا کردن [illegible] اگر بدین تدابیر
وجع ننشیند روغن زیت گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت
نکند تخم کتان و تخم مرو ضماد سازند تا ورم [illegible] پس بنشتر [illegible] و مندمل سازند
بور سما ام الدم [illegible] و وی انست که شریان زیر پوست [illegible]
سقط و خون [illegible] که در شریانست برون آید و زیر پوست جمع شود
و خاصه آنست که در وقت انبساط شریان ورم بیشتر شود و در وقت انقباض [illegible]
[illegible] درد و برای برگشتن و باز آمدن خون و لون ورم بنفشی یا [illegible] باشد علاجش
تنقیه [illegible] است چون [illegible] و اجتناب از حرکات چون
بثور. عرق مدنی اقسام است یکی آنکه [illegible] بود و عسر النضج بود [illegible]
[illegible] برآید و این را ذات الاصل گویند دویم آنکه صلب بود و در [illegible]

[illegible]

کذا فی طب الاکبر

کذا فی حدود الامراض

[illegible] ۱۲ طب کبیر

پدید آید و حوالی او بقدر درمی سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ
شبیه بدانه خرد بود و بر بناگوش برآید و این را بثور الاصداغ گویند و این را
چون بشکافند بجز خون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصداغ در پس گردن
پدید آید و این را بثور القفا گویند و با وجع شدید میباشد و کثیر العدد میشود و حجم آن
خرد و سخت و سرخ و بی درد باشد و چون برآید زمانی طویل باقی ... تا انجا غایب
شود و جای دیگر برآید علاجش بعد تنقیه حسب ماده اضمده بکار بستن است
و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند آبله فرنگ
نوعیست از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب الخلط حصبه بثور سرخ که بمقدار کاورس
با تپ باشد و وی مشهور است جدری بثور بزرگ است که بمقدار عدس باشد و
با تپ بود و این را آبله لعرکان گویند حمیقا حبات بزرگ سپید متفرقه است که
بی تپ بود و عقل و نفس برقرار بود و این اسلم است و مسمی است بچاپک و خشخاشک
و باد آبله علاج تدبیر تپ از مبحث حمیات جویند و تدبیر رسانیدن آبله و خشک کردن و
ریشه جدا کردن و نشان وی زایل ساختن کوتسند بطریقی که در طب الاکبر است

فصل در آنچه بلون و جلد تعلق دارد **برص ابیض** وی سپیدی غلیظ است که بر
جلد ظاهر شود و اگر عام بود در بدن برص منتشر گویند **بهق ابیض** وی سپیدی
رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر میشود و فرق میانهاست که برص براق بود و چون دیر ماند
در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی سوزن بخلانند خون بر نیاید اما
بهق اکثر مدور باشد و دفعة پدید آید و هر چند غرز میشود اما خون از سوزن خلانیدن
برآید **بهق اسود** و برص اسود را قوبا متقشر نیز گویند و هر چند پوست در بیماری
هرد و جدا جدا میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی
علاج در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا است و ترتیب بعد تنقیه ...

تنقیه در بهق و برص سیاه

ترب لسبرگه طلا ساختن در بهق سفید و خربق سیاه لسبرکه در بهق سیاه و برص سیاه
نافع است و خون باد مسیاه در برص سفید بالخاصیة نفع میدهد کلف مشهور است
در وجه مختص و فرق در کلف و در بهق سیاه انست که کلف صاف می باشد و بهق
سیاه و ذی خشونت نمش نقطه سرخی مایل است که در بدن پدید آید و اکثر بر وجه
افتد عرش نقطه مایل بسیاهی است و این بیشتر بر روی افتد و آنچه گفته شد
مطابق قول جمهور است علاج ریوند چینی بعسل ضماد نمایند و دیگر زرنیخ زرد
با تیر کشمیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد تنقیه کوشند بعده تطلیه و ضماد طلا
دوا تخت باید که با آب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده بر نهند
خیلان جمع خال است و آن نقطه خرد مشهور است سیاه یا آنکه از بدن افراشته
باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید ضربت [?] انست که خون زیر پوست
بیفسرد از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه برگ کرنب یا بودینه ضماد و
انست که عضو را [illegible] سازد چنانچه در زنان دهقانان مروج است و بعد از
زوال وی انست باید که مطرون و آب گرم [illegible] بالند و بعده علک البطم بعسل
نرم کرده ضماد نمایند و سه روز بدارند و بعده دور کرده با آب و نمک گرم کرده بشویند
و باز علک البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا بتمامه زوال
پذیرد و اگر از این دو نشود متقرح سازند بلا دربا دشنام سرخی مایل بکبودی است که
وجه و اطراف ظاهر شود خاصه هنگام سرد و علاجش فصد است و اسهال بطبیخ هلیله
و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نقش عضو خون کشیدن و صابون طلا کردن
و بعد خشک شدن با آب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن که نفع دارد [illegible]
یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب نقاهت یا بسبب خوردن
زیره یا نخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب

بفصد و مسهل حسب حاجت ۱۲

حاجت و اصلاح بردارند و بتقویت کوشند و روشستن باید و باقلا سود دارد
حزاز سبوسه سر است وانرا ابریه نیز گویند و علاجش تنقیه است و در آب چقندر نیکست
انداخته سر شستن و اگر کفایت نکند به تنقیه بلغم و دم و سودا توصیه فرمایند شقوق
اطراف و وجه و شقاق علاج اگر از امور خارجی باشد چون گرما و سردی
تبردطی بکار برند و اگر از امور باطنی بود بترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب تقشف
و تقشر جلد تقشف درشتی است و تقشر معروف علاجش تنقیه بدنست و
تدهین با دهان مرطبه سحوج جلد یعنی خراشیده شدن پوست علاج مرداسنگ یا
گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند و خرقه تر کرده
بر نهند نیز طلیه در اطراف عضله نمود و الا وضع خرقه تر نشاید فصل ۲ در انچه بمو
تعلق دارد داء الثعلب آنست که موی بریزد و پوست و داء الحیه آنکه موی
بریزد و پوست نیز جدا گردد و در این هر دو فساد در جلد لازم علاج آنها ز خلط
پدید اید تنقیه وی باید کرد انتشار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی
ظهور فساد در جلد و علاجش نیز حسب سبب تو انگرد انتشار شعر سر کرمان گوسر
بغایت نرم نماید مسمی است به علت العاسه و لغاسه را بپارسی شتر مرغ گویند و اکثر
باد بیشتر افتد و تدبیرش حلق سر است زود زود و تدهین سر بدهن آس و روغن املج
صلع آنست که موی وسط سر بریزد و فقط علاج انچه در انتشار گذشت نماید اگر در
سن پیری افتد تدارک نتوان کرد تشقق شعر علاجش ترطیب و تدهین است
نموسه آنست که سر جرب نماید و علاجش تنقیه است با طریلات تشیب یعنی
سپیدی موی که قبل از وقت اید و وقت او کهولت است و تدبیرش آنست که
که یک عدد هلیله هر بامداد صبح بخورند و در هر ماهی یک هفته اطریفل
صغیر بکار برند و بعد دو ماه بعد مسهل بلغم بکار آرند و از حموضات و کثرت

نیز فصد و حجامت بر سر نیز مفید فایده برای محافظت شعر روغن مالیدن و روغن
مورد مالند و برای تطویل شعر آب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بیخته با آب
آمله در سر اندازند و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم
و زبد البحر سرشته مالیدن نافع است و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند
و برای حلق شعر آهک و زرنیخ مشهور است اما حلق خانه با استره بهتر است و نوره خالی
مضرت نیست و برای منع انبات موی بیخ افیون و شوکران بسرکه بمالند و از دود خون
سنگ پشت و بیضه مورچه نافع است و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ
سماق و حلبه در آب انداخته با آن موی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن بیخ
خاکستر چوب زرد و زرنیخ آمیزند و غلوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و بگذارند
تا حلق نکند و برای تبسیط شعر یعنی راست شدن موی تا در هم نشوند روغن با آب
در هم کرده نیم گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مرداسنگ و آهک
سرکرده و گل ملتانی هر سه برابر بسایند با آب بر سر نهند بعد شستن موی با آب گرم
و برگ بید انجیر بران بندند و بعد یک پاس دور سازند و با آب گرم بشویند و بر روغن لادن
یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و در وی شیر آب
و راتینج بهم سرشته و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و شقرت رنگی است میان سرخی و زردی
و برای تحمیر شعر مطبوخ سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر نوباشی باریک
ساخته و بسرکه آمیخته ضماد سازند فصل اول در امراض اظفار یعنی بیماریهای
ناخن برص الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش حلبه و تخم کتان
کوفته بعسل ضماد کردن است و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار یعنی
زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن است و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد کردن

است تشقق الاظفار یعنی غلظت است که بیشتر در اصل ناخنها پدید آید و این
جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سودا است و مرهم داخلیون و دیگر مرهمها
نهاده داشتن تا از تشقق محفوظ باشد تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود
مسمی است باسان الاظفار علاجش ترطیب است و تنقیه سودا و بیه بط و مغز
و لعاب حلبه نهادن اقلاع الاظفار یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخای
بود بی درد باشد علاجش تنقیه بلغم است و اگر از کثرت خون بود و با درد باشد علاجش
فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر
در ناخن پای بود بستن عناب تسکین خون کردن اشقاقاقیا و ضماد الاظفار
در یا شستن است و بخیر گرفته ضماد کردن برص الاظفار یعنی کوفته
شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار گرفته ضماد کردن است و بعد سکون
درد آرد گندم و زیت نهادن طلا قیه آنست که ناخن با برگ اسفید و مورد و برق
سبیل الانکسار شود علاجش بار الاصول و کاغذ و سکنجبین دادن است بر دو غن
بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون خورانیدن و زدو فا رطب و بادام شیرین و بیه مرغابی
موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زرد
طلا کردن است و بمثل اگر شستن و گاه گاه تخم حرف و سرکه طلا کردن و در روز چند
بار در دهن انداخته مکیدن نفع تمام دارد فایده چون خواهند که ناخن را بر کنند
سبب باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم
داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند فصل ۲ در امراض متفرقه کثرت قمل و صئبان
قمل سببش است و ضماد و بیضه و لیت علاجش تنقیه بدن است و غسل با آب سرد و تجدید لباس
زود زود و نوعیست از قمل که اهل آن مقام گویند در مسام جسد پیدا میباشد گویا
است و چون گرمی میرسد بخلش می آیند و این دوا در هم سفید است

بعد العطش نوشادر در سرکه حل کرده بمالند گفتم عرق [illegible] اگر امتلائی بدان بود
از اخلاط تنقیه [illegible] نمایند و اگر امتلائی بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند دیگر
فرمایند و اگر ضعف قوت بود تقویت نمایند و مازو [illegible] ساخته بمالند و برگ مورد بسوزند
و بخور آن بر بدن رسانند و اغذیه غلیظ جلب عرق میکند و سبب زیاد شدن و بهوای معتدل
نشستن و عرق را منع کردن [illegible] و این روغن با وجود جلب قوی
دافع [illegible] است آبی سیب [illegible] بگلاب و روغن گل [illegible] برابر آتش نرم بجوشانند
تا روغن بماند [illegible] کثرت عرق که بسبیل دفع طبیعت شود و در روز بحران باشد
و حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید عرق الدم است که خون
از عرق می‌آید علاجش فصد و اسهال است و تنقیه خون [illegible] استعمال
قابضات [illegible] هزال و سمن مفرطین لاغری و فربهی که بافراط باشد
مرض است و تدبیر فربه کردن است که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه مسمنه
بدهند و این مجرب [illegible] سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام
حب الصنوبر حب السمنه بندق حبة الخضراء جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته
بشکر معجون سازند [illegible] و شام بقدر قوت بخورند و هرچه مرطب و مغلظ [illegible] الکیموس
باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن است که باسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند
و در [illegible] بمالند و اطریفل [illegible] و معجون کمونی بخورند و تشنه دارند و دیر
[illegible] خوابانند و این [illegible] مشغول [illegible] با سرکه [illegible]
[illegible] بلکه زیاده بدن لاغر کند تشنج جلد [illegible] که عارضی بود و بتدبیر
رفع شود و باشد که به تنقیه حاجت افتد تعطر الرأس علامتش آنست
که کلاهی سازند از چرم چنانچه [illegible] توان پوشید [illegible] اگر قدری [illegible]
بمالند و تقلیل غذا نمایند انتفاخ و حکه اصابع بهنگام سرما علاجش [illegible]

عرق الدم [illegible]

علاجش [illegible]

ست یا بالطبخ چغندر یا شلغم تقرح القطاة و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی
آن علاجش در اول امر و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و زرداد عناب
طلا فرمایند و بعد جراحت مرهم اسفیداج نهند حصبان الدوی یعنی بعد که از بدن آید علاجش
بعد تنقیه مرد اسنگ بگلاب سائیده طلا کردنست و اگر شدار و سطیب عرق ست
فساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و گنده شدن دستها و پایها از رسیدن سردی
مفرط علاجش قبل ظهور کبودی پیش از ورم روغن زیت مالیدنست یا آب گرم
گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و
کتان فرو بانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی ست و چون اطراف
از سیاهی بر آید روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته و شراب جوشانیده بگذارند و
بعد بر فرو سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن تا خون بر
آید بند نکنند تا که خود ایستد و بعد بر آوردن از آب گل ارمنی بآب و عسل و سرکه
طلا نمایند و بعد زمانی بشراب نیم گرم یا بآب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار
یعنی سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن نست که خرقه بر برف تر کرده نهند و بر
ساعتی تازه کنند و گل ارمنی بآب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی و درد
و صمغ نفع دارد و سپیده بیضه دستور و جمرات با شیر مالیدن کذلک بعد ظهور آبله
فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار
یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت و در این خصوص
سفیده بیضه بانمک زیت و اسفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء الحار یعنی
سوختن بآب گرم علاجش خاکستر مویز و بیضه مالیدنست الاحتراق من الصواعق
یعنی سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت الاحتراق من الشمس
یعنی سوختن از آفتاب علاجش مرهم کافوری مرهم کنند احتراق الجلد من عمل البلادر

البلادر یعنی سوختن از بلادر و علاجش شرط زدن و حجامت کردن است و بعد نعل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک
و این بان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن مضمضه است و عسل
بادام و جوز هندی مالیدن فصل ۳ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال
را گویند که در گوشت افتد و چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار است
صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر منفصل المضغه مرکب نافذ غیر نافذ و از آنچه
این فن بجراحی تعلق دارد ذکر آن بیش از ابرام نیست بقدر بدانند که دل جرح
یابد مهلت ندهد و موت لازم است و دماغ نیز قلیل الاحتمال است و نشان
وی اختلال عقل بود و گرده و مثانه را همان حکم دماغ دارند در باب جراحت اما بر
آمدن بول بجراحت مثانه و بر آمدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت
جگر اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله
مخوف است و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از بیش بود داخل
از وی کمتر است و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف است و تهوع یا فواق لازم
آنست و جراحت سینه که نافذ بود مخوف است و خروج هوا دلیل وی است و جراحت
حجاب مخوف است و ضیق نفس لازم آن و جراحت معده مخوف است و بر آمدن
طعام شاهد بر آنچه در غیر این اعضا افتد امید واری سلامت اکثر باشد
بالجمله آنچه راست باشند باید دوخت و آنچه انجراف وری باشند باید بر اورد و در میان
بجراح دانا رجوع نمایند که عامل باشند که علم تجربه در اینجا سود ندارد فی تشویک النصل
والشوک وغیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد
اخراجش مرهم کند ربارمک ساخته یا شیدن نیاز است فصل ۴ فی القروح
و این نیز انواع است بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور و قرحه ساعیه قرحه متآکله

بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب مقابل آن و عسر الاندمال آنکه در جای
چون در چهره و میان انگشتان شود و ترکیب
ضماد لبود و ناصور آنکه بعد از تفتیح چهل روز بر آن بگذرد و این قسمی است از عسر
اندمال و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر رسیده آنجا نیز فاسد سازد و دو تبه لازم
ولیست و متآکله آنکه نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر است
که آنچه ضعیف است زود دفع میشود و آنچه قوی است بمرهم قوی کرده و قرابادینات مسطور
ست تدارک توان کرد و مرهم کرنب که در مخزن مشهور است در شقاق کوفته و نعیل آمیخته
ترین معالجات قروح ست و پرهیز شود و ... سریع الاثر و این تدبیر در
ناصور ابلغ است شست قرحه را با گلاب که خاکستر درخت انگور در آن آمیخته
باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند آب دریای شور یا آب صابون که در وی
قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد از شستن ... سفیدابه
سازند و زرد و انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران الاشیته
در ... بیان بشکنند تا که ... شود و اگر سود ندهد گوشت فاسد ... اگر ممکن بود
مندمل سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه و وثی اگر ... در دم و ... سرخی
و سپیدی ... ضماد نمایند و اگر ... لازم است بفصد و حجامت ...
پس ... بعضوی رئیس ... لازم است
... باشد در ضربه ...
... **فصل ۶** در تدبیر مسوط یعنی کسی که او را بسیاط یعنی تازیانه زده باشند
و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب نیز ... حکم
دارد و علاجش ... تا گوشت متفرق ... شود و ... گوسفند
ذبح کنند و پوست او ... گرم در ... تا که خشک
شدن ... خون زیر پوست

جمع آید معرقان و ضرب ضماد نمایند فصل ۸ فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن [illegible]
کسر شکستن استخوان خلع از جای برآمدن بتمامه وثی برآمدن وی از جای
خود نه بتمامه و وهن [illegible] انکه با استخوان و با عضا محیط آن کوفت لاحق شود ولی
از جای بلغزد علاج کسر و خلع موقوف [illegible] و دیگر تدبیر کشیدن
عضو و جنبش دادن [illegible] معروف است اما در وثی و وهن [illegible] روغن
الیدن و برگ مورد و مرم کوفته پاشیدن و [illegible] مفید [illegible]
و [illegible] نافع است فصل ۹ در تدبیر سموم هرگاه کسی زهر خورده باشد
علاجش [illegible] قی [illegible] یا [illegible] گرم و روغن کنجد یا مسکه [illegible]
نوشانیدن و اگر قی خوب بیاید [illegible] نمک [illegible] نوشانیدن
روغن [illegible] بالجمله هرچه برای قی دهند [illegible]
[illegible] باشند [illegible] هر قدر که تواند خورد و اگر [illegible]
[illegible] شیر دارد [illegible] تریاق کبیر نافع است و قطعا خفتن نمی باید اگر
طعام نخواهد طعامی [illegible] شکم سیر خورده باشد و هرگاه [illegible] سم اطلاع شود
آنچه در [illegible] مرقوم شده خاصه بعضی [illegible] چون غش
[illegible] سیاهی چشم [illegible] یا چشم سرخ بود [illegible]
بیرون آید و عرق [illegible] باشد [illegible] سم [illegible]
یا نباتی یا حیوانی چنانچه [illegible] فصل ۹ در معالجه گزیدن جانوران زهردار
[illegible]
[illegible]
تریاق کبیر [illegible]
[illegible] جراره یا بعضی حیات

سوم آنکه فادزهر آزموده و تریاقیکه بالخاصیه مخصوص آن زهر بود دهند چون گوشت
تمساح جهت گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که
مزاج آن حیوان را و چون انگژه که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط
بحرکت آرد و طبیعت زهر را بر سبیل نضج [illegible] افکند و دفع نماید چون [illegible] بادویه معرقه یا بدرار
چنانکه این هر خوف هم دارد ششم آنکه بسرعت کنند که منع انتشار زهر کنند و این چنان باشد که [illegible]
ملسوع قطع نماید اگر ممکن بود [illegible] بالاتر از محل اللسع [illegible] سخت ببندند [illegible] و بر آن نهند تا زهر
بجای دیگر نکشد و وضع محاجم بر نیش عضو [illegible] نافع است و [illegible] شکم سیر [illegible] دهن [illegible]
جذب سازد تا مضرت نکند ادویه که دافع هر زهر است [illegible] و گزیدن افعی را النفع تمام دارد و تخم ترنج در دو
مثقال [illegible] زهرهای حیوانات را سود میدهد و [illegible] که تازه بر آمده باشد عجیب است و [illegible]
[illegible] پاک کرده و کشنیز بریان ساخته و خشک کرده نفع تمام دارد و [illegible] خوردن و ضماد کردن
[illegible] خوردن و ضماد کردن سودمند است [illegible]
سه کف خورانیدن لنفع زنبور و مورچه و مگس عسل را سود دهد و چون ادویه جامعه کافی در مطلب [illegible]
هر فرقی علیحده نیز [illegible] از زخم سگ دیوانه را تا چهل روز [illegible] نبندند و اگر فراهم آید متقرح سازند تا
خوب بر آید و در اسهال [illegible] مبالغه نمایند [illegible] سالها غلبه میکند [illegible] از سگ دیوانه اگر کسی
دیوانه [illegible] گزیده باشد لازم است بیمار که از گزیدن سگ دیوانه افتد از گزیدن مخصوص [illegible] افتد و از
مخصوص تنفر از آب لازم وی است از ناخوردن آب بهلاکت می افتد [illegible]
[illegible] و بعضی اهل تجربه گویند که [illegible]
گرده چون آن سگ [illegible] گرفته و به آب [illegible]
هر روز یک [illegible] گفته اند که جگر [illegible] بریان کرده خورانیدن [illegible]

[illegible marginal notes]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء واولاده الکرام
واصحابه العظام لعده پوشیده نباشد که این سطری چند است از صناعت
طب در ادله نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و
بدلایل النبض موسوم گشته مثنوی دارد و امید بوسعتی که مدام
فیض یزدان بر چه خاص و چه عام بر خلق عالم شوند از این محظوظ و مانداز
[illegible] زمان محفوظ. نبض حرکت اوعیه است از اوعیه روح مرکب
از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات
واجناس در نبض [illegible] دلالت میکند بر حال بدن ده است
جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض و اقسام تسع
است از برای آنکه اقطار سته طول و عرض و عمق و نبض در هر
از آنها یا زاید است یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه
در سه نه حاصل میشود و آن نه این است طویل قصیر معتدل بینهما

[illegible marginal notes]

عرض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض بینهما طویل آنست که
احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارتست قصیر آنکه احساس کرده شود اجزای او در
طول اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست معتدل آنکه
احساس کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سببش
توسط حال بینهماست عریض آنست که احساس کرده شود اجزای
او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبتست ضیق آنکه احساس
کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبتست
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزا او در عرض مساوی مقیس
علیه و سببش توسط حال بینهماست مشرف آنست که احساس
کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت
حرارتست منخفض آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست معتدل آنکه احساس کرده
شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست
اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض لبائط
ست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک ازین ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست
و هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی چنانچه
آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمی شود دیگر اینکه دو قسم
از قطر واحد با هم و اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال در هر قسم
مع زیادت نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم ممتنع
الاجتماع ست ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود و قسمی

که در قطر طول ست و ترکیب کرده شود با نه قسمی که در قطر عرض ست پس حاصل شود نه قسم بعد از ان ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم بعد از ان گرفته شود قسمی یکی در قطر عرض ست و ترکیب داده شود با سه قسمی که در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصویر کرده

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکی از سه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طول و عریض از قطر عرض پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود مثلث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

قوله ... قصیر و ان طویل ... ست ۱۲ ... معتدل ... و ان عریض ... معتدل ... ۱۲

قوله درخانه معتدل اول از قطر طول است و معتدل ثانی از قطر عرض ۱۲

قوله درخانه معتدل اول از قطر طول است و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

قوله درخانه معتدل اول از قطر عرض است و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل

عریض عریض عریض ضیق ضیق معتدل معتدل معتدل

مشرف منخفض معتدل مشرف منخفض معتدل مشرف منخفض معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانی ست ضعیف آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال آنهاست جنس سیوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل سریع آنست که تمام حرکت کند را در زمان قصیر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت بروح بتسیم ست بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال آنهاست جنس چهارم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال آنهاست جنس پنجم ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است لین آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست ست معتدل

[illegible]

انکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال منها است جنس ششم
ماخوذ است از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل حار
انست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است بارد
انکه ابرد باشد از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل
انکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال منها است جنس هفتم
ماخوذ است از رطوبت ما فی العرق و منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی
انست که احساس کرده شود در رطوبت فوق مقیس علیه و
سببش کثرت رطوبت است خالی انکه احساس کرده شود رطوبت در
دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل انکه مساوی
مقیس علیه و سببش قلت توسط حال منها است جنس هشتم ماخوذ
از استوا و اختلاف در احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر
و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین است
و عرق قابض موصوف باستوا و اختلاف هر احوال مذکوره میگوید
از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلثه نبضات مثلا یا متشابه است
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر
متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف
در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده و متشابه و در مختلف
در چیزی که حاصل نشده دویم اجزای نبضه واحد یعنی چیزی که واقع شود
در تحت اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف یا
متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

[illegible]

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر
متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی
که حاصل شده تشابه در و مختلف در چیزی که حاصل نشده سوم
اجزای جزو واحد است از نبضه واحده یعنی اول چیزی که واقع شود
در تحت اصبع واحد اوسط چیزی که واقع شود در تحت اصبع دوم آخر
چیزیکه واقع شود در تحت اصبع سوم یا تشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوی
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و مختلف در چیزی که حاصل
نشده و سبب مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا انقباض
ماده بحسب فهم ما خود است از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در وی منقسم
میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم **مختلف منتظم** آنست که حفظ
کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد مثال چیزی که حفظ کند دور واحد
را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه دیگر
مثل ثلثان و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست که
سرعت در نبضه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل
ثلث مقدار اولی و برین استمرار یابد تا عدد معین من بعد میشود سرعت
در هر نبضه مثل آن نبضه که محاذی است و نصف آن و استمرار کند برین
تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه تمام کند عدد معین را
پس باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف است
از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی و باقی نماند

[illegible]

بر حالت واحد و مختلف منتظم الست که حفظ نکند و این را سبب قوت [illegible]
سبب اختلاف است و این جنس داخلست در تحت مختلف از این جهت و
که اجناسش باشند و مجلس فی نظم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقا[illegible]
احد الشیئین بدیگر جهت شناختن نبضی که بنهاست بدانکه هر فردی از افراد
انسان در حالت صحت نبضی است که او را وزنی معین است پس اگر آن وزن حاصل
باشد جید الوزن گویند و سببش جز اسباب نبض بر مجرای طبیعی است و اگر حاصل
نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم میشود به سه قسم متجاوز الوزن و مباین الوزن
و خارج الوزن متجاوز الوزن آنست که مشابه باشد وزن سنی که تالی اوست چون
که او را وزن شبان مباین الوزن آنکه مشابه بود سنی را که تالی آن نباشد
چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن سنی
را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در نهایت رداءت است از برای
آنکه دلالت کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه
گذشت که از برای ترویح روح غریزی است پس اگر زیاده شود حاجت به سبب
زیادتی حرارت و عرق نابض مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود
یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع گردد و اگر حاجت با فراط رسد [illegible]
که مندفع نشود بهوا مستجذب به نبض عظیم و سریع نبض با عظم و سرعت متواتر گردد
اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت نبض سریع
صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت مطاوعت آلت ضعیف باشد پس اگر حاجت
بالتواتر مندفع شود به سریع تنها اکتفا گردد و اگر زیادت شود حاجت با تواتر و اگر ضعیف
گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر شبیه به نبض
اندکی از جهت انضباط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول [illegible]

[illegible]

هرچند که قوت در اصل قوی باشد ولین نبض از جهت رطوبت ست و صلابت از
جهت یبوست و آنکه صلب میگردد در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از
اعضا چون زمین معده و امعاء و غیر هم در اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت
ضعف بود و سبب اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن وزن
والله اعلم و چند نوعست از مرکبات نبض که مخصوص شده باسما رقم و ثبت می باید
عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنب الفار مسطرقی ذو الفترة
الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زاید باشد در اقطار ثلثه و سببش کثرت
حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت است صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد
در اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت است
منشاری نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور
و تقدم و تاخر و صلابت و لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد
اما معنی اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی
منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا
بعد از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزای عرق صلب بود و بعضی لین گردد
و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف مصبوب در جرم عرق از اخلاط چون دم
صفرا و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت موجب لین و کمال انبساط است
و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج   بیشتر موجب این امورست و فجاجت موجب
اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت بعضی اجزای عرق
و لین بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور است
ایضا این چنان است که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است بشرائین
و عروق یکی از خارج و دیگری از داخل غشاء منتسجه از لیف عصبی و لیف رباطی لیناً ذین

نبض مختلف در عرض
منشاری
اعضای عصبانی

[illegible]

منجذب میشود و چیزیکه متصل است باعصاب بوضع دیگر نسبت باقی ورم [illegible] عضو و
پیش یکه متصل نیست بان اعصاب منجذب نمیشود و لیس متمدد میگردد و بعضی از اجزای
شریان [illegible] بعضی لیس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزی که متمدد نمیگردد [illegible]
موجی بعضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در تبهوق و تورد و تقدم و تاخر
باشد و سببش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که [illegible]
تا [illegible] دفعه واحده بلکه بدفعات [illegible] اشیائی [illegible] باشد که سببش [illegible]
دودی بعضی را گویند که مشابه موجی باشد الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف [illegible]
نملی بعضی را گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از روی تواتر و ضعف و سببش
زیادتی ضعف بود و هر چیز که در دودی است **ذنب الفار** بعضی را گویند که اخذ کند تدریجا از
مقداری بسوی اعظم یا اصغر از وی جهت کند بسوی مقدار اول یکباره که منقطع شود
قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی است وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان
از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت
ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ [illegible]
از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا طرف دقیق [illegible]
و قسم ثانی که اخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفار است
اگر گردانیده شود مبدا او طرف غلیظ بدین هیئات مثال تدریج در اختلاف
آنست که ما تحت اصبع اول مثلا بر حدی باشد از عظم و ما تحت ثانیه انقص از وی و ما تحت ثالثه
انقص از ما تحت ثانیه و ما تحت رابعه انقص از ما تحت ثالثه باشد و بر عکس این چنانکه مثلا
ما تحت اصبع اول بر حدی باشد از صغر و ما تحت ثانیه اعظم از وی و ما تحت ثالثه اعظم از ما تحت
ثانیه و ما تحت رابعه اعظم از ما تحت ثالثه و قیاس کن [illegible] اختلاف در سرعت [illegible]
آن بود قسمی را که رجوع میکند بحالت اول [illegible] گویند و قسمی را که رجوع نمی کند

[illegible]

پس اگر منتهی شود بجسمی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند و الا
ذنب ثابت و مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب
مرکز و قبل از وصول بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده
شد بضرب مطرقه که باز میگردد از جسم پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع
در ید ضارب پس عود میکند مرة ثانیه جالینوس گفته یا فتیم در نبض مطرقی عود مرتین
و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض واحدست یا دو نبضه و اختیار کرده شیخ اول را
و امام گفته که خلاف لفظی است زیرا آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض تا مطرقی واحد
و الا نبضتین و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و الصلابه است پس مطاوعت
نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت
حاجت میخواند قوت را با تمام فعل و پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سبب ضعف
قوت میباشد زیرا آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف
میان نقطه مرکز و محیط از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را
از کمال انبساط میباشد بمجرد آنکه عارض شود در قرع مفرط پس نیز دیگر و الی و تمام
کند حرکت را و الواقع فی الوسط نبضی را گویند که واقع شود در سکون در وقتی که متوقع باشد
حرکت چون مابین مسافت مثلا یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت تمام انبساط
ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی بسبب
ذلک و سببش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض معارض که متصرف شود بسوی او طبیعت در وقت
هجوم مفرط و واقع فی الوسط نبضی را گویند که واقع شود در حرکت در وقتی که متوقع بود
سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در
واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض اوست و در مطرقی
جزیست از انبساطی که قرعه اولی اول وست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت است

بسوی ترویج که محتاج گردانیده طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت

و دلائل نبض در سرعت و بطؤ و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزد

بدلائل نبض سعال بدن و الله علم خاتمه زور قم خانه ام دلائل نبض نظری کن

تاملی فرمای تا شود نبض سال آن ریحش + نبض کبیر و لود بر وافر

رسالهٔ دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و درود بر رسول بر حق صلی الله علیه و آله و صحبه

مخفی نماند که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از منجا دیم

واغره چنان رسید که در ادله بول نیز کلمهٔ چند نوشته شود حرفی چند نگاشته گردد

لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم ست در حیز عبارت و قید کتابت آمد و التوفیق

من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط طعام در معده ست تا رقیق آن گردد

کیلوس گردانند و از آن جاری شود با کیلوس از ماساریقا که در جهت مقعر کبد ست

و از عروق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین

بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند

قهقری بسوی مثانه و از جهت منضبع شود بول کسی که خصا کرده شود بجا او

گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسی که عرق کم کند و بعد از جماع

مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج بسوی خارج معلوم شود

چیزها که مذکور شد دو امر اول آنکه در بول ده چیز ست تامیت مقتصل که

اکثرش از کبد ست و خضابه هضم ثانیه ست و ثفل که مصاحب اوست در عروق یا قل

کرفته شده مقدار آنست و این نقل چهار است مسمی بزرد و اصفر دوم آنکه دلالت
بول بر احوال کبد و مثانه واضح است از دلالتش بر آلات غذا از جهت آنکه انفصال آن از
او در کبد و کثرت مکث او در مثانه و احتباس او در آنجا یعنی چیزی که بدل را توسط آنها دلالت
میکند بر حال بدن صفت است اجناس دال لون است و اصول این جنس پنج و اصل اول آن
از اصول لون اصفر است و محتوی است به پنج طبقه طبقه اول تبنی است که صفرتش مانند لون
آب تبن اندکست و مایل است به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا
از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک از این هر دو دلیل برودت
این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا به جای
دیگر باشد طبقه دویم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشر اترج و حادث
میشود از مخالطت صفرا زاید بر چیزی که در تبنی است و دلیل اعتدال اترجی است
طبقه سیویم اشقر است که صفرتش مایل است بحمرت و دلالت کننده است بر حرارت
طبقه چهارم نارنجی است که صفرت او شبیه است بلون نارنج و دلالت کننده بر
حرارت زایده بر چیزی که در اشقر است طبقه پنجم احمر ناصع است که مسمی است
چه لونش مشابه است بزعفران است بخلاف نارنجی که مشابه بصبغ زعفر است و دلالت کننده
است بر حرارت زایده بر چیزی که در نارنجیست اصل دویم از اصول لون احمر
است و منطوی است بر سه طبقه طبقه اول اصهب است که او را اندک
حمرتی است نزدیکست به بیاض و دمی که موجب آنست لابدست از آنکه رقیق باشد
طبقه دویم وردی است که او را حمرت زایده است بر حمرت اصهب و دمی که
موجب آنست لابدست از آنکه غلیظ باشد قانی و اقتم است که او را حمرتی
است مایل به تیرگی و دمی که موجب آنست لابدست از آنکه غلیظ باشد و سبب
جمیع این طبقات ثلثه غلبه دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی بول با وجود

[illegible]

برد احمر میباشند چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد و قلت تیز باشد
از دم و لون ناری از طبقات صفرت اول است بر حرارت از طبقات حمرت از برای انکه
صفرت از جهت اختلاط صفرت و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا اشد است
از حرارت دم و ایضا غالب است بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی و حرارت
نار اشد است از حرارت هوا اصل سوم از اصول الوان اخضر است و مشتمل است بر
چهار طبقه طبقه اول فستقی است که از اخضر فی است مائل بزردی و دلالت می کند بر
نجم از برای انکه این لون حاصل میشود از اختلاط سوداء و صفرا و غالب است که [illegible]
از برد و نجم حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من
دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای انکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت
میباشد نه با صفرت طبقه دوم نیلنجی است و او لونی است که خضرت او فوق خضرت
فستقی است و مشابه برنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت می
کند بر برد و نجم اما برد درین اقوی است و فستقی و نیلنجی میبینند در صبیان و فالج
و بالشیخ از برای انکه در بدنهای ایشان رطوبت غالب است طبقه سوم زنجاری
است طبقه چهارم کراثی و این هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه
و فرق میان ایشان است که زنجاری مایل است به بیاض از جهت شدت حرارت [illegible]
کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است و انرا اسباب بود سبب اول احتراق است
باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند جزء انکه بخالطه باشد
بول است از اخلاط و سبب سوداء و محترق بحرارت است که جزئی که باقی ماند در [illegible]
از احتراق از رطوبت مائیه از [illegible] متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ کند ضوء
پس اورا سواد عارض کرده از برای انکه کثافت سبب سواد است چنانچه در انگشت
محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است

[illegible]

اول آنست که با صفرت باشد که بزعفرانی ماند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الرنجه
یا احمر سبب دوم جمود ست باین نوع که یافته میشود در بدن دوا یا ماده
که تجمید کند چیزیرا که مخالطت با اوست پوست از اخلاط و جمود سوست از برای
انکه منجمد متراکم شود در سطح او و تکثیف کند جسم را پس عارض میشود انسداد
ادوا ازین جهت حادث گردد سودا غمره را که او را بر رسید و علامت سودا
که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امرست امر اول آنست که با کمودت باشد
امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول احمر عدیم الرنجه یا دوزیحه که دلالت کند بر مرض چون جمود
سبب سوم حرکت ماده سوداویه که تحریک کند طبیعت از برای تنقیه و بحران و اخراج
کند از طریق بول چنانکه در حمیات سوداویه علاماتش آنست که در روز بحران
باشد و از عقبش خفت حاصل شود و متقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند
بر نضج ماده سبب چهارم تناول شی صابغست چون شراب اسود که طبیعت تصرف
نکند در وی پس بیرون آید بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در وی یا از جهت
سقوط کبدست و این در غایت رداءتست یا از جهت بودن او دست زاید بر قدر
کفایت و درین خطری نیست اصل پنجم از اصول لون ابیض ست و منقسم شود به دو قسم
قسم اول لونیست که مشرق بصرست چون لون لبن و غیر مشفست و نفوذ نمیکند
که دران نفوذ بصر نباشد ۱۲
در وی بصر یعنی باز میدارد و مادرای خود را از ابصار و یافته میشود در بول اگر
با غلظ و اطلاق بیاض بر وی حقیقیست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و بر بارده یا
نضج یا ذوبان اعضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که لون بیاض دسمی باشد و بسبب
حرارت قویست که اذابه و سوختن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت
ذوبان اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در
آخر دق میباشد و علامتش ذبول صعب و تشنجی ست قسم دوم لونی ست مشف

[illegible]

وآن بر دو نوع است نوع اول از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست
چو هوا و اجرام فلکیه و باز نمیدارد ما ورای خود را اصلا از ابصار نوع
دوم از مشف چیزیست که آنرا لونی هست چون ماء صافی و این نیز باز نمیدارد
ما ورای خود را از ابصار بگذارند کی و نوع اول را ابیض نمیگویند از برای
انکه عدیم اللونست از ینجهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض میگویند
واطلاق ابیض بر و مجازست از برای انکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی است
و ازین جهت ممکن است رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع از و
و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف را عارض شود
تکاثف یا تفرق بسوی اجزا صغار بسیار شود بسبب این اجزای [illegible]
شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب را وقتی که منجمد گردد اما تفرق
چون چیزیکه حادث گردد آبرا وقتی که کف کند و جرم کمان برند که بیاض موجود
در آن منظر اوست بتکاثف و تفرق و این غلطست و این قسم از بیاض در بول دلالت
کند بر عدم تصرف طبیعت در آن جهت بطلان هضم کبد از استیلا برد یا بر سده که منع
نفوذ صابغ را کند پس بیرون آید بول برنگ آب جنس دوم قوام بول است بول
بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما از برا انکه خالی از آن نیست که اورا
قوامی محسوس است زاید بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست رقیق است و اگر هست
میرسد بحد سیلان یا نمی رسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما و سبب
رقیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته شود [illegible]
و کند و سبب غلیظ بعدم النضج خلط مفرط الغلظ و علامت تقدم اخلاط
غلیظ و سبب معتدل بینهما نضج است جنس سوم صفا و کدورت بولست
و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد [illegible] از نفوذ کدر انرا گویند

[illegible]

که مثانه یا اجزاء او باشد و بعضی از اجزای ابدن منع بصر کند از قوت و ضعف از علامات
و سکون سواد است و کدورت از امارات عدم نضج و ثوران اخلاط و کدورت
از جهت سقوط قوت و از جهت ورم باطن می باشد و غلیظ مفارق کدورت یا استیلای
قوام **جنس چهارم رائحه بول است** بول بحسب رائحه یا منتن است یا عدیم
الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است بر یکی از دو امر اول افراط عفونت
اخلاط دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در مثانه باشد از برای آنکه
احتباس بول آنجا بیشتر می‌بود پس بنابر قروح مثانه و اقسام در رائحه اکثر باشد و فرق
میان امرین مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول مسبوق با وجع در عضو
متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و قشور می باشد
بخلاف کائن از عفونت سوم بحسب قوت مرض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و غلبه برودت و از جهت سقوط قوت
می باشد و این وقتیست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط با تعفن البول
اگر باشد این در عقب بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض
ناچار باشد و از انقطاع موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده **جنس پنجم زبد
بول است** و زبد بول حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط او است ریح [illegible]
مع البول و منشأ است بر داین که حرق کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متجلی شود
در بول را زبد و عیب که امتداد رطوبت لزجه حول ریح غلیظ است و هر چند این
رطوبات لزجه او فزد ریاح ممده او را اکثر باشد بول زبد بیشتر بود و کثرت
زبد دیگر و لطوانفقا بود زادل است دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ لزجه و غلبه ریاح
جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه و استقلال مائیات است و در
اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از آن و برابر بود و این که از

اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند و دویم را متعلق سوم را
غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزی که از شان او
رسوب [illegible] متعلق میشود و در وسط می باشد و [illegible] منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این
صفت که بالقوه در رسوب گفته میشود و او را رسوب و رسوب یا دال است بر نضج
و امر از رسوب محموده خوانند یا غیر دال بر او و امر از رسوب ردی خوانند در رسوب محموده
سه وصف است اول بیاض از برای آنکه نضج بیاض [illegible] و فصل تشبیه با عضاست و
اعضا ابیضند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را و فضلات هضم کبدی احمر بود
لیکن مثانه و غیر آن از مجاری [illegible] سپید شدند حمرت را پس ظاهر میشود در رسوب دویم ملاست از
برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سوم استوا
که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای
آنکه تشتت اینها از ریاح مانع از اتصال بعضی بعضی باشد و مخالطت ریاح بول
از فجاجت بود و رسوب محموده [illegible] قسم است افضل او رسوب راسب است پس متعلق پس غمام
بدو وجه وجه اول آنکه غالب بر اعضا اجزای ارضیه است تا صلب و قوی بود و فضول [illegible]
بول وقتی که نضیج بود شبیه باشد با عضاد غالب [illegible] بر ارضیت پس [illegible] آن
بود که منفصل شود پس چیزی که از و منفصل شود نزدیکتر بود به نضج وجه دویم آنکه اگر سبب تعلق
ریح بود هر چند که ریح بیشتر باشد تعلق بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت از
دفع ماده و رسوب مذموم است که یافته نشود در او اوصاف مذکوره و آن نیز [illegible] قسمت است
افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی است که طفو از جهت حرارت مصعده باشد
از برای آنکه [illegible] حرارت مصعده لطف نیز هست اما وقتی که طفو از مخالطت ریح
تا بر او اجزای ارضیه را که از شان او است تسفل باشد از جهت میل
به سوی فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه

[illegible]

دریں هنگام رسوب در مستقل کمتر باشد و فضول شدن نعمه در رسوب ردی یا از اعضا یا از
رطوبات حیه نیست در بدن حسی که باشد از رسوب غیر این هر دو و کاهی از اعضا یا از
از اعضای اصلیه و انرا خراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضا اصلیه باشد و در وی دهنیت
باشد انرا دسمی خوانند یا نباشد دهنیت در وی و انرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو
باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد انرا قشوری خوانند و اگر از ظاهر باطن
عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض بیاض احمر باشد انرا صفائحی گویند و انرا
از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای کبار عراض پس اگر باشد احمر انرا کرسنه(?)
خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کاین از رطوبات بعضی مایل بحمرت دلالت کند بر احراق
دم و بعضی کمد است دلالت کند بر احراق بلغم و بعضی اصفر است و دلالت
کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق
سودا و تمامی اینها که مذکور شد در بولیست که انرا رسوب بود اما عدم رسوب
را اسباب است اول عدم نضج دوم سده سوم قلت ماده رسوب در اصحاء
از جهت خلو عروق انها از خلط واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم
بود و باشد از فضل غذا و هر دل را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول انها
و فتی که مرتاض باشد از جهت کثرت تحلیل بسبب ریاضت و در مرلقی(?) و در نهی که
تارک ریاضت باشد رسوب بالسبیا بود و از انواع رسوب است مدتی که
ثقل در ویده بود و متخاطی که ثقل در خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که یافته
میشود در عرق است و رجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلت بر در لون و
النست که مدتی منتن بود و متقدم باشد ورم و اسهال بود اجتماع ثقل و تفرق در
بخلاف متخاطی درین احکام جالینوس گفته مقدار بول ست بول یا اقل ست
از طبیعی یا اکثر از وی یا مساوی او و اسباب کثرت بول السبیا رست و از انجمله

هست بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بشراب و حکم خوردن ممزوج بشراب

دارد و خوردن میوه‌های تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق

بول چنانکه در حمیات محرقه و از انجمله است استفراغ ماده منعقده در بدن

چنانکه در بحران ادراری و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در

بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف ذوبانی و الضاد [illegible]

حرارت قویه بود و بول از آنچه عادت باشد و در روز بحران نباشد و اسلم

بول ردی چون اسود و غلیظ چیزی بود که اعجز باشد یعنی استفراغ کرده

شود و دفعه کثیرا لا متقطعا قلیلا از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و

ثانی بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است و از آن جمله است فرط

تحلیل رطوبات از جهت شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و

از انجمله است فنای رطوبات بدن از جهت فرط حرارت و این سبب عسر سبب

اولیست از برای اول زوال رطوبت است بعد از وجود و ثانی انتفای اوست ابتداء

و از انجمله است سده که در مجاری بول منقضبه بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق

قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت

بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول با قلت تخلل منذر است باستسقا

و دلایل براز در صفرت و سواد و بیاض و غیرها نزدیک است بدلایل بول فتامل الخ

خاتمه

احکام بول را چو زده فکر یوسفی تاریخ سال تا که شود زر نشت بدان	بهر توضیح کرد جمیع برادران قاروره گیر چاره صد دسی فزا ابران

تمت

[illegible marginal notes]

صحت نامہ میزان الطب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۸	یاسمہ	یاسم
۶	۱	اسکندر	ی کسند
″	۱۵	اتی	آبی
۸	۳	پتیا	پہنیا
″	۱۵	تاد	کباد
۱۲	۳	نہد	تہنند
″	۱۷	قدری	ضرر دے
۱۶	۱۳	معتدل	سعدل
″	۱۹	ازاکہ	ازانکہ
۱۹	۱۵	ملایت	ملاست
″	۲۱	بار	باد
۲۰	۱۲	بداند	بدانند
۲۱	۱۳	تخم کشوت	تخم کشوث
۲۶	۸	عتب	عقب
۲۸	۹	کردیا	کرد ماغ
۲۹	۳	اسفیدباج	اسفیداج
۲۹	۱۲	مقوص	معوص
″	۱۳	شوریاد	شوربار
۳۲	۱۱	مبتش	منبش
۳۲		مخنف	مجنف
″	۵	سہرور	سہرآور
۵۲	۵	ویق	دبق
۵۳	۱۳	تونتہ	توشتہ
۵۵	۱	غرغرتی	غرغرہ
۵۹	۵	بازد	بازو
۶۶	۱	کہند	کنند
۸۰	۱۵	معالطہ	مغالطہ
″	۱۹	واکید	دالکید
۸۳	۱۹	قامدہ	قایدہ
۹۴	۵	مکسف	منکشف
۱۰۳	۶	باتخلط	باخلاط
۱۱۷	۳	تاخس	تاجس
۱۱۹	۵	بیخ	سیخ
″	۱۶	متنزبات	معتریات
۱۲۰	۲	تقل	نقل
″	۶	ملغزات	بمعزیات
۱۲۳	۱۱	رود	رودہ
۱۳۴	۲	تعزیہ	تعزیہ
۱۴۱	۷	تحاند	نماند
۱۶۲	۲۰	مفتیات	بمفتیات
۱۷۲	۱۴	دواے احاد	دواے اجاد
۱۷۵	۲	ماوینا	مارسیاہ
۱۸۴	۱	نجادر	نجادزہر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی آله
الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده مسکین محمد بدر الدین بن
خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فواید چندیست مسمی به
مختصر البیان فی ضروریات البحران ملتقطا از رساله مستغنی عن الاوصاف
نظر اهل انصاف جامع رموز این فن حاوی فواید نو و کهن حجاب حکمت یونان مسمی به غایة البیان
فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جهان مسیحا تامل و قرآن یکتای
زمانه بو علی روزگار یگانه عصر جالینوس وقت یا حضرت استادی حکیم علی حسین عم فیضه الی اعقاب الملوک
که دست شفا بخشش ید بیضا اعجاز است و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانه برانداز روح علی
عباس مجوسی را بحذاقتش ایمان کامل و در جنب مسیحائی او دعوای ابی سهل مسیحی باطل اصلا ردا استاد
مردم دیده آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضایل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین
عزه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال نا بر تنمیه گردن رسایل مطبوعه طبیه که سرا ز قالب
طبع بر آورده بودند در قالب تحریر ریخته شد وما توفیقی الا بالله التماس بجناب
اصدقا آنکه اگر بسهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو بپوشند بدانکه
لفظ بحران یونانیست یا سریانی و معنی آن شدت منازعت یا فصل خطاب

قوله جامع بفتح الجیم الاسمین او
قانون بحران الفصیح ... ۱۲ منه

قوله جامع علی بن عباس الاهوازی
صاحب کامل الصناعه
بحران ... ۱۲ منه

قوله حسن نصیح جوهری او
صحاح اللغه ۱۲ منه

قوله ...
جوانب بحران ... ۱۲
رابع ... ۱۲ منه

و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن
بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده مرض را بدشمن باغی و طبیعت
را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال آن هنگام
کارزار لامحاله سلطان را دفعة یا تدریجا غلبه باشد تام یا ناقص یا بالعکس قبل ازین ایام
تغیر هولناکانه پیدا میشوند همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند
و امور خطرناک باشند و آوازهای سخت و خبرهای وحشت انگیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین
روز بحران قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین
و تشویش افعال بمریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند
زیراکه تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبیعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و دران مخافت
ضعف بل سلب قوت و هلاکت است و اگر مخالف تحریک طبیعی بود تشویش در افعال طبیعت
واقع گردد و طبیعت از فعل تام خود که بدون عایق و مانع بود باز میماند و بحران جید و تحریک تام
ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و
مستفرغات بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی اگر مریض متحمل باشد از غذا هم باز دارند
والا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فایده** بدانکه
بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوع است بقی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحرانیکه
بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق اندفاع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی
و اسهال یا رعاف بود تام باشد **فایده** بحران را تقدم و عوارض لازم است مثلا اگر در روز
بحران شود علامات و اعراض در شب تقدم میشوند و اگر شب حادث شود در روز ظاهر گردند
و هر یکی را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم میشوند مثلا علامات قی ضیق النفس و غثیان
و تقلب نفس و تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج
لب زیرین و علامت اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد شراسیف به طرف

یعنی غلبه عدو را باشد بر سلطان تام یا ناقص دفعة یا تدریجا ١٢ منه

یعنی غلبه تام اگر طبیعت را باشد از ازاله مرض مذکور شود دفعة و این را بحران محمود و بحران کامل گویند و یا غلبه مرض را باشد و درین مریض دفعة هلاک گردد و این را بحران ردی گویند

[illegible]

اسفل و نفخ بطن و درد انثیین و انصباغ براز و قراقر امعا و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و ددوی و طنین و اشتغال سر و تنگ و تبارق (?)
و زردی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی و خصوصا
وقتیکه بیمار جوان باشد و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف
دیگر و در زمستان بیشتر از فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول نزدیک
بحران و غلظت آن بروز نمودن و موجب نبض تعهد (?) بر علامات استفراغ همیشه متوجه
باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است والا کار طبیب حاذق
را احتیاج باعانت طبع شود در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود
استیصال آن نتواند کرد (?) بدانند که مرض را آخر بسلامت بود و چهار مرتبه میباشند
ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط بحران در انحطاط میشود و بحران تام در وقت انتها باشد آنچه
در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود و بدانکه در ایام مرض
بعضی روزهای بحران باشند که از ایام الباحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران
کی خواهد شد و از ایام الانذار گویند و بعضی روزها انذار تا چه بحران باشند و نه انذار های آن (?)
انحراف در آن روز واقع میشود و از ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در آن بحران
تام و نیک باشند یازده روزند چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ مبتدیان درین
دو بیت یاد کرده شد لنظم دال زا و یا و دال دکاف دکا + کاف و دال دکاف
مد میان القین + لام الف لا لام دال و لام زا + میم ایام بحارین را کز بین
در ایام واقع فی الوسط شش روزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و
هفدهم و اما ایامیکه در آن بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشند هشت روز است
ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و اما ایامیکه در آن بحران

[illegible]

نباشد بسیزده روز ست لیست و دوم لیست و سیوم لیست پنجم لیست ششم لیست هشتم لیست و نهم سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم

و جهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام ایام موافق اکثر اطبا تا عدد چهل رقم

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلاقی برا

تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبا سے تا عدد

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلاقی	۱۲	مسهل بلا اختلاف	۲۲	مسهل بلا اختلاف	۳۲	مسهل بلا اختلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلا اختلاف	۳۳	مسهل بلا اختلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلاقی	۲۵	مسهل بلا اختلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بلا اختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلا اختلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بلا اختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلاقی	۳۸	مسهل بلا اختلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بلا اختلاف	۲۹	مسهل بلا اختلاف	۳۹	مسهل بلا اختلاف
۱۰	یوم مسهل اختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلاقی	۴۰	بحران

2914